

اسلام و رجعت

تأليف:

عبد الوهاب فرید تُنْكَابُنِي

عنوان کتاب:

اسلام و رجعت

نویسنده:

عبد الوهاب فرید تُنکابُنی

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- مختصری دربارهٔ شیخ عبد الوهاب فرید تنکابنی..... ۳
- دیباچه ۵
- اسلام دین فطرت و آئین انسانیت است ۹
- آری، اسلام دین عقل و فکر است! ۱۰
- اسلام دین «وسط» یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت
است ۱۷
- اسلام دین علم و حکمت است! ۲۹
- اسلام دین برهان و حجت است! ۳۳
- (کنیسه و علم) ۳۷
- اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه است! ۴۲
- موقعیت حدیث، و تاریخ پیدایش تدوین آن در اسلام ۵۳
- (دواعی جعل حدیث) ۶۰
- ۱- اختلاف در امر خلافت یا خصومت در سیاست ۶۰
- ۲- تعصُّب ۷۳
- ۳- اختلاط مسلمین با اجانب و ورود فلسفه در اسلام ۸۰

- ۱- تناسخ ارواح ۸۳
- ۲- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم ۸۴
- ۳- مسئله قدم و حدوث کلام الله ۸۴
- ۴- مسئله قدر: (جبر و تفویض) و بحث در صفات الله ۸۵
- ۵- بحث در کیفیت معراج ۸۵
- ۶- رجعت ۸۷
- ۷- مسأله تشبیه: ۸۷
- ۸- تحریف کتاب الله ۸۹
- ۴ - تخریب اسلام و ترویج مذاهب باطله ۹۴
- ۵ - تقرّب به خلفاء و احراز موقعیت در جامعه ۹۵
- ۶ - ارتزاق ۹۶
- ۷ - ترغیب و ترهیب ۹۶
- معرفات حدیث مجعول ۹۹
- اقسام حدیث ۱۰۲
- رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند است ۱۰۷
- رجعین جز یک دلیل اقامه نکرده‌اند ۱۱۰
- اخبار رجعت نه متواتر لفظی هست و نه معنوی ۱۱۱
- ترجمه روایاتی که مرحوم مجلسی علیه الرحمه در باره رجعت در جلد ۱۳ بحار نقل فرموده‌اند: ۱۱۵
- قرآن می‌گوید: مردگان هیچگاه بدنیا بر نمی‌گردند ۱۸۷
- [خلاصه این مبحث] ۱۹۱
- [استدلال سید مرتضی به یک حدیث نبوی و جواب آن] ۱۹۴
- [توضیح معنی شفاعت] ۱۹۸

مختصری درباره شیخ عبد الوهاب فرید تنکابنی

شیخ «عبد الوهاب فرید تنکابنی» یکی از علمای اصلاح و تجدد طلب که در اوایل سده چهاردهم هجری خورشیدی (مطابق با اوایل قرن بیستم میلادی) در ایران ظهور پیدا کرد. وی شاگرد مصلح معروف آیت الله شیخ «محمد حسن شریعت سنگلجی» بود.

متأسفانه معلومات زیادی در مورد زندگانی شیخ «تنکابنی» در دسترس نیست، اما چیزی که ایشان را مشهور کرد کتاب پر ارزش وی «اسلام و رجعت» بود که در آن بحث مفصلی در مورد جعل اخبار و روایات و علل آن در مکتب شیعه دوازده امامی نموده، و عقیده رجعت را جزو عقاید غالی و خرافی معرفی کرد. وی در این کتاب دعوت به بازگشت به قرآن و سنت صحیح پیامبر نمود و عقیده داشت که باید دین را از عقاید خرافی و بدعت‌ها که هیچ ارتباطی با قرآن ندارد پاکسازی کرد. تعدادی از علمای شیعه معاصر «تنکابنی» ردیه هایی بر علیه کتابش «اسلام و رجعت» نوشتند: مانند میرزا غلام علی بن محمد بن اسماعیل عقیقی کرمانشاهی که کتاب «ایمان و رجعت» نوشت، و میرزا عبد الرزاق محدث همدانی که کتابی به عنوان «سلاسل الحديد علی عنق العنید عبد الوهاب فرید» نوشت، و در تهران در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی (۱۳۶۲ هـ ق) در (۲۳۴ صفحه) به چاپ رساند. و «سید علی نقی فیض الإسلام» اصفهانی (متوفی در سال ۱۴۰۵ هـ ق) در کتابی به زبان فارسی بنام «ره بر گم شدگان».

این ردیه ها که توسط علمای نامدار دوران وی نوشته شد حاکی از اهمیت کتاب «اسلام و رجعت» مرحوم «تنکابنی» می باشد.

«تنکابنی» در سال ۱۳۶۰ هجری قمری چشم از جهان فرو بست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ (ﷺ) الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مَنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا.
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. رَبَّنَا أَمِّمْنَا لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. رَبَّنَا لَا تُوَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.



دیباچه

تنها چیزیکه مردم امروز را بیعلاقه باسلام نموده و آنان را به لامذهبی سوق می‌دهد و در عین حال بزرگترین رادع پیشرفت اسلام گردیده‌است، همانا خرافات و موهوماتی است که از دیر زمانی با حقایق اسلام دست بگریبان و مخلوط شده‌است. چه اسلام کنونی را؛ اسلامی که تعالیم اخلاقی و اجتماعی و دیگر مقررات شامخه‌اش متروک مانده و در مقابل یک رشته عادات سخیفه جایگیر آن شده‌است، اسلامی که آن همه خرافات غیر قابل قبول و افسانه‌های بی‌سر و ته در تمام شئون وی ریشه دوانده و حقایق برجسته‌اش در زیر هزاران پرده‌های موهوم مستور مانده‌است، خلاصه اسلامی که آن صورت زیبای اولیه خود را از دست داده و کنون با صورتی زنده جلوه‌گر آمده‌است! چگونه می‌توان آن را بدنای امروز معرفی نمود؟! چسان ممکن است افکار مردم امروز را بچنین آئینی متوجه ساخت؟! شبهه‌ای نیست، دماغ مردمان عصر حاضر دیگر برای قبول آنهمه خرافات حاضر نیست!.

بگذرید از یک عده مردم سال خورده‌ای که بحکم عادت یا عوامل دیگر نسبت بدین ابراز علاقه می‌کنند، مردمی که در اثر این انقلابات و تحولات ادبی و اجتماعی امروز چشم و گوش خود را باز نموده تا اندازه‌ای بیدار شده‌اند، جمعیتی که مفتون مظاهر مدنیت مغرب زمین گشته و افکار نوینی در اعماق روحشان جایگیر شده‌است، مخصوصاً جوانانی که دماغشان با برهان و منطق آشنا گردیده‌است، چطور می‌توانند آنهمه خرافات را کورکورانه قبول نمایند؟ بی‌پرده بگویم: یک چنین مذهب آمیخته با آنهمه اباطیل با اوضاع کنونی عالم محکوم به فنا و زوال است!.

یا للاسف! اسلام و این آخرین قانون آسمانی که با سرعت برق درخت شرک و وثنیت را ریشه‌کن کرده و انقضای دوره بت پرستی را با صدای رسائی بعالمیان ابلاغ نموده و لوائی توحید را در فراز بتخانه‌های بزرگ دنیا باهتزاز در آورده‌است، ببینید امروز همان بت پرستی با چه مظاهر

گونگون در عالم اسلام ظهور کرده، و درخت تناور شرک چگونه در محیط توحید ریشه دوانده و بی‌چاره ملت اسلام با چه حالی در سایه‌اش آرمیده‌اند!

گرامی آئین مقدسی که علم و عمل را دو حامی بزرگ خود قرار داده و افراد بشر را عموماً بتعقل، تفکر، سعی و مجاهدات دعوت نموده ملاحظه نمائید: اکنون چسان ظلمت جهل عالم اسلام را تیره کرده و پیروانش چگونه در مهد تنبلی و تن پروری غنوده‌اند! مذهبی که تهذیب نفوس و تتمیم مکارم اخلاق بشر را وجهه همت خود قرار داده، نگاه کنید: چطور فساد اخلاق پیروانش را بگرداب هلاکت و بدبختی انداخته غفلت و ضلالت دامنگیرشان شده‌است!

آئینی که نقشه تعالیم اجتماعی وی بر روی نوامیس عدالت، اخوت و تعاون، طرح شده‌است ببینید: مسلمانان با چه وضع رقت باری دست تطاول و تعدی نسبت بجان و مال یگدیگر دراز کرده نفاق و دورویی و خودخواهی و خودپرستی را پیشه خود قرار داده‌اند!

پیامبر که بنیان آئینش را روی وحدت ملی و اجتماعی استوار کرده و صریحاً عواقب وخیمه کلیه موجّهات تفرقه، خصوصاً محذورات مترتبه بر عصیبت جاهلانه را خاطر نشان همه کرده‌است اکنون همه برای العین می‌بینید که عفریت جهل و تعصب چگونه رشته‌های آهنین جمعیت اسلامی را از هم گسیخته و هر عده‌ای را بورطه زبونی و بیچارگی انداخته‌است!

اسلامی که درخت تقلید جاهلانه را از ریشه در آورده و در عین حال ناموس تجدد و اقتباس را گوشزد عالمیان نموده‌است، با کمال حسرت ملاحظه کنید: مسلمانان چطور طوق تقلید جاهلانه را در کمال بیشرمی بگردن انداخته مجد و عظمت اولیه خود را از دست داده‌اند!

اسلامی که تمام شئون و امتیازات و عناوین موهومه را لغو کرده و فقط مزیت انسانی را تقوی و پرهیزکاری قرار داده‌است، به ببینید: چسان امتیازات بیهوده در بین ما حکم فرما شده و جمعی برای استفاده از دسترنج دیگران با چه لطائف الحیل متشبث بعناوین موهومه شده‌اند!!

خلاصه اسلامی که صفحه گیتی را از لوث کلیه خرافات پاک نموده و پرده‌های موهومات را از هم دریده‌است، با دقت ملاحظه نمائید: کنون چگونه حقایق در خشنده‌اش در زیر آنهمه پرده‌های مظلم خرافات مستور مانده و مسلمانان با چه وضع شرم آوری دچار آنهمه موهومات شده‌اند!!

پس باید در تفکیک خرافات از مذهب هرچه زودتر اقدام نمود، باید در جلوگیری از این خطر بزرگ و مرض مهلکی که اسلام با مایه سعادت و نیک‌بختی ما را کاملاً تهدید می‌کند با نهایت جدیت کوشش کرد، باید بر ضد این دشمن خانمان برانداز جنگ نمود، باید بحیات این جرثومه فساد که در رگ و ریشه افراد جامعه ما رسوخ پیدا کرده و ما را بطرف زوال و نیستی سوق می‌دهد

خاتمه داد، باید این خانه مذلت و تیره بختی را آتش زد، باید این شجره خبیثه را از ریشه در آورد، و بالاجمال هر طوری هست، باید دین مقدس اسلام را که یکتا وسیله تأمین سعادت و سلامت نشأت^۱ین است، از لوث کلیه خرافات پاک نمود و حقایق برجسته قرآن مقدس، باید از صور ننگین موهومات خارج کرد، و بالاخره باید با کمال قوت و در نهایت استقامت، بقرآن کریم، به این جبل الله متین متمسک شد، و آئین پاک اسلام را همانطوریکه در دوره‌های رشد و نمو اسلام معمول بوده عمل نمود. و گرنه و علی الإسلام السلام.

برادران دینی، ای ملت اسلام! آن قدر که در مهد غفلت و جهالت خوابیده‌اید بس است بیدار شوید! قدری باوضاع کنونی عالم و روزگار خود توجه نمایند به بینید: چگونه امروز هدف تیره‌های زهرآلود مبلغین اجنبی شده‌اید! و چه زخم‌های مهلکی هر لحظه به پیکر اسلام وارد می‌آورند و چطور از جهالت شما استفاده کرده اسلام با عزت و سعادت شما را در مخاطره انداخته‌اند با این حال، آیا سزاوار است با تشبث به آنهمه خرافات و با این عملیات جاهلانه به دشمنان خود کمک نمایند! بیائید قدری بحال خود و فرزندان آتیه خویش رحم نموده کمتر تیشه بریشه خود بزنید، یعنی با این اعمال جاهلانه خود که اسلام را کاملاً محجوب و مستور نموده خاتمه دهید و آن همه خرافات غیر قابل قبولی که وارد دین شده و کورکورانه هر یک را بجان و دل پذیرفته‌اید از خود دور کنید و بالاخره اسلام بی‌چاره را بحال خود و اگذارید! چه، اسلام با آن مبانی متقنه و حقایق درخشنده‌اش چنانچه از زیر پرده‌های مترکم خرافات و اوهام بیرون آید و از چنگال عملیات جاهلانه شما آسوده گردد، نه تنها در مقابل بزرگترین حملات اجانب مقاومت کرده خود به تنهائی خویشتن را حفظ می‌کند، بلکه در اندک زمانی تمام معموره گیتی را حیطة نفوذ و تصرف خود خواهد آورد، افسوس! که، الاسلام محجوبٌ بالمسلمین!.

باری، موضوع مبارزه با خرافات در ضمن معرفی حقایق اسلام، از دیر زمانی توجه مرا جلب کرده و فکرم را بخود مشغول ساخته‌است، و از همان اوقات انجام این معنی را فریضه ذمه خود قرار داده و پیوسته مترصد موقعی بودم که در مقام ادای ذمه خویش و ایفای این وظیفه ارجمند بر آیم، له الحمد در این موقع که تا اندازه‌ای فراغت حاصل کرده‌ام، بیاری خدا این آرزوی دیرینم را تعقیب کرده و باندازه وسع خود در این راه خواهم کوشید.

اکنون در این کتاب (اسلام و رجعت) در تعقیب معرفی قسمتی از مزایای اسلام - در ضمن بیان بعضی از خصوصیات حدیث - پاره‌ای از اموری که داخل در اسلام کرده‌اند که از آن جمله مسئله رجعت است، با عبارت‌های ساده که در خور فهم هر خواننده‌ای باشد خواهم متذکر شد،

ولی مسئله (رجعت) چون باب دعاوی باطله مردمان شیاد را مفتوح کرده و چرخ مذهب سازی را، بخصوص در ایران، بکار انداخته و در عین حال لطمه بزرگی بآرکان تشیع وارد آورده است، بیش از همه در اینجا تعقیب می شود.

گرچه مصلح معظم و دانشمند محترم آقای شریعت سنگلجی، که از سال های متمادی با یک ایمان کامل و عزم راسخ تشریح حقایق اسلام و ازاله خرافات و اوهام را وجهه همت خود قرار داده اند چندی پیش در (دار التبلیغ) خود این موضوع (رجعت) را با بیاناتی بس شیرین و دلچسب ملغی کرده و اساس آن را از هم پاشیده اند، ولی چون دیدم مطلب روشن نگردیده و کاملاً سوء تفاهم شده است و حتی نسبت بجمعی بر خلاف انتظار تأثیر سوئی بخشیده بیش از پیش این عقیده در آنان راسخ گردیده است و از طرفی هم برخی از مردمان بوالهوس و ابن الوقت - از جهاتی که همه می دانیم - این امر را که از دیر زمانی در میان یک سلسله کتابهای غبار آلوده مستور بوده بر ملا ساخته اند و در بین توده عوام ویرا از مبانی متقنه اسلام و مقومات فرقه (امامیه) معرفی کرده اند، خلاصه چون دیدم این لباس را با صورتی بس ننگینتر به تن اسلام پوشانده اند، علاوه بر اینکه برادران عزیز مصری و دیگر ممالک اسلامی ما: آنانی که فرقه (امامیه) را بمناسبت این مقاله و دیگر مقالات (غلاة) مورد حملات خود قرار داده اند، بدانند که امامیه از اینگونه مقالات مبری و منزه اند، لذا نگارنده این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعه عمیق نموده و در نتیجه این مجموعه را، آن اندازه ای که فکر ضعیفم اجازه می داد، تنظیم کرده و در دسترس مطالعه برادران دینی خویش می گذارم.

گرچه می دانم اینگونه سخنها برای اغلب ناگوارست، مخصوصاً کوه نظران ما را مورد ملامت و سرزنش خواهند قرار داد، یقین دارم در این راه، که پیش گفته ام دچار بسی خارها و هدف بسی سنگ های جفا خواهم شد! زیرا، همه بخوبی می دانید این مردم چنان با اوهام و خرافات دلبستگی پیدا کرده و مأنوس هستند همین که می بینند یک نفر مصلح خیر اندیشی در مقام اصلاح مفاسدشان بر آمده، می خواهد کوچکترین امور بی اساس و عادات سخیفه را از دستشان بگیرد، چه غوغائی دائر می کنند و چگونه صدای وا شریعتا از هر گوشه ای بلند می نمایند! ولی با این حال ما از کسی بیم و هراسی نداریم، زیرا پشتیبان ما حق و حقیقت و تکیه گاه یگانه ما خداوند قادر متعال است و بس.

ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم

طهران - پانزدهم جمادی الثانی ۱۳۰۰ هـ ش

عبد الوهاب فرید

اسلام دین فطرت و آئین انسانیت است

اسلام دین فطرت و آئین انسانیت است، اسلام دین عقل و فکر است، اسلام دین (وسط) یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام دین علم و حکمت و آئین برهان و حجت است، اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانیه است!

روزگاری بر بشر گذشت که (دین) را عبارت از یک رشته امور خارج از حدود عقل و دانش می دانستند و از این کلمه (دین) جز یک رشته تعالیمی که آنان را بمقاومت با فطرت و مکابره با عقل و خضوع در مقابل اشخاصیکه همین تعالیم را از آنان تلقی می کردند تکلیف نماید، چیز دیگر تصور نمی کردند؛ و به طور کلی دین را امری منافی با فطرت، عقل، فکر، استقلال و حریت خلاصه آن را معاند با جمیع شئون انسانیت تشخیص می دادند، تا این که حضرت ختمی مرتبت که از جزیره العرب طلوع کرد، این فرمان را: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰] بدینا ابلاغ کرده و افراد بشر را بدین فطرت و آئین انسانیت دعوت نمود، بعالم فهماند که اسلام، دین فطرت و آئین عقل و فکر است، اسلام دین وسط یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام قرین علم و حکمت و توأم با برهان و حجت است، اسلام آئین استقلال و حریت است، اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانیه است، اسلام مربی عقول و مکمل استعداد بشر است، خلاصه عهده دار آسایش و ضامن سعادت دنیا و آخرت

بشر همانا اسلام است.

آری، اسلام دین عقل و فکر است!

زیرا وقتی که قرآن کریم را دقیقانه از نظر بگذرانیم خواهیم دید که اسلام اساس دعوتش را روی عقل استوار کرده و در دعاوی خود بجای اینکه مانند سایر ادیان و دعوت‌های عالم مردم را در تحت عوامل اکراه و اضطراب قرار بدهد و متشبث بتطمیع، تهدید و تحریک عواطف بشود، بشر را به تعقل، تفکر و نظر در کائنات آسمان و زمین دعوت می‌کند و قضاوت قضیه را بعهده عقول آنان واگذار می‌نماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمَّ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^(۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۰﴾ قُلِ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْأَيْتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾

[یونس: ۹۹-۱۰۱]^(۱)، خلاصه مفاد این آیات اینست: چون عقول و افکار و بالاخره روحیات بشر بمتقضای سنت جاریه خداوند مختلف است و انظارشان در آیات آفاقی و انفسی با یکدیگر تفاوت دارد لذا درباره ایمان و کفر نیز باید با هم اختلاف داشته باشند^(۲)، چه برخورد بدین اسلام و ایمان به آغاز و انجام گروند تعقل و تفکر و مولود نظر در آیات عالم کون است؛ آنانی که عقل خود را از تحت تأثیر عوامل خارجی بیرون آورده و در کمال آزادی متوجه کائنات آسمان و زمین و عجائب

۱- اگر پروردگار تو [ای محمد (ﷺ)] خواسته باشد هر آینه تمام افراد بشر بتو ایمان خواهند آورد، آیا تو مردم را قهراً وادار می‌کنی که ایمان بیآورند؟ یعنی نباید آنانرا در این باره اکراه نمائی و کسی نمی‌تواند ایمان بیآورد مگر باذن خدا یعنی مگر اینکه خدا او را متمکن بکند از ایمان آوردن و دعوت بکند او را بسوی ایمان بوسیله عقلی که به وی داده است یعنی چون عقل به تنهایی یگانه وسیله ایمان است از اینرو هر کسی که خدا به وی عقل داد در حقیقت او را درباره ایمان مأذون ساخته است، بعبارت دیگر همین اعطای عقل اذن عملی ایمان و مقرر فرمود خدا عذاب یا پلیدی را برای کسانی که عقل ندارند یعنی چون تعقل و تفکر نمی‌کنند مثل اینستکه عقل ندارند (در حقیقت می‌خواهد بگوید: چون عدم تعقل توأم با کفر است از اینرو منشأ عذاب است) ای محمد باین مردم بگو: ننگرید، تفکر نمائید چیست اینها که در آسمان و زمین است ولی این آیات و براهین واضحه با آن وضوح و کثرتش و این پیمبران منذر برای مردمی که در آنها نظر نمی‌کنند، تفکر و تدبیر نمی‌نمایند، خلاصه قصد ندارند که ایمان بیآورند ابداً سودی ندارد.

۲- چنانکه خداوند در آیات چندی، مخصوصاً در این آیه نیز اشاره باین معنی می‌کند: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾^(۱۰۰) إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِن أَلْحِنَّةٍ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۰۱﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

عالم کون می‌شوند و استعداد ذاتیه شان هم تا اندازه‌ای با آنان مساعد است، البته به حقیقت امر بر خورد کرده مبدء و معاد و اخلاق را که اساس و پایه این دین را تشکیل می‌دهند خواهند دریافت ولی مردمی که عقل خود را در زیر پرده‌های عادات و رسوم پدران و اقرا نشان پنهان کرده‌اند و کاملاً در تحت تأثیر محیط و عوامل دیگر قرار گرفته‌اند و یا اصلاً ضعیف العقل و کم استعداد می‌باشند^(۱)، خلاصه استعداد آنان آن اندازه‌ای نیست که بتوانند بین هدایت دین و ضلالت کفر تمیز بدهند و یا اینکه در اثر خودپرستی جز خوردن و خوابیدن و..... ابدأً متوجه چیزی نیستند حتماً اینگونه اشخاص باید در همان گمراهی کفر باقی بمانند، پس تو ای پیغمبر نباید بشر را قهراً وادار بتصدیق دین و ایمان بخدا بکنی، بلکه تنها وظیفه تو اینست که مقررات اسلام را به بشر یادآوری کرده و سپس آنانرا بمطالعه آیات کتاب تکوینی و نظر در کائنات این عالم دعوت کنی، خلاصه وظیفه تو در درجه اول تذکر و در درجه دوم دعوت بتعقل است ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ۝﴾

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲۲﴾ [الغاشية: ۲۱-۲۲] نه اینکه آنانرا بقبول مقاصد خویش مجبور و مکروه نمائی و نباید هم آرزوی تو این باشد که همه افراد بشر حتی آنانی که چشم و قلب خود را با مهر نادانی و خود پرستی مهر نموده و بطور کلی عقل خود را در زیر پرده‌های زیادی پنهان کرده‌اند بتو ایمان آورند، زیرا این معنی بر خلاف سنت و مشیت من است، همان طوری که اتحاد افکار و عقول بشر مخالف با سنت جاریه من می‌باشد.

آری، تبلیغ دین فطرت البته راهش همین است، انسان را جز از اینراه نباید دعوت بآئین انسانیت کرد. چه، دینی که مدعی آسایش همه طبقات بشر تا انقراض عالم است و خود را هم‌عنان با همه تطورات روحی بشر می‌داند، دینی که مقرراتش موافق با مقررات عقل و ملایم با فطرت اولیه انسانی است، شبهه‌ای نیست که تصدیقش بعهد عقل و منوط به تعقل است، در دعوت بچنین دینی ابدأً احتیاج به اکراه و اجبار نیست، بلکه می‌باید فقط مردم را بمراجعه بعقول و وجدان آنان وادار نمود، بتعقل و تفکر دعوتشان کرد، اینستکه در قرآن در دعوت به هر یک از مبانی دین از مبدء و معاد و اخلاق بشر را به عقولشان احاله می‌کند و بیشتر آیات مربوط بتوحید و معاد و اخلاق را بجمله: افلا تعقلون، افلا تذکرون و مانند اینها خاتمه می‌دهد، اما کنیسه، یا دگان خرافات تثلیث، بنیان دعوتش را روی پایه (اعتقد و أنت أعمی) گذارده و مردم را کورکورانه بسوی خود

۱- این دسته از مردم همیشه در اقلیت بوده مخصوصاً در عصر حاضر خیلی کمیاب هستند و بمقتضای ناموس حرکت فکری و ارتقاء عقلی روزگاری خواهد رسید که اینان بکلی منقرض و نابود شده باشند.

دعوت می‌نماید، از همین لحاظ است که در قرآن مؤمنین را بعنوان: اولو الالباب، مفکر، عاقل تعبیر می‌کند، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطِيلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱] (۱) و در عین حال کفار را بنام: کر، کور، بی عقل و بی فکر یاد می‌کند ﴿وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّيٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾ [البقرة: ۱۷۱] (۲) و در جای دیگر آنها را گمراه تر از گاو و خر معرفی می‌نماید ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾ [الفرقان: ۴۴] (۳) ولی آن مرد خودپرست یا خدای گوسفندان. آن یک مشت مردم ساده لوحی که بوی گرویده‌اند بنام اغنام الله خطاب می‌کند.

اینستکه پیغمبر اسلام در موقع احتجاج به اینکه قرآن کتاب آسمانی و خود مبعوث از طرف خداوند است مردم را بمراجعه بعقلشان و ادار می‌کند ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمْرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۶﴾ [یونس: ۱۶] (۴) و قرآن را در معرض افکار عمومی بشر قرار می‌دهد، و همواره آنانرا بتدبر وی امر می‌کند ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿۲۹﴾ [ص: ۲۹] (۵)، ﴿أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

۱- یعنی در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیات و دلایلی است برای مردمان عاقل: آنانیکه در همه حال قیام، قعود و اضطجاع - متذکر خدا هستند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین تفکر و تدبر می‌کنند و همواره می‌گویند خدایا اینها را عبث و بیهوده نیافریدی.

۲- مثل تو ای پیغمبر و کفار مثل شبانی است که هر چه بگوسفندانش بانک میزند آنها جز صوتی نمی‌شنوند، اینان کر؛ گنگ و نابینا می‌باشند چون چنینند، بمنزله کسانی هستند که اصلاً عقل ندارند.

۳- یعنی آیا تو گمان می‌کنی بیشتر این کافران می‌شنوند یا تعقل و تفکر می‌کنند در آنچه که به اینان می‌گویی؟ اینان مانند بهائم و بلکه از آنها گمراه‌ترند.

۴- یعنی: مدت پیش از نزول قرآن در میان شما بودم و هیچ یک از این سخنهایی که اکنون بشما می‌گویم نمی‌گفتم چرا تعقل و تفکر نمی‌کنید؟

۵- یعنی این قرآن کتابیست بس میمون و سودمند، اینرا بسوی تو ای محمد (ﷺ) فرستادیم تا اینکه مردم در آیات وی تدبر و تأمل نمایند، و مردمان خردمند از آن بهره‌مند شوند.

کَثِيرًا ﴿١٨٢﴾ [النساء: ۸۲]^(۱) ولی کنیسه برای اغفال توده کتاب مقدس را در اختیار مجامع کونسیل (مجمعی مرکب از یک عده کشیشهایی که بانتخاب پاپ تعیین می‌شوند) می‌گذارد و دیگرانرا از مطالعه وی اکیداً منع می‌کنند.

ازینجهت است که در قرآن عَقَلًا را مخاطب خود قرار داده و پیوسته آنانرا بنظر در جمال عالم طبیعت و تفکر در آیات کتاب تکوینی که مهم ترین وظیفه عقل و تنها وسیله ترقی مادی و معنوی بشر است دعوت می‌نماید، و فهم آن آیات را بر عهده عَقَلًا می‌گذارد ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ [البقرة: ۱۶۴]^(۲)، ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱]، چنانکه فهم حقایق آیات کتاب تشریحی (قرآن) را نیز محول بعقلا می‌کند ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾﴾ [ص: ۲۹].

برای همین است، که در قرآن مردمان بی عقل و بی فهم را بعنوان بهائم و بلکه گمراه‌تر از آنها معرفی می‌کند: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾ [الأعراف: ۱۷۹]^(۳) و به کار نیانداختن قوای عقلیه را مایه عذاب آخرت قرار می‌دهد ﴿وَقَالُوا لَوْ

۱- یعنی: مگر این مردم در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ و حال آنکه اگر منزل از جانب خدا نبود هر آینه در آن اختلاف شایانی می‌یافتند.

۲- یعنی: در خلق آسمانها و زمین، و در اختلاف شب و روز، و در کشتی‌هایی که در دریا سیر می‌کند به منفعت بشر، و در آن آبیکه خدا از آسمان بلندی (باران) نازل می‌کند و در نتیجه زمین را بعد از اینکه مرده بود زنده می‌نماید و انواع حیوانات در آن منتشر می‌کند، و در وزیدن بادهای، و در ابرهایی که بین آسمان و زمین تسخیر شده‌اند در همه اینها آیات و علاماتیست برای مردمی که عقل دارند؛ و در آنها تعقل و تفکر می‌کنند.

۳- یعنی: هر آینه آفریدیم بسیاری از جن و انس را بنا بر اینکه عاقبت آنان بمناسبت کفر رفتن بسوی جهنم است، برای اینان قلب‌هایی است، که بدان وسیله چیزی را درک نمی‌کنند، و چشمانیست که با آن چیزی را نمی‌بینند، و گوش‌هاییست که با آن نمی‌شنوند، اینان مانند گاو و خر و بلکه از آنها گمراه‌تراند اینان کسانی هستند که غافل از آیات و حجج من می‌باشند، غافلند از اینکه در آنها تفکر و تعقل بکنند.

كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾ [الملک: ۱۰] ^(۱) اما کنیسه، حفظ منافع خود را در غفلت و جهالت مردم تشخیص داده، صاحبان عقل و دانش را دچار شکنجه و عذاب می‌سازد. اینستکه پیغمبر اسلام جز پیروی وحی هیچگونه مقامی برای خود قائل نمی‌شود، و از دایره بشریت قدمی بالاتر نمی‌گذارد، حتی علم غیب و تصرف خزائن زمین یا مالکیت ارزاق خلق را - که غالباً رؤسای ادیان مدعی اینها می‌باشند - صریحاً از خود نفی می‌کند و وظیفه خود را منحصر به تبلیغ و انذار بشر می‌نماید و در عین حال شاهد صدق گفتارش را عقل و تعقل قرار می‌دهد ﴿قُلْ لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَنَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ [الأنعام: ۵۰] (۲). بقول (آرنست رینان) فرانسوی «محمد (ﷺ) در هیچ جا احیای اموات را دعوی نمی‌کند، و میان آسمان و زمین خود را مصلوب نمی‌دارد و بعد زنده نمی‌شود فقط همان قرآن را که واقعاً تا کنون هیچ بشری مانند آن را نیآورده معجزه خود قرار می‌دهد، عظمت این شخص بزرگ همین بس که با این حال مکرر می‌گوید: من بشری مانند شما هستم».

اما آن عیسی که کنیسه معرفی می‌کند.....

از اینجاست، وقتی که قرآن کریم را مطالعه می‌کنیم علاوه بر کلمات تفکر و تدبر تقریباً در ۵۰ موضع بکلمه عقل - چه بهمین اسم و چه در ضمن افعال مشتقه از آن - و در ۱۰ مورد بجمله (أولو الألباب) و در ۲ موضع بکلمه (أولي النهي) خواهیم مصادف شد، ولی در قاموس کتاب مقدس هر قدر که تفحص می‌کنید ابداً لغت عقل، تفکر، تدبر یا الفاظی که مرادف با اینها بوده باشد نخواهید پیدا کرد (۳).

باری بخوبی دانسته شد که اسلام دین عقل و فکر است، دینی است گذشته از اینکه بنیانش

۱- یعنی: کفار بعد از اینکه در جهنم مواجه با عذاب می‌شوند می‌گویند: چنانچه در دنیا می‌شنیدیم دعوت‌های پیامبران را و یا آنکه تعقل می‌کردیم هر آینه کنون از اهل جهنم نبودیم.

۲- یعنی: [ای محمد (ﷺ)] باین مردم بگو؛ من نمی‌گویم که خزائن خدا یا ارزاق خلق در نزد من است، و یا اینکه علم غیب می‌دانم، و نمی‌گویم من ملک هستم، من پیروی نمی‌کنم و خبر نمی‌دهم بشما مگر چیزی که بمن وحی می‌شود، آیا آدم کور و بینا با هم برابرنند پس چرا تفکر نمی‌کنید؟!.

۳- الوحی المحمدی، چاب مصر، ص ۱۰۸-۱۱۱.

روی دو پایه استوار عقل و علم قرار گرفته و مقررات شامخه اش هر یک از نوامیس عقلیه است؛ می خواهد عقل بشر را از همه حجابها و قیدهای که از سالهای متمادی دچارش بوده آزاد نماید، می خواهد بجامعه بشر استقلال عقلی بدهد، می خواهد بشر را در سایه حریت فکر بسر منزل سعادت مادی و معنوی برساند.

یکی از دانشمندان غرب این معنی را بخوبی دریافته و در این باره بیانی بس شیرین دارد، می گوید: «تفکر که مبدء ارتقاء بشر و مایه فضیلت هر ملتی می باشد، تقلیدهای دینی از دیرزمانی بشر را از آن محروم نموده و بطور کلی جلوراه حریت فکر و استقلال عقل آنان را مسدود کرده بود». تا اینکه اسلام که آمد با کتاب خود (قرآن) این سد را خراب نموده و بشر را از این رقیت آزاد کرد، ملت غرب این آزادی فکری که فعلاً دارند و در سایه آن خود را به اوج سعادت مادی رسانده اند، اصلاً از مسلمانان آموخته بودند، ولی مدتی نگذشت که اوضاع مسلمین دگرگون شده و بطوری خود را از این معنی محروم کرده اند که فعلاً بعضی از آنان در این باره از غریبان - همان مردمی که این حریت را از اجداد اینان گرفته بودند - تقلید می کنند^(۱).

هان ای امت اسلام اینست دین شما! اینست آن دینی که از سالیان دراز خود را به آن نسبت می دهید ولی نتوانسته اید قوای عقلیه خودتان را در هیچ موضوعی بکار بیندازید و بطور کلی سرمایه قوای دماغی خود را بحالت رکود و وقفه گذارده اید! و ای مسلمان! نباید تا این اندازه بی عنایت بعقل و فکر خود باشی که آداب دین را کورکورانه از پدر و مادر تقلید بکنی تا اینکه با تصادف بیک شبهه مختصر حتی با تغییر محیط اساس دین و آداب مذهبی را از دست بدهی!

برادر من، اگر واقعاً مسلمانی چنین جمودت فکری شایسته مقام تو نیست! یقین دانسته باش که روح پیغمبر: همان مرد حقیقت گوئی که در قرآن داد می زند: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹] از این وضعیت ننگین شما آزاده است!

من یقین دارم که اگر از همین راهی که قرآن تعیین می کند مسلمان شده بودی یعنی: براهنمائی عقل و در سایه تعقل و تفکر وارد در حریم اسلام می شدی، بدون شبهه - همان طوری که خداوند در این آیه وعده می دهد - فعلاً دارای مقامی بس اعلی و ارجمند بودی، ولی افسوس! که راهنمای

تو چیزهایی و یا کسانی بودند که بمراتبی از تو گمراه تر بوده‌اند و حتی خانه خود را هم نمی‌توانستند اداره بکنند!

اسلام دین «وسط» یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

انسان چون مرکب از جسم و روح است از اینرو حیات او نیز دارای دو جنبه است: جسمانی و روحانی، بنا بر این کامرانی و سعادت کامل وی بسته به تشدید مبانی هر دو جنبه از حیات او خواهد بود، وضعیت این دو، بطوری پیوسته با یکدیگر است که اهمال در عمران هر یک باعث اضمحلال اساس دیگری خواهد شد همان طوری که قصور در پرورش هر یک از قوای جسمی و روحی، موجب فتور دیگری می شود.

بعبارت دیگر چنانکه حفظ صحت و آسایش هر شخصی رهین حفظ صحت جسم و روح است و بسته به حفظ نسبت و توازن میان قوای جسمی و روحی او میباشد، این چنین تامین آسایش کامل، یا سعادت دنیا و آخرت نیز منوط باستحکام مبانی حیات جسمانی و روحانی یا آبادی دنیا و آخرت است، پس معلوم می شود آنانی که سعادتشانرا تنها در ترفیع پایه این زندگانی موقتی (جسمانی) تشخیص داده و بطور کلی از آبادی حیات روحانی چشم پوشیده اند دچار اشتباه بزرگی هستند، چنانکه آندسته ای که سعادت خویش را در (رهبانیت) و اعراض از دنیا جستجو می کنند و چنین می پندارند که با گناره گیری از مردم و بدبین بودن نسبت بخلائق و مهمل گذاردن قوای دماغی و حالات روحی بنام تذکیه نفس و تصفیه روح، خلاصه با طی کردن عمر با تبلی و کسالت فقط برای انجام یک رشته عبادت، تامین آسایش حیات اخروی را نموده و خویشتن را بسعادت جاوید خواهند رساند، کاملاً بغلط رفته اند.

حاصل جمعیت‌هائی که در زندگانی میزان تعادل میان زندگانی دنیا و آخرت را از دست داده، طریق افراط یا تفریط را پیش گرفته‌اند خیلی بیچاره و بمراحلی از سر منزل سعادت دور افتادند. اکنون که دانستیم سعادت کامل و آسایش مطلق بشر بسته بحفظ تعادل میان حیات جسمانی و روحانی و رهین تعمیر دنیا و آخرتست و از طرفی چون (دین) بزرگ‌ترین ناموس حفظ اجتماع بنی آدم و مهم‌ترین عامل مؤثر در انتظام حیات مطلق بشر است از اینرو انسان باید در جستجوی دینی باشد و در پیرامون آئینی بگردد که همین تعادل را با بهترین صورتی حفظ کرده، و سعادت و آسایش در دنیا و آخرت ویرا کاملاً بر عهده بگیرد.

خوشبختانه با یک نظر اجمالی به ادیان کنونی دنیا در کمال وضوح دانسته می‌شود که آندین همانا دین حنیف اسلام و آئین پاک محمد ﷺ است، زیرا وقتیکه این کتابهای منسوب به ادیان گذشته را ملاحظه می‌کنیم، گذشته از اینکه در همه آنها بیک رشته قصه‌های شبیه به افسانه و مطالب (لاهوئی) بیفایده خواهیم مصادف شد، می‌بینیم احکام و تعلیم‌های آنها یا مخصوص بجنبه زندگانی دنیوی است و یا منحصر بجنبه حیات اخروی، ولی اسلام چنانکه قرآن در اینجا می‌گوید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

دین (وسط) یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرتست، آئینی است که دستورهای راجع به عبادت و قوانین اخلاقی، حقوقی، جزائی، و اجتماعی وی آسایش روح و جسم و سعادت دنیا و آخرت ما را با بهترین صورتی خواهد تأمین کرد، بدون شبهه در هر جمعیتی چنانچه احکام و تعالیم اسلام کاملاً مجری و عملی بشود افراد آن از کسانی تشکیل می‌شود که همه خدا پرست، پر هیزکار، حقیقت جوی، شرافت دوست، معارف پرور، خیر خواه، نیکوکار و خوش رفتار خواهند بود، همه خارج از حدود افراط و تفریط و معتدل در عقاید، اخلاق و اعمال و دارای شجاعت و شهامت، عزم واراده محکم خلاصه همه صاحب اخلاق پسندیده و ملکات فاضله و واجد موجبات سعادت دنیا و آخرت خواهند بود.

چنانکه همه بخوبی می‌دانیم که در دوره‌های رشد و نمو اسلام همین که مقررات اسلام در سایه مجاهدت پیغمبر ﷺ و دیگر پیشوایان اسلام عملی شد، طولی نکشید که همان جمعیت وحشی و پراکنده‌ای که پیوسته به آدم کشی و چپاول اشتغال داشته‌اند و هر عده‌ای از آن طوق عبودیت یک ناچیزی را بگردن انداخته بودند، در سایه تعالیم مقدس اسلامی تمام اختلافاتشان بر طرف شده و همه با هم برادر و متحد شدند، همه خویشان را از بند هر گونه بندگی آزاد کرده و بمقام شامخ

پرستش خدای یگانه که در حقیقت جایگاه حریت مطلقه یا آزادی نسبت بغیر او می باشد کامیاب گردیدند: همه حقیقت خواه؛ عدالت پیشه و نیکوکار شدند.

اینان همان مردم افسرده و زبونی بودند که از فرط خمودی و بی حسی ملیت خود را در دایره: بنی فلان و بنی فلان محدود کرده بودند ولی تعالیم اسلام چنان انقلاب فکری و معنوی در دماغهای آنان ایجاد کرده بود که در اندک زمانی با سلاح تقوی و حسن عمل، از دریای چین تا اقیانوس اطلس را در تحت نفوذ و تسلط خود در آوردند، بیانات آتشین پیغمبر ﷺ و دیگر پیشوایان بزرگ اسلام؛ چنان حرارتی در اعماق قلب همان ملت مرده تولید کرده و بطوری خون آنان را بجوش آورده و عظمت ملی خود را با کمال شهامت بعالم و عالمیان ثابت نمودند.

اینان همان جمعیت نادانی بودند که اولادشانرا از ترس فقر و گرسنگی کشته و دختران را زنده بگور می کردند و زنانرا مانند چهارپایان در معرض فروش می گذاردند و حقوق یگدیگر را در مقابل خود پرستی و شهوت رانی در کمال بیشرمی پایمال می کردند و از درخت دانش جز خیال باقی، افسانه سرانی و حفظ انساب بهره ای نداشتند، خلاصه مردمی خارج از حدود اعتدال و بی خبر از آداب و رسوم انسانیت و دچار هزاران مفاسد اخلاقی و اجتماعی بودند؛ ولی از پرتو تعلیمات اسلام در مدت قلیلی تمام این نکبات و بدبختی های آنان بر طرف شد و همه این مفاسد اصلاح گردید و از این ورطه های پستی و زبونی نجات پیدا نموده، به مقام ارجمند فضائل اخلاقی کامیاب شدند، و بجای آن ظلم و بیدادگری که مخصوص آنان بود، ناموس عدالت بطوری در بینشان حکم فرما بوده که در تمام شئون زندگانی، خویشان را در پیشگاه عدالت مسئول می دانستند؛ و همواره در مقام حفظ حدود و مصالح یگدیگر بودند؛ شئون و موقعیت همدیگر را کاملاً محترم می شمردند و در غم و شادی و نفع و ضرر یگدیگر با هم شرکت می کردند، همه خارج از حدود افراط و تفریط و معتدل در تمام شئون زندگانی خویشان بودند، بقدری حس حقیقت جوئی در آنان قوت گرفته و باندازه ای دوستدار علم شده بودند که با وسائل چندی در مقام ترجمه و تکمیل علوم و فلسفه پیشینیان خود بر آمده و بالاخره اغلب متصرفانشان: از ترکستان، ایران و اسپانیول از مساعی آنان کانون معرفت و دار العلوم شده بود.

بله اسلام دین (توسط) و عهده دار سعادت دنیا و آخرت است، زیرا این دین درباره حفظ مصالح روح و جسم و آباد کردن هر یک از دنیا و آخرت دستورهای متینی که در عین حال خیلی ساده و سهل الاجراء می باشند مقرر فرموده، دینی است آن اندازه که ما را بعبادت و تصفیه روح، خلاصه به تهیه موجبات آسایش آخرت سوق می دهد، بهمان نسبت نیز ما را به تحصیل وسائل معاش و تعمیر دنیا دعوت می کند ﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ

الَّذِينَ طَّوَّعُوا لِحُكْمِ اللَّهِ وَالَّذِينَ هُمْ يُحِبُّونَ ۚ لَا تَجِدُ لِفَسَادٍ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾ [القصص: ٧٧]^(۱).

گذشته از این، اسلام در هر یک از مقرراتش پرورش قوای روحی و جسمی و حفظ تعادل میان حیات جسمانی و روحانی ما را همواره در نظر گرفته؛ احکام و قوانین وی طوری تنظیم شده در عین اینکه صورتاً متکفل مصالح هر یک از دنیا و آخرت است معنأً متضمن فوائد دیگری نیز می‌باشد، برای شرح این مطالب کتاب‌های چندی می‌باید نوشت.

علاوه بر همه اینها، در تمام مقاصد خود ما را از راههائی دعوت بآنها می‌کند که هر یک در حقیقت بهترین راه تعمیر دنیا می‌باشد که در ضمن پیمودن آن سعادت دنیوی و ترقیات مادی ما نیز کاملاً تأمین خواهد شد، بعبارت دیگر اسلام طبیعیات را نردبام معنویات قرار داده که چنانچه کسی بخواهد خویشتن را بذروه معنویات برساند، باید ترقی در طبیعیات بکند و از همین نردبام بالا رود، مثلاً در دعوت باآغاز و انجام که از مقاصد بر جسته اش هست، بجای اینکه مانند (فلسفه فناء فی الله هند) یا (فلسفه اشراق) ما را دچار خیالات بی‌سروته و گرفتار پیچ و خم راه‌های بس کج و خطرناک بکند - چنانکه اشاره کرده ایم - ما را بنظر در کائنات عالم کون و تفکر در این منظومه شمسی دعوت می‌کند ﴿قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ [یونس: ۱۰۱] بر کسی پوشیده نیست که تمدن کنونی دنیا و هر گونه ترقیات امروزه بشر همه از همین راه صورت گرفته‌است.

و در دعوت بااخلاق - که بنظر اسلام بعد از مبدأ و معاد حائز درجه اول از اهمیت است - و همچنین برای آگاهی ما بفوائد (دین) و دین داری و زیان بی‌دینی و بد اخلاقی، ما را به مطالعه تاریخ ملل گذشته وادار می‌کند و بگردش در شهرها و تأمل در عواقب و خیمه رفتار و کردار زشت مردمان بی‌دین و بداخلاق امر می‌نماید ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱]^(۲)، ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

۱- طلب بکن در آنچه خدا بتو بخشیده: از قوای روحی و جسمی و اموال، آخرت را و فراموش مکن بهره و نصیب خود را از دنیا. یعنی همان طوریکه می‌باید اینها را در راه آخرت صرف نمائی، برای دنیای خود نیز باید بکار ببری، نه اینکه دنیا را فراموش کنی. نیکی کن بمردم چنانکه خدا بتو نیکی کرده و در روی زمین طالب فساد مشو زیرا خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد.

۲- ای پیغمبر، باین مردم بگو: گردش کنی در روی زمین و آنگاه تأمل نمایند که چگونه بوده‌است عاقبت مردمانی که تکذیب دعوت پیغمبران را می‌کردند.

﴿الْمُجْرِمِينَ﴾ [النمل: ۶۹]^(۱)، ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَانَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾ [غافر: ۲۱]^(۲) شبهه‌ای نیست که اینها همه از عوامل مهمه تربیت اخلاق فردی و اجتماعی بشمار می‌آید و تنها راه کشف اسرار و رموز فلسفه اجتماع می‌باشد.

گذشته از اینها، قصه‌های چندی نیز برای همین منظور در قرآن تنظیم شده‌است، این قصه‌ها - چنانچه بدقت بنگریم - بسیاری از اسرار اخلاقی و اجتماعی را با عبارت ساده به ما می‌آموزد و خیلی از نوامیس مشکله اجتماع را برای ما روشن می‌سازد و در حقیقت هر یک از اینها می‌تواند بهترین نمونه و سرمشق اخلاقی ما در زندگانی بوده باشد که ان شاء الله در کتابی که درباره تشریح مقاصد قرآن در نظر گرفته ام بنویسم، تمام این مطالب را بیاری خدا خواهم روشن کرد.

خلاصه اسلام - بر خلاف تمام ادیان و قوانین موضوعه برای اصلاح و تربیت بشر - دنیا و آخرت را دو چیز جداگانه و غیر مربوط بهم نمی‌داند بلکه منظورش اینست که وضعیت ایندو، بطور کلی پیوسته و متصل بایکدیگر است و وضعیت زندگانی انسان در این دو مرحله نیز کاملاً وابسته بهم می‌باشد یعنی: کسی که در دنیا عمرش را از روی بصیرت و معرفت و با حفظ میزان تعادل در تمام شئون زندگانی باآخر می‌رساند و بالاخره در اینجا بطور کلی صراط مستقیم - یا پیرو آئین فطرت - می‌باشد، البته چنین کسی در آخرت نیز خویشتن را در آغوش سعادت و کامرانی جای خواهد داد، ولی هر آنکه در اینجا دچار جهالت و غفلت و گرفتار شقاوت و گمراهی است در روز واپسین نیز گرفتار گمراهی و بدبختی خواهد بود.

اینست که در قرآن نادانی و گمراهی در دنیا را، نشانه ضلالت و شقاوت در آخرت قرار می‌دهد ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲]^(۳).

از این جهت است که در قرآن، به مؤمنین مژده موفقیت و سعادت در دنیا و آخرت هر دو را

۱- بمردم بگو گردش کنید در روی زمین و آنگاه تأمل نمائید که چگونه بوده‌است عاقبت مردمان مجرم و گناهکار.

۲- آیا سیر نکرده‌اند در زمین که به بینند چگونه بوده‌است عاقبت آنانیکه پیش از ایشان بودند و بیش از ایشان قوی و ثروتمند و داراری آثار در دنیا بوده‌اند که خداوند آنان را، بمناسبت اینکه مجرم و گناهکار بودند هلاکشان کرد و حال آنکه نبوده برای آنان از جانب خدا نگرهبانی.

۳- کسی که در این دنیا نابینا و گمراه است در آخرت نابینا و گمراه‌تر خواهد بود.

می‌دهد: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۳﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۶۴﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۶۵﴾﴾ [یونس: ۶۲-۶۴] (۱).

ولی بکفار - در چند موضع از قرآن - ذلت و خواری در دنیا و عذاب در آخرت را وعده می‌دهد ﴿...لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۶۱﴾﴾ [المائدة: ۴۱] (۲).
حالا بای دید آیا مؤمنین ما حقیقتاً همین طورند که قرآن می‌گوید؟ آیا واقعاً دارای جرأت و شهامت هستند؟ و از هیچگونه ناملایم و پیش آمد سوئی محزون و اندوهناک نمی‌شوند؟ نگارنده که تاکنون با چنین مؤمنی بر خورد نکرده‌است!

در قرآن موجبات تزیین و تجمل - بجز آنهائیکه خارج از آداب انسانیت است - و لوازم رفاه و آسایش و وسائل تنعم و تعیش و بالاخره هر آنچه نیکو و پاکیزه‌ایکه در زندگانی بکار می‌رود، برای مؤمنین مقرر می‌کند: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الأعراف: ۳۲] (۳) ولی برای کفار، در دنیا و آخرت عذاب شدید معین می‌نماید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۵۶﴾﴾ [ال عمران: ۵۶] (۱).

۱- آگاه باش، دوستداران خدا، پیروان خدا: آنانی که ایمان بخدا آورده و پرهیزکار هستند ابتدا ترس در دل آنان راه ندارد و هیچگونه ناملایم و مکروه قلب آنان را مضطرب نمی‌کند و از هیچ مصیبت و پیش آمد ناگوار اظهار جزع و فزع نمی‌کنند، محزون و اندوهناک نمی‌شوند، خلاصه مردمی دارای شجاعت و شهامت و همواره با نشاط و خوش حال می‌باشند، برای آنانست بشارت، در زندگانی دنیا و آخرت، کلمات خدا و وعده‌های خدا قابل تبدیل و تخلف نیست، این بشارت یک نجات عظیم و موفقیت بزرگی است که نصیب اینان شده‌است.

۲- از برای کفار است در دنیای، ذلت و خواری و در آخرت، عذاب بزرگ.

۳- بگو: [ای پیغمبر (ﷺ)] کی حرام کرد زینت خدا را: زینتی که بیرون می‌آورد خدا از زمین برای بندگانش و وسائل تنعم و تعیش را؟ بگو: اینها همه برای مؤمنین است، چه در دنیا و چه در آخرت، نهایت آنکه در آخرت اختصاص باینان خواهد پیدا کرد و کفار در آنجا بکلی از اینها بی‌بهره خواهند بود این چنین ما تفصیل می‌دهیم آیات را برای جمعیتی که عالمند.

راستی خیلی جای تأسف است که امروز کثافت کاری و بکار بردن هر چیز چرکین و زشت در زندگانی، در بین ما از نشانه‌های ایمان گردیده است!

در قرآن مؤمنین را بعنوان اینکه پیوسته خواستار حسنه و سعادت دنیا و آخرت هستند معرفی می‌کند: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿۳۰﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۲۰۰-۲۰۱]^(۲) ولی کفار را در چند مورد که در مقام مذمت آنان است بعنوان: ﴿حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [الحج: ۱۱] ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [النور: ۱۹]، ﴿حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۲۲] و امثال اینها از عباراتی که مشعر بر مذلت و بدبختی در دنیا و آخرت آنان می‌باشد، نکوهش می‌کند.

از همین روست که در قرآن مسلمین را بعنوان (امت وسط) و جمعیت معتدل -یا واجد سعادت دنیا و آخرت- معرفی می‌کند و آنانرا شاهد و حجت، یا مربی و سرپرست سایر جمعیت‌های دنیا قرار می‌دهد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

یعنی: «ما، شما امت محمد ﷺ را (امت وسط) و جمعیت معتدل قرار دادیم برای اینکه (شاهد) و حجت بر بشر بوده باشید و پیغمبر ﷺ نیز شاهد و حجت بر شما خواهد بود». توضیح مفاد آیه: ما در تمام احکام و تکالیف راجع به شما تربیت قوای روحی و جسمی و تعمیر دنیا و آخرت شما را -با حفظ تعادل و توازن بین آنها- کاملاً رعایت کرده‌ایم و در قرآن جمیع حقوق انسانیت (حقوق روح و جسم) را به شما بخشیده، و موجبات سعادت مادی و معنوی را بطور کلی به شما تذکر داده‌ایم، خلاصه شما را بوسیله حضرت ختمی مرتبت ﷺ بحد (وسط) و جاده اعتدال انسانیت راه نمائی

۱- اما کسانی که کافر شدند در دنیا و آخرت آنانرا مورد عذاب شدید خواهیم قرار داد و نیست مر ایشان را هیچ یاری کننده‌ای.

۲- بعضی از مردم کسانی هستند که در مظان استجاب دعا تنها حسنه و سعادت دنیا را از خداوند خواستار می‌شوند ولی برخی هستند (مؤمنین) که حسنه و سعادت دنیا و آخرت و حفظ از آتش جهنم را مسئلت می‌کنند.

کرده و بالاخره شما را (امت وسط) و جمعیت معتدل قرار داده‌ایم.

اینها همه برای اینست که شما سایر ملل دنیا را: آنانی که از این حد بیرون رفته راه افراط و تفریط را پیش گرفته‌اند در تحت نظارت و مراقبت خود قرار داده و آنگاه آنانرا براه راست آدمی‌گری راه نمائی نمایند و همواره در مقام تربیت و اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی‌شان بر آمده آنانرا بوظائف و حقوق انسانیت آشنا سازید.

خلاصه شما را برای این (امت وسط) قرار داده ایم که شاهد و حجت بر مردم باشید یعنی حقایق اسلام را که جامع همه حقوق انسانیت و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است برای آنان بیان نمائید.

بعبارت روشن تر اصلاح و تربیت همه طبقات بشر را، فقط بعهده شما مسلمانان گذارده‌ایم، زیرا در دنیا کسی را قابل قبول مسئولیت اینکار گرانمایه نمی‌بینیم، تنها شما هستید که می‌توانید عهده دار انجام این امر ارجمند بشوید، زیرا شما را بوسیله محمد ﷺ در تمام مزایای انسانیت از عقائد، اخلاق و اعمال در صراط مستقیم و جاده اعتدال قرار داده ایم و لهذا می‌توانید اوضاع ناگوار سایر جمعیت‌های افراطی و تفریطی دنیا را کاملاً مشاهده نموده و سپس در مقام راهنمائی و تربیت اصلاح مفاسد آنان برآئید، ولی آنانی که در شئون زندگانی جسمانی و روحانی از حد اعتدال بیرون رفته و خویشتن را در راه‌های پر مخاطره افراط و تفریط سرگردان کرده‌اند اصلاً نمی‌توانند از اوضاع و احوال یگدیگر آگاهی پیدا کنند، چه رسد اینکه بتوانند در مقام راهنمائی و اصلاح برآیند، زیرا کسیکه از جاده مستقیم منحرف شده است چگونه می‌تواند وضعیت طرف دیگر جاده را مشاهده بکند؟ بدیهی است مشاهده و مراقبت هر در طرف جاده مخصوص کسی است که در وسط آن ایستاده است.

بله، چنین است، پیروان اسلام (نه جمعیت مسلمانان کنونی که از دو دسته افراطی و تفریطی تشکیل گردیده) چون در سایه تعالیم اسلام - چنانکه تا اندازه‌ای روشن کرده‌ایم - در تمام شئون انسانیت در جاده اعتدال قرار گرفته و امت وسط می‌باشند، از اینرو می‌توانند بمفاسد و نواقص مردمان افراطی: مانند مسیحین (نه مسیحین کنونی که عملاً آئین مسیح را ترک گفته تفریطی یا مادی محض شده‌اند) (صابئین) و طوائف هنود و غیر اینها که همواره در مقام هضم حقوق جسم خود بر آمده و خویشتن را از لذات جسمانی محروم کرده و رهبانیت را پیشه خود قرار داده‌اند، آگاه شوند؛ و همچنین می‌توانند بمفاسد جمعیت‌های تفریطی مانند مادیین و ملت یهود و امثال اینها که

تمام حقوق روح و مصالح حیات روحانی را در مقابل حفظ منافع جسم و تعمیر زندگانی جسمانی پایمال کرده‌اند، واقف کردند، بنا بر این تکلیف اصلاح و تربیت چنین مللی قهراً متوجه جمعیت معتدلی مانند ملت اسلام خواهد شد.

خلاصه پیروان (دین وسط) چون در نقطه اعتدال انسانیت تمرکز یافته‌اند، از نیرو می‌باید بنام حفظ حدود انسانیت و نوع پروری، هر آن جمعیتی را که در دنیا از این (حد) بیرون رفته‌اند تحت الحمايه و مورد نظارت خود قرار دهند و همواره مقررات اسلام را که یگانه وسیله تمرکز بشر بحد اعتدال می‌باشد به آنها ابلاغ کنند.

چنانکه قرآن در جای دیگر نیز اشاره بهمین معنی کرده می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾ [آل عمران: ۱۱۰] یعنی: «شما مسلمانان بهترین امتی هستید که در دنیا برای جمعیت بشر ظاهر شده‌اید! زیرا عهده‌دار انجام بهترین کارها مانند (امر بمعروف و نهی از منکر) هستید! و ایمان بخدای یگانه آورده‌اید».

حاصل اینکه چون شما بشر را به (معروف) یعنی به ایجاد وسائل تربیت قوای روحی و جسمی و تحصیل لوازم آبادی دنیا و آخرت، خلاصه به تهیه موجبات سعادت مادی و معنوی امر می‌کنید، و آنانرا از (منکر): از هر آنچه که باعث شقاوت در دنیا و آخرتست باز می‌دارید و از طرفی هم ایمان بخدا آورده‌اید از اینرو بهترین امت و نیکوترین جمعیتی می‌باشید که در دنیا ظاهر شده‌اید! در حقیقت می‌خواهد بگوید: چون شما مسلمانان امت وسط و جمعیت معتدل می‌باشید و از اینرو این وظیفه ارجمند (امر بمعروف و نهی از منکر) یا اصلاح مفاصد اخلاقی و اجتماعی و تربیت بشر را حقاً در عهده خود گرفته‌اید، لذا سیادت بشر با شما خواهد بود شما باید در رأس جمیع ملل دنیا قرار گرفته پیوسته شاهد و ناظر اوضاعشان بوده باشید، و آنانرا بحقوقشان آشنا سازید، و همواره در مقام اصلاح و تربیت آنان بر آمده به انجام و وظائف انسانیت و ادارشان بکنید، خلاصه باید همه طبقات بشر را در تحت مراقبت و سرپرستی خود قرار داده و آنانرا از راه‌های خطرناک افراط و تفریط بیرون آورده و به جاده اعتدال انسانیت یا (آئین وسط) راهنمایی نمائید؟

خواننده محترم! به بینید اسلام چه مقام شامخی برای ما قائل می‌شود! و چه حق ارجمندی در دنیا به ما می‌دهد! راستی قدری فکر کنید به بینید ما مسلمین با این وضعیت درهم و پریشان خود که در زندگانی از حد اعتدال بیرون رفته و هر یک راه کجی را در پیش گرفته ایم آیا حق داریم خودمان

را بچنین آئینی نسبت بدهیم؟! آیا ما نباید - لا اقل پیش وجدان خود- شرم بکنیم که با این عملیات خارج از میزان اعتدال که پیوسته از ما بروز می‌کند؛ نام خود را مسلمان گذارده‌ایم؟! آیا ما سزاوار بیش از این مذلت و مسکنتی که کنون دامنگیرمان شده نمی‌باشیم؟! آیا تمام این بدبختیها و بیچارگی‌ها جز برای اینست که خود را از تحت تربیت اسلام خارج کرده و در نتیجه از جاده اعتدال بیرون رفته هر عده‌ای براه افراط و یا تفریط رهسپار شده‌ایم؟!

یکاش افراد جمعیت مسلمین کنونی نیز مانند سایر ملین دنیا افراطی و یا تفریطی محض بودند که لا اقل صورت وحدت اجتماعیشان فعلاً محفوظ مانده بود! ولی متأسفانه عفریت جهل و تعصب بطوری باینان حمله‌ور شده که ناگهان همه سراسیمه از حد اعتدال انسانیت بیرون رفته و هر دسته‌ای من غیر شعور راهی بس خطرناک را در پیش گرفته‌اند: گروهی در مقام تعمیر دنیا و ترقی مادیات بر آمده و بطور کلی از معنویات دست کشیده‌اند و از آخرت چنان روگردان شده‌اند که گوئی تا ابد زنده خواهند ماند و یا اجرای مراسم دینی؛ تصفیه روح و اصلاح اخلاق روزگارشان را تیره خواهد کرد و با این حال این تیره بختان خویشان را مسلمان می‌دانند؛ و جمعی از مفاد حدیث «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» سوء استفاده کرده و دنیا را زندان مؤمن می‌پندارند و برای خلاصی از آن خویشان را در ویرانه‌ای محبوس کرده نفرت از زندگی، بیکاری، گرسنگی و تحمل هر گونه ناملایم و پستی را عبادت فرض کرده و بگمان خود از این ره متوجه آخرت شده‌اند؛ این نادانان هم خود را مسلمان می‌دانند! حتی بعضی از دعوات دین هم - آنانی که فهم حقایق دین را مخصوص بخود می‌دانند- دسته‌ای اسلام را منافی با ترقی و تمدن، سعی و کوشش، و مخالف با جمیع شئون حیات اجتماعی انسان معرفی می‌نمایند و رسماً آن را یک آئین رهبانیت و فلسفه ریاضت طلب نمودار می‌کنند و بنام آن همواره توده را به تبلی، کسالت، کثافت؛ فقر، خمودی و جمودت فکر و زبونی؛ مخصوصاً به غفلت و نادانی خلاصه بهر گونه وسیله بدبختی سوق می‌دهند، خلاصه این آئین پاک را طوری تفسیر کرده‌اند که فقط جمعی مردمان افراطی را بطوری که در بالا شرح دادیم می‌توان پیروان آن دانست؛ دسته دیگر که اخیراً پیدا شده و فعلاً رو بفرزونی گذارده‌اند و بیش از همه خود را از غربت اسلام متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آن را بسینه می‌زنند آن را موافق با جمیع شئون تمدن دروغی غرب می‌دانند و همواره در صددند مقررات متین وی را با نظریات هر نادانی که از آن سرزمین بر می‌خیزد مطابقت نمایند.

حتی کسانی را من نشان دارم از بس شیفته تظاهرات اروپا و اروپاگری شده‌اند که در این باره بدروغگوئی پرداخته‌اند: مطالبی را بنام اروپائیان ساخته و یا نامهائی مانند نام‌های آنان جعل کرده مطالبی را بآن نام‌ها بخرج دل باختگان اروپا می‌دهند!

این فرومایگان تنها جنبه دنیوی و مادی اسلام را گرفته و بنام آن مردم را فقط بدنیا و دنیاپرستی، خودبینی و خود پرستی و انکار هر فضیلت و حقیقت سوق می‌دهند، تا می‌توانند معنویات اسلام را بصورت مادیت درآورده و در جایی هم که در می‌مانند آنها را بدون منطق و برهان انکار می‌کنند، خلاصه این نادانان معنویات اسلام را پشت سر انداخته و رسماً آن را بصورت فلسفه مادیین معرفی می‌کنند، و همچنین وقتی که می‌خواهند موازین اسلام را برای عوام معرفی بکنند بعضی که از همین دسته می‌باشند، سیره و سنت پیغمبر و ائمه اطهار را ملغی کرده تنها قرآن را نشان می‌دهند! برخی قرآن، سنت و سیره پیغمبر اکرم را پشت سر انداخته تنها اخبار منسوبه به ائمه را - آنها بطور کلی و بدون رعایت صحت و سقم - معرفی می‌نمایند! بیچاره اسلام که در بین این دو سلیقه غیر مستقیم دارد خورد می‌شود بدبخت مسلمین که از این صدهای مختلف و دعوت‌های متناقض متحیر و سرگردان مانده‌اند!!

کدام مسلمان با غیرت است که از مطالعه این اوضاع پریشان، دیوانه و پریشان نشود و از این وضعیت ملالت آور قلبش جریحه دار نگردد!! آری،

لمثل هذا یذوب القلب من أسف إن کان فی القلب إیمان وإسلام

برادران عزیز! من اینک بنام یک نفر مسلمان بشما یادآوری می‌کنیم: امروز اسلام با اوضاع کنونی دنیا و با آنهمه تشکیلات وسیع کنیسه کاملاً در مخاطره و قرآن در معرض زوال است!! بیائید باه این عملیات افراطی و تفریطی خود خاتمه دهید و بیش ازین تیشه بریشه خود مزیند! حال که در مقام ترویج اسلام یا حفظ سعادت و سیادت خود نیستید لا اقل سدّ راه پیشرفت اسلام نشوید و بیش ازین موجبات بدبختی خود را فراهم نیاورید!

من یقین دارم اکنون هم چنانچه قرآن؛ سنت و سیره پیغمبر اکرم و دیگر پیشوایان اسلام را سرمشق کردار و رفتار خود قرار داده و در سایه تشبث به این (آئین وسط) خویشتن را در جاده اعتدال تمرکز دهید، نه تنها اسلام و این مایه سعادت و سرفرازی خود را از این خطر بزرگ نجات داده اید بلکه مجد و بزرگواری خود را اعاده خواهید داد؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

حَتَّىٰ يُعَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ﴿۱۰﴾

از مقصد قدری دور شدم، سخنم در این بود که اسلام دین وسط و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است گفتیم: اسلام دنیا و آخرت را دو چیز جداگانه و غیر مربوط بهم نمی‌داند، بلکه منظورش اینست که وضعیت این دو، کاملاً وابسته با هم و زندگانی انسان نیز در این دو مرحله پیوسته با یگدیگر است، از اینرو چنانکه گفتیم در جمیع مقرراتش تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر هر دو را در نظر گرفته و آن اندازه که ما را به آباد کردن دنیا و ترقی مادی سوق می‌دهد بهمان نسبت ما را بتعمیر آخرت و ترقیات معنوی دعوت می‌کند، روی همین نظریه است که در تشویق و ترغیب مردم بکسب (علم) نهایت جدیت را بخرج می‌دهد زیرا بهترین وسیله ترقی مادی و معنوی بشر و مهم‌ترین عامل تأمین سعادت کامل هر جمعیتی همانا توسعه علم و معارف است، علما - بقول دانشمندان اجتماعی - قوه عقلیه و مفکره جسم اجتماع محسوب می‌شوند که باید تربیت و تأمین آسایش سایر اعضای آن را همواره در عهده بگیرند:

اسلام در ایجاد این (قوه) باندازه‌ای سعی می‌کند و در توسعه معارف بطوری جدیت دارد که در

حقیقت باید گفت:

اسلام دین علم و حکمت است!

زیرا، اولاً تحصیل علم را بطور کلی فریضه ذمه هر زن و مرد مسلمان قرار می‌دهد «طلبُ العِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ» قرآن با اینکه مجموع آن شش هزار آیه بیش نیست^(۱) در ضمن هفتصد و پنجاه آیه بشر را به کسب علوم طبیعیه ترغیب می‌کند: همان علومی که یگانه وسیله آبادی دنیا و بهترین راه برخورد بحقایق این عالم است، گذشته از آیات اخلاقی و اجتماعی بی‌شمار آن که در حقیقت عصاره علم اخلاق و اجتماع می‌باشد علاوه بر اینکه در حدود صد و پنجاه آیه آن مربوط بعلم فقه (علم حقوق) است، خوشبختانه تمام مواد آنهم بطوری که، از لحاظ علم قانون گذاری، لازمه قانون است تنظیم گردیده است یعنی: عیش، فراوانی، عیش امنیت و مساوات که ارکان سعادت عمومی بشر را تشکیل می‌دهند در وضع هر یک از آنها کاملاً رعایت گردیده^(۲) بدیهی است با توجه باین قسمت ضمناً طرز قانون گذاری را نیز بما می‌آموزد!

و ثانیاً برای ترویج و توسعه (علم) از علما تجلیل شایانی می‌کند و مقامی بس ارجمند برای آنان قائل می‌گردد و علم را نیز فوق العاده مورد اهمیت قرار می‌دهد، قرآن جایی که در مقام ستایش خدا و ملائکه است (اهل علم) را در عداد آنان مورد تمجید قرار می‌دهد ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿۱۸-۱۹﴾ [آل عمران: ۱۸-۱۹]^(۳) آیا تجلیلی فوق این می‌توان تصور کرد! در قرآن صریحاً

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۷.

۲- اصول الشرایع: تألیف (بتنام) انگلیسی.

۳- یعنی خدا ملائکه و صاحبان علم همه گواهی می‌دهند باین که نیست خدائی مگر خدای یگانه در حالتیکه عادل و حکیم علی الاطلاق است و گواهی می‌دهند باین که تنها دین نزد خدا همانا دین اسلام است.

بدانشمندان وعده مقامات شامخه و درجات رفیعه می دهد! ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾ [المجادلة: ۱۱] قرآن در اینجا ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] بحضرت ختمی مرتبت: همان مرد حقیقت بینی که لوح نقش با افکار محدود بشری به هیچ وجه آلوده نشده و با یک روح پاک و بی آرایش متوجه صفحه پهناور گیتی شده و بالاخره دانستی ها را و آنچه که درخور مقامش بوده، دریافته بود، امر می کند که از خدا ازدیاد علم را خواستار شود! آیا این حکایت از کمال عظمت و اهمیت علم نمی کند؟

خواننده محترم البته متوجه هستند، پیغمبری که مهبط وحی و کانون دانش بوده وقتی که مورد چنین امر الزامی واقع بشود، البته ما بمراتبی سزاوارتریم از اینکه مشمول چنین خطابی بوده باشیم از اینرو این فرمان خدائی در نهایت شدت متوجه بما شده و اکیداً ما را ملزم می کند که باید در توسعه علم کمال جدیت و مجاهدت را بکار ببریم، باید همه معارف خواه و دانش پرور بوده باشیم، باید همه با خاطری پُر از مسرت در نهایت ثبات و پایداری لوای علم را بر دوش گرفته همواره مروج علم و حامی معارف باشیم چرا چنین نباشیم؟! و حال آنکه ما مسلمان و امت وسط هستیم، مائیم که عهده دار اصلاح و تربیت سایر طبقات بشر می باشیم!

قرآن ما را از پیروی هر آنچه که غیر معلوم است - از عقاید، کردار و گفتار - اکیداً منع می کند ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾ [الإسراء: ۳۶](۱).

قرآن کفار را برای اینکه بیعلم و در عین حال پیرو گمان بوده اند، جداً مذمت می کند: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸](۲)، ﴿... مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ...﴾ [النساء: ۱۵۷]، ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثُرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...﴾ [یونس: ۳۶].

قرآن حکمت را وسیله رسیدن بهر گونه کمال مطلوب و سرچشمه فضائل، خلاصه آن را منشأ خیر کثیر می داند ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا

۱- یعنی پیروی مکن چیزی را که بآن علم نداری.

۲- یعنی کسانی که ایمان بآخرت نمی آوردند و ملائکه را دختران خدا می دانند اینان طبق گفتارش علم ندارند، پیروی نمی کنند جز (گمان) را و گمان هم تحقیقاً انسان را بی نیاز از علم نمی کند یعنی تنها راه درک حقیقت همانا (علم) است

يَذَكِّرُ إِلَّا أُولَ الْأَلْبَابِ ﴿٣٦﴾ [البقره: ۲۶۹]^(۱).

در قرآن مقررات اسلام یا چیز هائی را که بحضرت ختمی مرتبت وحی می شد، بعنوان حکمت معرفی می کند، ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...﴾ [الإسراء: ۳۹]^(۲) و خود قرآن نیز قرین با حکمت قرار داده می شود؛ ﴿...وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ...﴾ [النساء: ۱۱۳]^(۳)، ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾ [الجمعة: ۲]^(۴).

قرآن حکمت را اولین وسیله دعوت و تبلیغ قرار می دهد: ﴿أَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...﴾ [النحل: ۱۲۵]^(۵).

اسلام در تعظیم شأن (علم) بجائی می رسد که در موقع تحریم شرک بخدا - شرکی که الغای آن در طلیعه آمالش قرار گرفته و اولین مقصد وی می باشد - رعایت مقام (علم) را نموده صریحاً آن را مقید به نداشتن علم می کند ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...﴾ [العنکبوت: ۸] در اینجا خداوند به انسان توصیه می کند که نسبت به پدر و مادر خود از هیچ گونه نیکی دریغ نکند و همواره اوامرشان را پیروی بکند، مگر در جایی که ملزم بکنند او را باین که بدون (علم) و من غیر دلیل چیزی را شریک خدا قرار دهد، در اینجا دیگر نباید از آنان فرمان برداری بکند.

چنانکه در جای دیگر نیز نهی از آن را مقید به نداشتن (برهان) می کند: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ

۱- یعنی خدا بهر کسی که بخواهد حکمت می دهد یعنی او را موفق بعلم توأم با عمل می کند و کسی که باو حکمت داده شود در حقیقت همه کمالات و فضائل و هر گونه خوبی باو داده شده است، متذکر نمی شوند مگر صاحبان عقل.

۲- این چیز هائی که بتو وحی شده همه از کلمات حکمت آمیز است که ریب و فساد بهیچ وجه در آنها راه ندارد.

۳- فرستاد خدا برای تو کتاب: (قرآن) و حکمت را و آموخت بتو چیز هائی را که ابداً عالم به آنها نبود.

۴- خداست آن کسی که معوث کرد در میان امیین (مردمان بی سواد) پیغمبری از نوع آنان، یعنی (امر) که تلاوت می کند برای آنان - با آنکه خود امی و بی سواد است - آیات خدا را و تطهیر می کند آنانرا از لوث شرک و خباثت جاهلیت، و می آموزد آنها را کتاب: (قرآن) و حکمت.

۵- دعوت بکن مردم را بسوی پرورگار خود بوسیله حکمت یعنی - ادله و براهین قطعیه - و موعظه حسنه.

سُلْطَنًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ [الأعراف: ۳۳] در این آیه بطوری که ملاحظه می‌شود بحضرت ختمی مرتبت دستور داده می‌شود که بمشرکین بگوید، پروردگار من حرام کرد اینکه چیزی را بدون (برهان) شریک خدا قرار بدهید! در واقع می‌خواهد بگوید از شرک بخدا و بت پرستی در صورتی ممنوع هستید که بر طبق آن برهان نداشته باشید!

خواننده محترم! به بینید اسلام تاچه اندازه نسبت به (علم) و (برهان) عنایت دارد، مسئله شرک با اینکه در واقع و بنظرش بدیهی البطلان است و بهیچ وجه قابلیت آن را ندارد که مقرون بعلم و برهان بوده باشد، نهی و منع از چنین چیزی را در این دو آیه مقید بنداشتن علم و برهان می‌کند!

باری این آیات گذشته از اینکه بر اهمیت و کمال عظمت (علم و برهان) اشعار دارد، می‌خواهد بما بفهماند: که منشاء ایمان و اعتقاد باید علم و برهان بوده باشد! و بدون راهنمایی این دو راهنمای نیرومند نباید چیزی را در اعماق قلب خود وارد کنیم، نباید کورکورانه خلوت دل را گذرگاه هر چیزی قرار دهیم. چنانکه در ضمن بیان محاجه حضرت ابراهیم با قومش، بزبان آن حضرت کسانی را که بدون (برهان) برای خدا شریک قائل شده بودند؛ جدا مذمت می‌کند: ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَنًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾ [الأنعام: ۸۱]^(۱) و در جای دیگر نیز که در مقام تهدید مشرکین است، وعید بر شرک را مقید بنداشتن (برهان) می‌نماید! ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُونَ ﴿۱۱۷﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] با اینکه می‌داند که کفار بر طبق مقاله خود برهان ندارند، با این حال، فقط برای تعظیم مقام برهان - می‌گوید: چون مشرکین فاقد برهانند، از اینرو نباید امید نجات و رستگاری داشته باشند این نیست مگر برای تعظیم مقام برهان و فهماندن اینکه امور اعتقادیه باید مستند به دلیل و برهان بوده باشد.

تا این اندازه احترام و عنایت نسبت ببرهان گرچه فی حد ذاته شگفت انگیز است ولی در آئینی مانند اسلام امریست کاملاً عادی و ابداً جای تعجب نیست، زیرا:

۱- چگونه می‌ترسم من چیزی را که منشاء هیچگونه ضرر و ترس نیست و آن را شریک خدا قرار داده‌اید و حال آنکه شما نمی‌ترسید از اینکه بدون دلیل و برهان برای خدا شریک قائل شده‌اید، آیا کدام یک از این دو فرقه (مشرک و موحد) سزاوارترند از اینکه محفوظ از ترس باشند.

اسلام دین برهان و حجت است!

چنانکه قرآن نیز آن را به همین نام بمردم ابلاغ می‌کند! ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴]^(۱).

قرآن پس از آنکه در اینجا ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...﴾ [الأنبياء: ۲۲]^(۲) برای بطلان شرک اقامه برهان عقلی می‌کند، در ذیل آن از مشرکین مطالبه برهان می‌نماید ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ [الأنبياء: ۲۴]^(۳) چنانکه در جای دیگر نیز بعد از بیان ادله توحید، از آنان در خواست (برهان) می‌کند ﴿أَمْنَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ دَاتَ بِهِجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُثْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ﴾ [النمل: ۶۰]^(۴) تا اینکه می‌گوید: ﴿أَمْنَ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [التكوير: ۲۴]

۱- ای مردم آمد شما را برهانی از طرف پروردگار شما و فرستادیم بسوی شما نوری روشن.

۲- اگر در آسمان و زمین جز خدای یگانه خدایان چندی بودی هر آینه تباه شدی و رشته انتظام آنها از هم گسستی.

۳- آیا اتخاذ کردند بجز خدای یگانه خدایانی را یعنی صفات خدائی را در آنها یافتند؟ به اینان بگو: بیاورید، دلیل و برهان خودتان را.

۴- آیا کسی که آفرید آسمانها و زمین را و نازل کرد برای شما از آسمان: (فضا) آبی را که رویانیدیم بدان آب باغهای خرم و زیبا را که نمی‌توانید برویانید درخت‌های آن باغ را، بهتر نیست از آنچه که مشرکین شریک خدا و مورد پرستش خود قرار داده‌اند؟! آیا هست خدائی با خدای یگانه؟ بلکه مشرکین قومی هستند منحرف از راه راست و معرض از حق.

[النمل: ۶۴] ^(۱).

گفیتیم: در قرآن، به زبان حضرت ابراهیم کسانی که بدون برهان، برای خداوند شریک قرار داده و از یگانه پرستی سرپیچی می‌کردند نکوهش می‌کند، و در عین حال آن حضرت را برای اینکه با نیروی (دلیل و برهان) اساس بتخانه و بت پرستی را در هم ریخته بود در ذیل نقل همان براهینی که در مقابل مشرکین اقامه کرده بود، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۸۳] ^(۲).

قرآن آئین ابراهیم را: همان آئینی که با قوه قاهره برهان تأسیس شده بود نیکوترین آئینهای دنیا می‌داند! ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵] ^(۳) و حضرت رسول اکرم نیز آئین خود را بعنوان آئین ابراهیم معرفی می‌کند! ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ [الأنعام: ۱۶۱] ^(۴) و ما را نیز در اینجا ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ [آل عمران: ۹۵] ^(۵) به پیروی ملت حنیف و طریقه متقنه ابراهیم که در حقیقت شریعت (برهان و حجت است) امر می‌کند!

پس در کمال وضوح دانستیم: اسلام دین عقل و فکر است، دین علم و حکمت و آئین برهان و حجت است، دینی است که حقایق شامخه اش بر روی دو پایه استوار عقل و علم قرار گرفته و نقشه تعالیم متقنه وی از روی حکمت و برهان ریخته شده است، چنین آئینی تصدیق وی لا محاله در عهده

۱- آیا کسیکه ایجاد می‌کند خلق را از نیستی و سپس اعاده می‌دهد آنرا، و کسی که روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین، بهتر نیست از آنچه که مشرکین مورد پرستش خود قرار داده‌اند؟ آیا با خدای یگانه، خدای دیگری هست؟ به اینان بگو اگر راستگو هستید بیاورید دلیل و برهان خودتان را.

۲- آنچه که گذشت از استدلال و احتجاج ابراهیم بر قومش، حجت و برهان ما بود که بابراهیم داده‌ایم، بلند می‌کنیم درجه و رتبه کسی را که بخوایم، پروردگار تو حکیم و دانا است.

۳- کیست آنکه آئینش بهتر و نیکوتر باشد از کسی که خویشتن را تسلیم خدا کرده و همواره متوجه اوست در حالی که محسن و نیکوکار است و پیروی می‌کند آئین ابراهیمی را که مسلمانی است که مایل به آئین مستقیم و معرض از دیگر آئینهای باطله است، و اتخاذ کرد خدا ابراهیم را دوست خود.

۴- ای پیغمبر بگو: پروردگار من راهنمایی کرد مرا بسوی راه راست یعنی: بسوی آئین پاینده و درست، آئینی که طریقه و رویه (ابراهیم) است، همان ابراهیمی که مایل به آئین حق و معرض از دینهای باطله بود.

۵- بگو: راست گفت خدا، پیروی بکنید آئین «ابراهیم» را در حالی که مایل بآئین حق و موحد بود.

خردمندان و دانشمندان خواهد بود، چنانکه خود قرآن نیز می‌گوید: ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾ [سبا: ۶] ^(۱).

پس نباید متأثر بود از اینکه مردمان نادان اسلام را با نظر بی‌قیدی می‌نگرند و یا اینکه خودشان را بطور کلی از نعمت این آئین پاک محروم کرده و خویشان را دچار وادیهای خطرناک ساخته‌اند زیرا این (دین) اصلاً طرف توجهی کسانی است که دارای قلب آگاه، چشم بینا، گوش شنوا و بالاخره دانا و خردمند بوده باشند؛ نه آنانی که گوش و قلب خود را با مهر نادانی و خودپرستی مهر کرده و پرده تاریک جهل و تعصب را به روی چشمهای خود آویخته‌اند ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةٌ... ﴿البقرة: ۶-۷﴾ ^(۲).

قرآن چنانکه خود گوید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... ﴿البقرة: ۲-۳﴾ راهنمای پرهیزکاران یعنی کسانی است که خویشان را از قید تعصب و تقلید جاهلانه و دیگر پرده‌های خرد آسوده نموده و با حریت فکر متوجه آیات آفاقی و انفسی صفحه گیتی شده و در نتیجه بغیبت و باطن اشیاء ایمان می‌آورند و یا بقول محیی الشریعه النبویه حضرت جعفر بن محمد راهنمای کسانی است که خود را محفوظ می‌کنند از اینکه (نادانی) و (سفاهت) بر آنان چیزیze گردد، خلاصه اشخاصی که چشم و گوششان را باز کرده و قوای عقلیه خود را بکار انداخته و بالاخره از پرتو (علم) حیات نوینی گرفته‌اند؛ قرآن فقط را هنمای آنان است، ولی مردمی که عقلشان را در زیر پرده‌های چندی پنهان نموده و عاجزند از اینکه از محسوس و مرحله ظاهر قدمی بالاتر گذارند کسانی که زیر نفوذ اهریمن جهل قرار گرفته و متوغل در نادانی و خودپرستی هستند، و یا چون مردگان بیروح در گودالی آرمیده‌اند، قرآن و اسلام بطور کلی متوجه آنان نیست ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَنُوا مُدْبِرِينَ ﴿٨١﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنَّ تَسْمَعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهَم مَّسْلُمُونَ ﴿٨١﴾... ﴿٨١﴾

۱- یعنی فقط دانشمندان می‌دانند آنچه که از جانب پروردگار تو بسوی تو فرستاده شده: (قرآن) همه (حق) است، و همه از حقایقی است که را هنمایی می‌کند انسان را به راه خداوندی که عزیز یعنی غالب بر همه، و ستوده است.

۲- آنانی که کافر شدند، یکسان است بر ایشان، چه بترسانی آنانرا از عذاب و یا ترسانی نخواهند ایمان آورد، مهر کرد خدا دل‌ها و گوش‌هایشان را، و بر دیده‌های ایشان پرده‌ای است، و برای آنان است عذاب بزرگ.

[النمل: ۸۰-۸۱]!^(۱)

این بود اندازه ارزش (علم) و موقعیت علماء در اسلام، اکنون باید دید کنیسه به (علم) چه نظری دارد و ملازمین کنیسه و روحانیون مسیحی از نظر مذهبی با علماء چگونه رفتار می‌کرده‌اند.

۱- ای محمد تو نمی‌توانی بشنوانی ندا و دعوت خود را به (مردگان) و (کران) در وقتی که اعراض بکنند و پشت برگردانند، و نیستی تو راهنمای مردمان کور از گمراهی ایشان، نمی‌شنوانی تو مگر کسانی که بگروند به آیات ما یعنی طلب حق بکند و خواستار حقیقت باشد در اثر تفکر و تأمل در کائنات آسمان و زمین، پس تنها آنها هستند مسلمان!.

(کنیسه و علم)

بعد از ظهور مسیحیت در عالم (کنیسه) مجامع چندی بنام‌های گوناگون تشکیل داده بود، از آن جمله مجمعی بنام (کونسیل) بود، این مجمع از یک عده کشیشهایی که بانتخاب پاپ تعیین می‌شدند تشکیل می‌شد، وظیفه اش تنها تفسیر انجیل و تورات بود، چون کنیسه از نظر مذهبی برای همه مردم فهم کتاب مقدس را قائل نبود و از طرفی هم عقیده داشت احکام دین باید از راه تفسیر بدست بیاید، لذا برای انجام این منظور مجمع مزبور را تشکیل داد.

احکامی که از راه تفسیر انجیل و تورات از این مجمع بیرون می‌آمد اتفاقاً بطور کلی موافق منافع کشیشها تمام می‌شد! و در نتیجه کنیسه بطوری رونق گرفت، قدرت و اعتبار کشیشان بجائی رسیده بود که تمام شئون مملکت را در زیر نفوذ خود در آورده بودند حتی نجبا و اشراف برای کسب شرافت و منافع مادی با نهایت افتخار داخل مشاغل مذهبی شده و عضویت کنیسه را اختیار می‌کردند مخصوصاً برای تحصیل تولیت املاک موقوفه بوسائل مخصوصی که کوچکترین آنها رشوه دادن بود متشبت می‌شدند! خلاصه برای اینکه در سایه ارتکاب بهر گونه ظلم و جنایت تأمین زندگانی خود کرده باشند، خویشان را در جرگه اعضاء کنیسه قرار داده بصورت روحانی در می‌آوردند!

۲- مجمع (گاسیون دولندکس) که مأمور تفتیش کتب ضاله بر حسب مذهب کاتولیک بود، کار این جمعیت نادان و بی‌سواد بجائی رسیده بود که کلیه کتب علمی و فلسفی را از لحاظ مذهبی در عداد کتب ضاله قرار داده، آتش می‌زدند!!!

نویسندگان و خوانندگان را پس از تکفیر بانواع شکنجه: از قبیل قطعه قطعه کردن، و زنده سوزاندن بقتل می‌رساندند! چنانچه بتاریخ ادبیات فرانسه مراجعه بکنیم خواهیم دید که بسیاری از کتب فلاسفه بزرگ در اثر تعقیب همین مجمع طعمه حریق گردیده‌است!^(۱)

۳- محاکم (انگزیسیون) و (سنت افیس) که مأمور تفتیش عقاید مردم بود، این محاکم مدتی در زمان جنگ‌های صلیبی دائر بود و بعد ملغی شد، ثانیاً در اثر اقدامات پاپ در تمام ممالک کاتولیک بر قرار گردید^(۱).

تشکیل این محاکم دینی حقیقتاً بزرگترین جنایتی بود که بعالم تمدن و انسانیت وارد آمد، زیرا هزاران نفر را بجرم تبعیت از اصول پروتستانت و تمول و مکتب با وضع رقت باری بقتل رساندند! یکی از نویسندگان انگلیسی می‌گوید: «(الوا) وزیر فلیپ دوم پادشاه اسپانی باستعانت (انگزیسیون) مقدس هشت صد نفر را بضررب شکنجه در عرض یک هفته بقتل رساند. جرم مقتولین اول پیروی از اصول پروتستانت و دوم تمول و مکتب بود!»^(۲).

در پایان سال ششم انقلاب (الوا) بخود می‌بالید که متجاوز از هیجده هزار نفر از هم‌نوعان خود را خفه کرده و در آب غرق نموده و یا در آتش سوزانده و سر بریده‌است!^(۳).

اعضای انگزیسیون در اسپانیول در عرض یک شب هشت صد نفر از پروتستانت را در محبس (سویل) افکندند هر جا از فرقه پروتستان پیدا می‌کردند آنها را دستگیر نموده و در آتش می‌سوزاندند! شعله آتش در اغلب شهرهای مهم اسپانیول زبانه می‌کشید^(۴).

نویسنده مذکور می‌گوید: (اسملیت فیلد) که از کوچه‌های لندن می‌باشد اغلب بواسطه سوزاندن پروتستانها ملتهب بود و آتش از آن زبانه می‌کشید!^(۵)

دکتر (آرنولد) می‌گوید: «محبس‌های قصر پاپ در واتیکان یکی از عجیب‌ترین چیزهائی است که من در عمر خود دیده‌ام. پشت بام سیاه چالها و زندانها هنوز از اثر دود آتش (انگزیسیون) که بواسطه آن اشخاص را شکنجه نموده و بقتل می‌رساندند سیاه بود و اگر از دریچه کوچکی که به اتاق زیرین باز می‌شد کسی نگاه می‌کرد خون شهدا و بیچارگانی را که (ژردن) آنان را در قتل عام سال ۱۷۹۱ از بالا به یخچال زیرین پرتاب نموده بود در دیواری می‌دید. دیدن این آثار که حکایت از دو قسم از اقسام شرارت و جنایت بشری می‌کند بسی مخوف و هراس انگیز است!»^(۶).

۱- مجله ایرنشر منطبعه برلین.

۲- وظیفه: ج ۱/ ص ۷۹.

۳- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۰.

۴- وظیفه: ج ۱/ ص ۷۹.

۵- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۳.

۶- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۲.

مهمتر از همه این مظالم و جنایات آن بود که همین محاکم (دینی) نسبت به علم و علما وارد آورده بودند، که در حقیقت صفحات تاریخ ملت مسیح را لکه دار نموده است: هر آنکه در هر مسئله علمی، اخلاقی و اجتماعی اظهار عقیده می‌کرد با فجیعترین طرزی او را مورد شکنجه قرار می‌دادند، کمتر ممکن بود در آن موقع کسی بیک اکتشافی در علوم ریاضی، طبیعی و... موفق شود و مأمورین (انگزیسون) او را به بیدینی نسبت ندهند و سپس بانواع شکنجه معذبش سازند، در حقیقت محکمه نبود بلکه قتلگاه مردمان حساس و دانشمندان بود!...

(برنو) را از جهت آنکه پرده از روی فلسفه کاذبانه و معمول عصر خود برداشته بود، زنده زنده در روم سوزاندند!^(۱) پیروان (کوپرنیک) عالم بزرگ فلکی را بعنوان بیدینی داغ کردند!^(۲) (گالیله) ایتالیائی را که از مشاهیر علماء ریاضی و طبیعی بود، بمناسبت اینکه، قائل بحرکت زمین به دور خورشید شده بود، بزندان انداختند! این دانشمند بزرگوار را در سن هفتاد سالگی در حالت رکوع مجبور کردند که اکتشاف عظیم و قابل تجلیل خود را انکار نماید، تمام کتاب‌هایش را در عداد کتب ضاله قرار دادند!^(۳)

(کپلر) ریاضی دان معروف آلمانی را، از لحاظ اینکه عقایدی در باب استحاله جوهر اظهار کرده بود تکفیر کردند، کتاب‌های ویرا که از آن جمله کتابی موسوم به (تلخیص علم هیئت کوپرنیک) بود در روم در فهرست کتب ضاله و ممنوعه جای دادند، مادر پیر هفتاد و نه ساله‌اش را بعنوان جادوگری به حبس انداختند، در همین اثنا او را محکوم بسوختن کردند (کپلر) همینکه ازین قضیه با خبر شد فوراً بموطن خود عزیمت نمود که شاید پیش از سوختن مادرش را نجات دهد! هنوز از رنج راه نیاسوده بود که تمام نسخه‌های تقاویم وی که برای سال ۱۶۲۴ انتشار یافته بود در ملاء عام و در حضور جماعت بسوزاندند و کتابخانه‌اش را نیز مهر و موم کردند و خود او نیز در اثر همین فشارها و بواسطه فتنه‌ای که بعد بوقوع پیوست مجبور بجلای وطن شد و در (سیکان) رحل اقامت انداخت، طولی نکشید در همان جا در اثر مرض دماغی که بواسطه مطالعه زیاد بوی عارض شده بود بدرود حیات گفت^(۴).

۱- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۷-۸۹.

۲- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۷-۸۹.

۳- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۷-۸۹.

۴- وظیفه: ج ۱/ ص ۸۸-۸۹.

(پرتیلی) را برای آنکه گفته بود ستاره سقوط نمی‌کند، کتک زدند!

(کامیلانا) را بمناسبت اینکه اجرام سماوی را نامحدود می‌دانست بیست و هفت مرتبه بمحاکمه کشیده‌اند، (هاور) را بجرم اینکه قائل بدوران خون در بدن شده بود سخت شکنجه نمودند!^(۱)

(کلمبوس) کاشف امریکا را از لحاظ اینکه عقیده داشت شکل زمین کروی است و دائره این جهان یعنی: محیط خارج از دنیای معلوم نباید کاملاً محاط با دریا باشد، پس از تکفیر محبوس کردند! مخصوصاً در اسپانی در مجمعی که بامر پادشاه اسپانی از عاقل‌ترین مردمان (سالامانکا) برای مطالعه نقشه مسافرت کلمبوس تشکیل شده بود و کلمبوس نیز در آنجا حضور داشت، روحانیون او را احمق تصور نموده و در کمال اهانت و خواری از مجلس بیرون کردند. زیرا روحانیون می‌گفتند زمین مانند یک صفحه و یا یک قرص مسطح بزرگی می‌باشد و اگر در آن طرف اقیانوس هم زمین جدیدی باشد دیگر نمی‌توان قبول کرد که تمام خلایق از نسل آدم باشند و پس از کشف آمریکا نیز کلمبوس را مانند یک نفر جانی و مجرم زنجیر بر گردن نهادند و او را مغلولاً سوار کشتی کرده روانه اسپانی نمودند، در نیمه راه (ویلکو) که مأمورش بود از وضعیتش متأثر شده خواست غل و زنجیر را از گردنش بر دارد کلمبوس در جوابش گفت «نه! من باید این غل و زنجیر را بیادگار پاداش خدمات خود نگه دارم» پسر کلمبوس می‌گفت «من اغلب این زنجیر را در اطاق کار خود آویزان دیده‌ام، در وقت رحلت پدرم وصیت کرد که زنجیرها را در قبرش بگذارد و با وی دفن نمایند»^(۲).

(پاسکال) از مشاهیر علماء ریاضی و طبیعی از بزرگترین فلاسفه فرانسه بود بنام مذهب تکفیر کردند!

(مونتانی) را بنام اخلاق و (مولیر) را بنام مذهب و اخلاق بی‌دین و کافر خواندند^(۳).

ژاندارک^(۴) آن دختر غیور روستائی را که مملکت فرانسه را بعد از آنکه در زمان سلطنت شارل

۱- مجله آینده ج ۹.

۲- وظیفه: ج ۱/ ۸۹-۹۲.

۳- مجله آینده ج ۹.

۴- زنی بود روستا زاده که در خانه بیافندگی و در خارج ده بگله چرانی و پاسبانی مشغول بود، این دختر در قریه (دوم رامی) واقعه در (لرین) متولد شد، دختری با تقوی و ساده و مذهبی بود چون مزاجاً عصبانی و تند بود در حالات روحانی خوابها می‌دید و صداها می‌شنید که با وی تکلم می‌کند در عالم رؤیا بوی امر شد که بکمک پادشاه فرانسه برود خلاصه بوی اطمینان داده شد که تخت و تاج مملکت را در تصرف پادشاه خواهد آورد و باوضاع پیریشان و هرج و مرج مملکت خاتمه خواهد داد اول کسی که از منویات ژاندارک مطلع شد (کاپیتان باو

هفتم کاملاً در تحت استیلاء انگلیسها رفته بود با وضع محیر العقولی نجات داده و بالاخره تخت و تاج از دست رفته را با دست خود به شارل هفتم سپرده بود، مأمورین همین محکمه «انگریسیون» او را بمناسبت همین عمل حیرت انگیز بعنوان اینکه روح شیطان در او حلول کرده و از زنان ساحره می باشد زنده زنده در آتش سوزاندند!

شرح فجایع و تمام عملیات افتضاح آور کنیسه از عهده این کتاب که بنایش به اختصار می باشد بیرون است. حاصل چنانچه کسی بیک اکتشافی موفق می شد و عمل فوق العاده ای از او بروز می کرد و یا در یک موضوع اخلاقی و اجتماعی و... اظهار عقیده می نمود، خلاصه اگر کسی مطلبی را اظهار می کرد که خارج از حدود فهم و ادراک اعضاء کنیسه بود و یا لا اقل خود را کورکورانه تسلیم خرافات کنیسه نمی کرد، پس از تکفیر و حبس کوچکترین مجازات وی زنده سوزاندن بود!

بقول (ویکتور هوگو) در نطقی که در ژانویه ۱۸۵۰ بر ضد قانون (فالر) کرده بود «این حزب»: «اعضای کنیسه» در مقابل حقیقت، جهل و اشتباه کاری را دو حامی بزرگ خود قرار داده، این حزب است که افکار مردم را همان اصول عقاید محصور و محدود نموده و مانع است از اینکه علم و هوش بشر از کتابهای دعا قدمی فراتر گذارد! هر قدمی که هوش و ذکاوت در اروپا بر داشته است علی رغم این حزب بوده است، تاریخ این حزب در تاریخ ترقی بشر نوشته شده منتهی معکوس: این حزب بهمه چیز ضد است...^(۱).

یکی از دانشمندان با انصاف آن سامان نیز می گوید: «ترقیات کنونی ملل مغرب زمین در حقیقت در خور پیروان محمد ﷺ است نه ملت مسیح، چه، کتابی که در دست مسلمانان است (قرآن) مسبب اینهمه ترقی و تعالی است، نه کتاب مقدس که بشر را بعزلت و رهبانیت دعوت می کند، بلکه این کتاب مقتضی همین انحطاطی است که فعلاً مسلمین دچار آن هستند!».

دریکورت) بود. او اول تصور می کرد ژاندارک در وی تأثیر نمود و حاضر شد عده ای از جنگجویان را در تحت اختیار و اراده وی بگذارد و او را بنزد پادشاه راهنمایی نماید. ژاندارک صد و پنجاه میل مسافت را که سرتاسر آن متوسط قشون انگلیس اشغال گردیده بود پیموده و عاقبت بسلامتی در (شینون) پادشاه ملحق گردید. پادشاه او را بشهر (اورلین) فرستاد ژاندارک بزودی خود را بدان شهر محصور رسانید، بقلاع و سنگرهای انگلیسها حمله برده و بالاخره شهر را از محاصره بیرون آورد. ژاندارک قناعت باین قسمت نکرده قشون مطابق تعلیمات وی دشمن را تا شهر (پاتی) تعقیب نموده در آنجا نیز شکست بزرگی بدانها داد، بطوری که خود از پیش خبر داده بود متعاقب شکست انگلیسها تاج گذاری شارل هفتم در (ریمز) شروع شد، ژاندارک شارل هفتم را به (ریمز) برده و تاج را بر سر وی نهاد و موافقت انگلیسها را نیز نسبت به پادشاه جلب کرد - وظیفه: ج/۱ ص ۱۰۱.

اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه است!

بر کسی پوشیده نیست که مآل اندیشی و فرق حق از باطل و تمیز بین خیر و شر و حسن و قبح از راه عقل و دانش اینها از چیزهائیکست که انسان را از سایر حیوانات جدا می‌سازد در عین حال از عوامل مهمه ترقی مادی و معنوی انسان بشمار می‌آید، روشن است که انجام همه اینها بسته باعمال عقل و بکار انداختن قوای دماغی است، ولی باید دانست چیزی که بیش از همه قوای عقلی را از کلی باز می‌دارد و انسان را بحالت رکود و وقفه نگاه می‌دارد و بالاخره این مزایای انسانیت را از انسان می‌گیرد، همانا تقلید و تعصب جاهلانه است، زیرا کسانی که عقاید و اخلاق و اعمال دیگرانرا سرمشق زندگانی خود قرار داده بدون رویه از آنان تقلید می‌کنند و در تمام شئون زندگانی مادی و معنوی تکیه بغیر خود نموده جز عادات و رسوم دیگران اصلاً خیال نمی‌کنند که حقیقتی هم در دنیا موجود است، مردمی که حس محکامه و قوه ممیزه خود را نابود کرده رفتار و عقاید مردمان معاصر خود را ملاک حسن هر چیزی می‌پندارند، بدون شبهه این دسته از مردم کمتر باعمال قوای عقلیه شان احتیاج پیدا می‌کنند، زیرا اینان اصلاً اعتماد بنفس خود ندارند تا اینکه در شئون زندگانی خود بخواهند اعمال نظر بکنند و همچنین جمعیتی که در اثر تعصب و خود پرستی جمود بوضعیشان نموده، جز آن اخلاقی که از پدران خود ارث برده، و یا از راه تأثیر محیط و تربیت خانوادگی قهراً بوی منتقل شده تمام مقررات اخلاقی و اجتماعی دنیا را در نهایت خونسردی تلقی می‌کنند و هیچ گونه مزیتی برای غیر خود قائل نمی‌باشند، جمعیتی که در اثر ضعف نفس، از راه حفظ عادات و عقاید دیرینه پدرانشان می‌خواهند استقلالشان را حفظ نمایند، تحقیقاً اینان هم در زندگانی چندان نیازمند باعمال قوای عقلیه خود نخواهند بود.

البته همین که مدتی بهمین حال باقی ماندند قهراً قوای دماغی و استعداد ذاتیشان تدریجاً ضعیف و فرسوده شده و بالاخره نظیر بهائم در همان اولین مرحله زندگانی طبیعی باقی خواهند

ماند، مانند هنود امریکا و اهالی اسکیمو و قسمتی از مردم افریقا که می‌بینیم هنوز هم بحالت توحش و همجیت باقی هستند که اگر در تحت حکومت عواطف قرار نمی‌گرفتند یعنی عادات و عقاید پدران خود را بطور کلی صیانت نمی‌کردند و مانند سایر جمعیت‌های متمدنه دنیا قوای عقلیه شانرا در زندگانی بکار می‌انداختند، تحقیقاً بوضعیت کنونی خود باقی نمی‌ماندند. خلاصه مردمی که زیر نفوذ تقلید و تعصب جاهلانه قرار می‌گیرند چون تکیه بقوای عقلیه شان ندارند کمتر می‌توانند چیزی را مورد نظر و فکر قرار دهند و در نتیجه نه تنها از سیر ارتقائی محروم می‌مانند، بلکه همان استعداد ذاتیشان هم تدریجاً از بین رفته و بالاخره بحالت پستی و زبونی باقی خواهند ماند؛ بقول علماء اجتماع چنانکه ذرات و مواد اولیه اجسام در اثر ناموس حرکت پیوسته متطور و متحول بوده، و بالاخره پس از تبدیل صورتهای گوناگون به صور اجسام کنونی بروز کرده‌است، همچنین مواد جسم اجتماع نیز که همان افراد باشد بحکم همین ناموس دائماً در تحول بوده و تدریجاً آنصورت توحش و همجیت را از تن کنده و بالنتیجه بصورت کنونی که نسبتاً صورت زیبایی است جلوه گر آمده‌است، البته در آتیه بیک صورت اعلی و اکملی نیز کامیاب خواهد شد، ولی اگر بنا بود همه جمعیت‌های دنیا جمود به عادات و رسوم دیرینه پدران خود می‌نمودند و در شئون زندگانی کورکورانه از همکنانسان تقلید می‌کردند، مسلماً بهزار یک ترقیات کنونی موفق نمی‌شدند.

پس معلوم شد که بزرگترین آفت عقل انسانی و مهمترین عاملی که انسان را از مراحل انسانیت دور می‌کند همین تقلید و تعصب جاهلانه‌است، چنانکه دانشمندان اجتماع پس از تتبع زیاد در این باره بیک قاعده کلیه بر خوردند: و آن اینستکه قوت مراتب روح تقلید و جمودت بنسبت ضعف قوه تعقل و اراده‌است؛ مثلاً حیوانات بخصوص انهائی که شباهت بانسان دارند مانند (شمپانزی) و (گوریل) و یا اینکه مجتمعا و بصورت (گله) بسر می‌برند مانند گوسفند و آهو و... در قسمت تقلید و جمودت در درجه اول، قبائل وحشی در درجه دوم، اطفال و زنان و مردمان عصبی و ضعیف النفس در درجه سوم قرار گرفته‌اند^(۱)، تا آنکه در انسان راقی که عقلش مسلط بر عواطفش هست روح تقلید بدون رویه و جمودت فکر در او خیلی ضعیف شده و در مقابل ناموس اقتباس (یا تقلید عاقلانه) که اولین نشانه کمال عقل و مهمترین وسیله ترقی و تکامل است در او حکم فرما می‌شود، چنانکه قرآن نیز در آیه ﴿فَبَيِّرْ عِبَادِ ۝۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَأُولَئِكَ

الَّذِينَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿۱۸﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]^(۱) همین معنی را نشانه کمال قوت عقل قرار داده و صاحبان عقل را فقط منحصر باشخاصی کرده است که ناموس (اقتباس) در آنها حکومت داشته باشد، یعنی نه آن طور باشند که در اثر تعصب جمود بوضعیت شخصی خود نموده، جز عادات و رسوم پدران خود چیزی را طرف توجه قرار ندهند، و نه مانند آنانی که کورکورانه آئینه قلبشان را محل انعکاس هر چیزی پست و نا هنجار قرار می دهند، بلکه در مقابل تمام جنبشها و صداهای دنیا چشم و گوششان را باز نموده و هر چه که می بینند و می شنوند باکمال تعقل و رویه در مقام انتخاب بر آمده و سپس آنچه که در بین نیکو و پسندیده است پیروی نمایند.

حقیقتاً اگر صرف نظر از تمام آیات اخلاقی و اجتماعی قرآن مقدس، بعقیده ما تنها همین یک آیه مختصر برای سعادت مادی و معنوی افراد بشر کافی خواهد بود، زیرا اگر تاریخ تمدن بشر را بدقت ملاحظه کنیم می بینیم همه ترقیات مادی و معنوی دنیای امروز رهین مفاد همین دستور مقدس است، این دستور مهمترین دستور ترفیع پایه زندگانی و بهترین طریقه پرورش افکار است، این دستور ما را از تقلید و عصبیت جاهلانه که تنها عامل انحطاط و بدبختی، و منبع کثیری از آلام و نکبات است، نجات می دهد، و در عین حال طریق مستقیم اقتباس را که اقصر طرق نیل به سعادت فردی و اجتماعی است، بما تعلیم می دهد.

بالجمله اسلام چون می خواهد یک انقلاب فکری در اعماق روح بشر تولید نموده و آنانرا از بی حسی و جمودت رهانیده، و بجاده ترقی و تکامل بیاندازد، اسلام نظر باینکه تکمیل نوع بشر را محط نظرش قرار داده و می خواهد عقولشان را برای رسول بکمالات مادی و معنوی از کلیه قیود آزاد نماید، بقول (گوستاو لبون) اسلام چون می خواهد در سایه انقلاب فکری و معنوی یک مدنیت جدیدی در عالم ایجاد نماید و بالاخره اسلام چون آسایش و سعادت کافه طبقات بشر را الی الابد عهده دار شده و می خواهد خود را با جمیع تطورات اجتماعی بشر همراه نماید، لهذا در هدم اساس تقلید و عصبیت جاهلانه که در حقیقت بزرگ ترین سد راه سعادت بشر است، کمال جدیت را بخرج می دهد، گذشته از آن آیه وارده دربار (اقتباس) و آنهمه آیات وارده در فضیلت علم، استقلال عقل و حریت فکر که هر یک کاملاً بر مذمت تقلید و تعصب جاهلانه اشعار دارد، آیات بسیاری نیز در این قسمت بخصوصه وارد شده که یک قسمتش را در اینجا متعرض می شود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا

۱- یعنی مژده بده بندگان مرا: آنانی که می شنوند هر گفتاری را و سپس پیروی می کنند نیکوترین انها را، آنانند کسانی

که راهنمایی کرد آنانرا خدا، آنانند فقط صاحبان عقل!

در این آیه خداوند اشخاصی را که از نقطه نظر حفظ آثار پدران خود ملانکه را پرستش می‌کردند، با نهایت شدت مذمت می‌نماید.

این آیه علاوه بر اینکه تقلید را منع می‌کند، ضمناً یک میزان معینی در باب عقیده برای ما تعیین می‌کند، زیرا می‌گوید: آنانی که ملانکه را پرستش می‌کنند، بر طبق این عقیده‌شان نه دارای ادله و براهین علمیه هستند، و نه کتابی که ما قبلاً برای آنها فرستاده باشیم در دست دارند که بوی متمسک بشوند، بلکه فقط از لحاظ پیروی طریقه پدران خود و حفظ آثار آنها این کار را می‌کنند پس معلوم می‌شود که منشأ عقیده بهر چیزی باید یا علم قطعی باشد و یا کتاب آسمانی.

﴿ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ ﴿۷۱﴾ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿۷۲﴾ فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿۷۳﴾ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۷۴﴾﴾ [الصافات: ۶۸-۷۱] (۱) در این آیه خداوند صریحاً خبر می‌دهد: اشخاصی که در دنیا پایبند عادات و رسوم پدرانشان شده‌اند، و با زنجیرهای تقلید و تعصب جاهلانه خویشتن را در چاه مذلت و پستی مقید کرده‌اند، مرجع و بازگشت آنان در آخرت نیز جهنم خواهد بود، آری مقتضای ناموس ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۷۲﴾﴾ [الإسراء: ۷۲] که خداوند در قرآن مقرر فرموده‌است، چنین است.

آیات چندی نیز در همین موضوع در قصه حضرت ابراهیم در سوره (۲۱: ۵۳) و سوره (۲۶: ۷۰) وارد شده که خوانندگان محترم خواهند مراجعه فرمود، پس از مجموع آنهمه آیات قرآن کریم که درباره ترغیب بعلم و استقلال عقل، و حریت فکر و اهمیت برهان، و مذمت تقلید و تعصب که تا کنون ذکر کردیم، در کمال وضوح معلوم می‌شود: اسلام دین علم و عقل و فکر و برهان است، اسلام دین (وسط) و جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام بتمام معنی ضد با تقلید و تعصب و پیروی از گمان است، از اینرو مسلمان باید همواره مسلح بسلاح علم و برهان باشد، مسلمان باید استقلال عقل و حریت فکر و قوه تدبر و نظر باشد، مسلمان

بآن تمسک جویند؟ نه، اینان طبق گذارشان نه برهان علمی دارند و نه دلیلی از کتاب آسمانی، بلکه می‌گفتند ما پدران خود را بر طریقه و آئینی یافته‌ایم که بآن طریقه راه یافتگانیم. و پیش از توای محمد (ﷺ) در هیچ قریه پیغمبری نفر ستادیم مگر آنکه توان گران و شهوت رانان آن قریه به پیغمبران می‌گفتند ما پدرانمان را بر طریقه و آئینی یافته‌ایم که پیوسته عقاید و آثار شانرا خواهیم پیروی نمود.

۱- مرجع و بازگشت کفار تحقیقاً بسوی دوزخ است، زیرا اینان با اینکه پدرانشان را گمراه یافتند، بدون تأمل و نظر بر آثار آنان پیروی کردند، در صورتی که پیش از اینان؛ بیشتر پیشینیانشان گمراه بوده‌اند.

باید دارای اعتماد بنفس و حس اقتباس باشد، مسلمان باید اکیداً از طریق افراط و تفریط پرهیز نموده و حفظ تعادل میان زندگانی جسمانی و روحانی خود را پیوسته رعایت کند، مخصوصاً مسلمان باید عواطفش را کاملاً در تحت تسلط عقل خود قرار داده و جداً از گمان و وهم و از تقلید و تعصب جاهلانه دوری نماید، مسلمان باید، مخصوصاً در تمام امور اعتقادی و آنچه که مربوط به عقیده است در نهایت رویه و متانت متبوع و مجتهد باشد، و بالاخره مسلمان باید حقیقتاً متدین بدین حنیف اسلام باشد!

چون دانستی عقل بطور بدهات و قرآن کمال صراحت هر در بطور کلی حاکم به حرمت تقلید و پیروی از گمان - مخصوصاً در امور اعتقادی - هستند، اکنون مقتضی می‌دانم برای اینکه خیال نشود در این باره متفرد هستم، آراء و نظریات جمعی از فقها و مجتهدین بزرگ شیعه اثنی عشریه را در این مسئله از نظر خواننده بگذرانم:

مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه در کتابش (رسائل): مبحث (حجیة ظن) مسئله (اعتبار ظن در اصول دین) در صفحه (۱۶۹) می‌گوید: «مسائل اصول دین (مسائلی که مطلوب شارع از آنها اولاً و بالذات فقط اعتقاد قلبی و باطنی و تدین ظاهری مکلف است اگر چه بوجوب این اعتقاد، بعضی از آثار عملیه هم مترتب بشود) بر دو قسم است، اول - مسائلی است که بر هر مکلفی اعتقاد و تدین بآنها بطور مطلق واجب است، بدون اینکه مشروط بشروط حصول علم بوده باشد، مانند معارف خمس معروفه یعنی: توحید، عدل، معاد، نبوت و امامت - چون اعتقاد باینها مطلقاً واجبست از اینرو تحصیل علم نسبت باینها نیز از لحاظ وجوب (مقدمه واجب مطلق) واجب است.

دوم - مسائلی است که اعتقاد بآنها واجب است در صورت حصول علم، یعنی اگر اتفاقاً برای انسان نسبت بآنها حاصل بشود اعتقادش لازم است و گرنه لازم نیست، مانند بعضی از تفصیلات و خصوصیات معارف خمس.

ولی این قسم چون وجوب اعتقاد بآن مشروط بشروط اتفاق حصول علم است و تحصیل معرفت علمیه نسبت بآن لازم نیست، اقوی اینستکه در آنها نباید عمل (بادله ظنیه) نموده - اگر از آن ادله گمانی برای انسان تولید بشود - فرق نمی‌کند، چه آنکه آن دلیل ظنی (خبر صحیح) باشد و یا غیر صحیح بلکه در این موارد باید توقف کرد، به دلیل اخبار زیادی که صریحاً نهی می‌کند ما را از پیروی از چیزهای غیر معلوم، و در عین حال امر می‌نماید ما را بتوقف در آنها که از آن جمله این

حدیث است «إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ فَقُولُوا بِهِ، وَإِذَا جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهَيَّا، وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ» چنانکه مرحوم شهید ثانی در کتاب (مقاصد العلیه) بعد از اینکه صریحاً می‌گوید: معرفت بتفصیل برزخ و معاد لازم نیست می‌گوید: اما اخباری که بطریق آحاد در این موضوعات از ائمه وارد شده مطلقاً تصدیق آنها لازم نیست، اگر چه آن اخبار صحیح باشد بجهت اینکه (خبر واحد) (دلیل ظنی) است، جواز عمل بآنها در احکام شرعیه ظنیه بین علما محل اختلاف است، چه رسد باحکام اعتقادیه علمیه. و همچنین ظاهر کلمات مرحوم شیخ طوسی در کتاب (عده) اینست: که عدم جواز اعتماد (باخبار آحاد) در اصول دین متفق علیه جمیع علما است فقط بعضی از غفله اصحاب حدیث در این باره مخالف هستند، و ظاهر آنچه که در کتاب «سرائر» از مرحوم سید مرتضی رضوان الله علیه حکایت شده است اینستکه بین علما اصلاً خلافی نیست در اینکه، نباید در این گونه از مسائل اعتماد باخبار آحاد نمود، و نیز مقتضی کلام هر کسی که اخبار آحاد را در مسائل اصول فقه معتبر نمی‌داند، این است که اخبار آحاد در مسائل اصول دین هم معتبر نباشد).

پس از بیان راه امتیاز این دو قسم، و بیان عدم اعتبار اعتقاد بتفصیل معارف خمسه در اصل اسلام، و نقل روایات بسیاری بر طبق مدعای خود، بالاخره در صفحه ۱۷۴ - می‌گوید: «اما قسم اول که اعمال نظر در آن برای تحصیل اعتقاد واجب است سخن ما تارةً نسبت باشخاصی است که قدرت دارند نسبت بآن مسائل تحصیل علم نمایند و تارةً راجع بکسانی که عاجز از تحصیل علم می‌باشد، آنانی که قادرند، باید دانسته شود آیا با این حال جائز است بر ایشان که در این قسمت عمل بظن بکنند یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، آیا محکوم بکفرند یا ایمان؟ - اما راجع بجواز عمل بظن، در اینکه برای قادرین بر تحصیل علم، عمل (بظن) جائز نیست مسلم و بدیهی است، اصلاً سزاوار نیست که کسی در این معنی تأمل نماید، کسی که نبوت محمد ﷺ و امامت هر یک از ائمه مثلاً برایش مظنون است، جایز نیست که اکتفا بهمان ظنش نماید، بلکه واجب است بر او، (با تفتن باین که نباید اکتفای بظن نمود) که آن قدر اعمال نظر بکند تا برایش علم حاصل بشود و بر علما هم واجب است که او را اکیداً بهمین معنی امر کنند، مگر در موردی که خائف باشند که او دچار گمان بامر باطلی خواهد شد، دلیل ما بر آنچه که گفتیم جمیع آیات و اخباریست که صریحاً دلالت می‌کند بر وجوب ایمان، علم، تفقه، معرفت، تصدیق، اقرار، شهادت، تدین، و بر عدم جواز بقاء در جهل و در شک، و بر عدم جواز پیروی از ظن، و این اخبار بیش از حد احصاست. اما راجع بکفر و یا ایمانش، اقوی و بلکه متعین این است که محکوم بعدم ایمان باشند، بجهت اخبار زیادی

که تفسیر می‌کند ایمان را به اقرار، شهادت، تدین و معرفت که همه ظهور در علم دارند» الی آخر کلامه الشریف رحمه الله.

(مرحوم شهید ثانی) - در کتاب (حقایق الایمان) صفحه ۳ می‌گوید: «در حقیقت (ایمان) اختلاف شده که آیا ایمان شرعاً از افعال قلبی است، یا جوارحی و یا افعال قلبی و جوارحی، (اشاعره) و بسیاری از متقدمین و متأخرین از (امامیه) که از آن جمله (مرحوم محقق طوسی) است که صریحاً در کتابش (فصول) اظهار عقیده می‌کند، عقیده شان اینست که (ایمان) شرعاً از افعال قلبی و بمعنی تصدیق است، ولی اشاعره و امامیه در معنی (تصدیق) اختلاف کرده‌اند؛ اصحاب ما امامیه می‌گویند مقصود از (تصدیق) تصدیق علمی است لیکن اشاعره می‌گویند مراد از آن تصدیق نفسانی است، طائفه (کرامیه) و (خوارج) و قدماء از (معتزله) می‌گویند (ایمان) شرعاً از افعال جوارحی است، نهایت آن که کرامیه می‌گویند عبارت از تلفظ بشهادتین است و بس لیکن (خوارج) و قدمای از معتزله و (علاف) و (قاضی عبد الجبار) می‌گویند ایمان عبارت است از جمیع واجبات و مستحبات، و تصدیق علمی در آن معتبر نیست (محدثین) و جمعی از علمای سلف مانند (ابن مجاهد) و غیره می‌گویند (ایمان) از افعال قلبی و جوارحی و عبارتست از تصدیق قلبی و اقرار زبانی و اعمال خارجی».

پس از بیان ادله مذاهب نامبرده در صفحه (۶) می‌گوید «علما اتفاق کرده‌اند بر این که (در عقاید اصولیه) (اجتهاد) واجب و (تقلید) حرام است، مگر عده قلیلی از قبیل (عبد الله بن الحسن العنبری) و (حشویه) که در عقاید اصولیه: یعنی وجود صانع، اوصاف ثبوتیه و سلویه خدا، نبوت، عدل و غیر اینها - تقلید را جائز می‌دانند».

و باز در صفحه (۵۷) در باب وجوب معرفت اصول خمس می‌گوید:

«اصل سوم تصدیق نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، اما راجع به چیزهایی که آن حضرت خبر داده است آنچه که راجع بعمل مکلف است در صورت قدرت، تحصیل علم تفصیلی نسبت بآنها واجب است، و آنچه که مربوط به احوال مبدأ و معاد است از قبیل: تکلیف به عبادات، سؤال و عذاب در قبر، معاد جسمانی، صراط، جنت و نار و میزان که بطور (تواتر) از پیغمبر اکرم بما رسیده است جمعی از علماء عقیده دارند که تصدیق بتفصیل این مسائل معتبر در تحقق ایمان است ولی ظاهر این است که تصدیق اجمالی کافی باشد یعنی مکلف باید بطور اجمال معتقد باشد باین که هر آنچه که پیغمبر خبر داده است، همه راست و مطابق با واقع است، چنانچه بعد از آن هر یک از آنها تفصیلاً برایش ثابت شد، آن وقت باید نسبت بآنها تفصیلاً تصدیق بکند».

مرحوم شیخ طبرسی صاحب (تفسیر مجمع البیان) در صفحه ۵۹ در تفسیر آیه ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾ [الإسراء: ۳۶]^(۱) پس از نقل اقوال «ابن عباس» و «قتاده» و «محمد بن حنیفه» می‌گوید: «اصل اینست که این آیه بعموم خود باقی باشد، بنابراین هر قول و فعل و عزمی که از روی غیر علم از انسان بروز می‌کند همه مشمول این آیه خواهد بود، و در حقیقت خداوند می‌گوید، نگوید چیزی را مگر اینکه علم داشته باشید باینکه گفتنش جائز است، و بجای نیابرد کاری را مگر در صورت علم بجوازش و معتقد نشوید بچیزی مگر آن که علم پیدا کنید باینکه اعتقادش جائز است. و جماعتی از اصحاب ما نیز بهمین آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه عمل به «خبر واحد» و «قیاس» جائز نیست؛ زیرا خبر و قیاس از ادله ظنیه‌است، و این آیه بطور عموم نهی می‌کند ما را از پیروی بهر چیزی که غیر معلوم است».

له الحمد معلوم شد ما در این قسمت تنها نبودیم، و از این مذکورات بخوبی دانسته شد که در دین مقدس اسلام تقلید و پیروی از ظن بطور قطع و یقین مخصوصاً در امور اعتقادی، اکیداً ممنوع و حرام است. و میزان مسلمین در قسمت عقیده فقط ادله علمیه یقینیه یعنی عقل سلیم، قرآن، سیره و سنت مسلمه متواتره پیغمبر و ائمه کرام است، یعنی: مسلمان باید در درجه اول عقل خویشتن را از تحت تسلط اوهام، و عادات و رسوم پدران و تأثیر محیط خود بیرون آورد و سپس قرآن، سنت و سیره حتمیه پیغمبر و ائمه و همان عقل بی‌آلایش و آزادش را همواره نصب العین و سرمشق خود قرار داده و تمام افعال قلبیه و ظاهریه و حالات روحیه و جسمیه‌اش را پیوسته با همین موازین متقنه مطابقه بکند، نه اینکه طوق تقلید پدران و اقارن خود را بگردن انداخته و یا بجملات عربی هر خبری، با اینکه بی‌خبر است، از اینکه کدام ملحدی او را ساخته دل باخته، و بالاخره دماغش را کانون اباطیل و خرافات قرار دهد.

حقیقتاً متحیرم که اسم این طریقه که برادران دینی ما پیش گرفته‌اند، چه باید گذاشت؟ در اصول اولیه دین (مقلد پدر و مادر) در سایر اعتقادات (اخباری) در احکام عملیه و فرعیه (اصولی) در عبادات و (واصل بحق) در تبلی و بیکاری و خیال پرستی، پیرو (فلسفه فنا فی الله هند) در عملیات موافق با هوای نفس (دوستدار علی) در تعبد سنن و حفظ نوامیس الهیه (دشمن خاندان محمد) و با همه این عناوین عنوانشان (شیعه علی) و طرفدار مذهب جعفریست، - یا للاسف! علی امیر المؤمنین با آنهمه زهد و تقوی و با آن شجاعت آمیخته با عفت، با آن روح سلحشور توأم

۱- یعنی پیروی مکن چیزی را که بدان علم نداری.

با علم و حکمت و با آن همه غمگساری نسبت بفقر و ضعف و با آن همه زحماتی که در راه شکستن بتهای ظلم و جهل و محو اوهام و خرافات متحمل شده و با آن خدمات محیر العقولی که در سایه نشر حقایق اسلام بعالم انسانیت نموده، و عاقبت جان خود را فدای همین راه کرده است آیا پیروی طریقه اش همین است؟!.

جعفر بن محمدیکه در مقابل طبیعیین عصرش با کمال گشاده روئی زانو زمین زده، و اساس مادیت را درهم پیچیده، جعفر بن محمدیکه تمام اوقات شریفش را صرف انتشار معارف اسلام نموده، و در حدود ۴۰۰۰ نفر شاگرد (۱) که از آن جمله جابر بن حیان طرسوسی متخصص در علم شیمی بوده (۲)، که هنوز مؤلفاتش در مجامع علمیه بزرگ دنیا مورد مباحثه است، از مدرسه اش بیرون آمده آیا ماها با این جهالت و نادانی شرم آور نیست که خود را بآن حضرت نسبت بدهیم؟!.

راستی هیچ مصیبتی تحمل ناپذیرتر از این نیست که می بینیم دانشمندان در قسمت معارف اسلام کناره گیری کرده و در نتیجه این امر خطیر الشان در دست مثنی از مردمان نادان افتاده است، کار بجائی رسیده اشخاصیکه از درخت علم جز خواندن و نوشتن ثمری نچیده اند، در مجامع اسلامی جایگاه پیغمبر اسلام را اشغال نموده و با نهایت جرئت هر مهمل و لا طائلی را به پیغمبر و ائمه معصومین نسبت داده و به دماغ مردم بیچاره تحمیل می کنند!.

چطور شد در اخبار (نجاست و طهارت) تا انسان یک عمر در تحصیل علوم متشسته زحمت نکشد، و بمقام شامخ اجتهادی که بقول (مرحوم شیخ مرتضی انصاری ره) مشکلتراز جهاد است نائل نشود و بالاخره صحت و سقم آن اخبار را تشخیص ندهد و در مدلولش کاملاً اعمال نظر نکند، نباید بر طبقش حکم بدهد، ولی در اخبار راجع بامور اعتقادی که دائر مدار علم و یقین است فقط سواد فارسی کفایت می کند؟ با اینکه آن همه اخباری که به دواعی گوناگون درباره امور اعتقادی از صدر اسلام تا کنون جعل شد (که عن قریب بنظر شما خواهد گذشت) هزار یکش در احکام فرعیه جعل نشده، و آن اندازه که این دسته اخبار غموضت دارد، اخبار فروع ندارد.

بالجمله، تقلید و پیروی از گمان یا عمل باده ظنیه از قبیل خبر واحد (اگر چه خبر صحیح باشد) و اجماع منقول، و بالاخره عمل بهر آنچه که مفید علم نباشد در کلیه مسائل اعتقادی از معارف خمسه و هر آنچه که راجع باعتقاد است ممنوع و حرام است.

۱- ضحی الاسلام: ج ۳/ص ۲۶۳.

۲- دائرة المعارف فرید وجدی: ج ۳/ص ۱۰۹.

برای رفع سوء تفاهم لازم می‌دانم نکته‌ای را یاد آوری کنم: اینکه بین شیعه معمول است که توده عوام: کسانی که نمی‌توانند در مسائل فرعیه شخصاً اجتهاد کنند باید از مجتهدین فقه تقلید بکنند، ممکن است اعتراض بشود که پس تقلید بطور کلی در اسلام حرام نیست؟، در جواب می‌گوئیم اگر قدری در این باره دقیق شویم، دانسته می‌شود که این معنی در حقیقت تقلید نیست بلکه عبارت از پیروی عالم و خضوع در مقابل علم است، چنانکه علمای بزرگ امامیه عقیده شان اینست که تقلید در احکام عملیه از باب رجوع جاهل بعالم است، و بطور بداهت از امور فطریه و ارتکازیه بشر است مخصوصاً مرحوم آخوند خراسانی در مبحث اجتهاد و تقلید کتاب (کفایه) صریحاً می‌گوید: «ادله‌ای که بعضی از علماء برای جواز تقلید در احکام عملیه از قبیل (اجماع و سیره متدینین و اخبار) ذکر کرده‌اند همه مخدوش و قابل مناقشه است، عمده دلیلش این است که این معنی از باب رجوع جاهل بعالم است که فطری و ارتکازی بشر است، یعنی چون وجوب استنباط احکام عملیه بر هر فرد موجب عسر و حرج، و در نتیجه باعث اختلال نظام اجتماع است لذا بایستی در هر جمعیتی یک نفر متحمل این زحمت شده و دیگران باو مراجعه بکنند، همان طوری که حفظ نظام اجتماع همین معنی را در سایر علوم و فنونی که بشر در زندگانی به آنها نیازمند است ایجاب می‌نمایند».

موقعیت حدیث، و تاریخ پیدایش تدوین آن در اسلام

بطور کلی قول، فعل و تقریر پیغمبر و ائمه معصومین را سنه و یا (حدیث) می‌گویند^(۱) نظر باینکه حدیث متضمن بیان مجملات و عمومات و مطلقات قرآن کریم و یک قسمت مهم از احکام جزئیة اسلام می‌باشد از اینرو خیلی ذی قیمت و تقریباً تالی مرتبه قرآن است، مخصوصاً در صدر اسلام در نظر عموم مسلمین بی‌نهایت بااهمیت بوده است، چنانکه صحابه و تابعین وقتی که فهم هر آیه برای آنان مشکل می‌شد و یا در حکمی از احکام اسلام اختلاف می‌نمودند بهمان احادیثی که هر یک کم و بیش حفظ بوده‌اند متمسک می‌شدند، بطوری باین قسمت عنایت داشته‌اند در موقع فتوحات اسلام که اصحاب در شهرهای مختلف پراکنده بوده‌اند، چون همه تمام احادیث را حفظ نبوده‌اند لذا هر یک برای استفاده از محفوظات دیگری از محل خود (دمشق یا کوفه) مثلاً بمحل دیگری (مکه یا مدینه مصر یاری) مسافرت می‌کردند؛ (جابر ابن عبد الله انصاری) همین که می‌شنود که (عبد الله بن انیس الجهنی) از پیغمبر اکرم حدیثی یاد دارد برای اینکه شخصاً آن حدیث را از او شنیده باشد فوری شتری خریده و یک ماه تمام طی مسافت می‌کند تا اینکه خودش را در شام بعبد الله می‌رساند^(۲) خلاصه بعد از قرآن مرجعشان در هر امری احادیث نبویه بوده است.

اما راجع بتاریخ تدوین حدیث، تا کنون مدرک صحیحی بدست نیآمده که در زمان حضرت رسول ﷺ احادیث رسماً مضبوط و مدون شده باشد، در اینکه پیغمبر اکرم کسانی را برای جمع و تدوین حدیث معین نفرموده بودند، همان طوری که عده‌ای را بعنوان (کاتبه وحی) برای کتابت آیات

۱- ولی در اصطلاح قول و فعل و تقریر معصوم را (سنت) و جمالتی که از طرف رواه حکایت از آنها می‌کند (حدیث) می‌گویند.

قرآن تعیین فرموده بودند، مسلم و جای انکار نیست، معلوم هم نیست که صحابه خودسرانه اقدام باین امر کرده باشند بلکه بطوری که از احادیث چندی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، استفاده می‌شود اصحاب از این قسمت ممنوع بوده‌اند، از آن جمله این روایت است که ابی سعید خدری نقل می‌کند: «لَا تَكْتُبُوا عَلَيَّ وَمَنْ كَتَبَ عَلَيَّ عَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُوهُ وَحَدِّثُوا عَلَيَّ وَلَا حَرَجَ وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۱). و بعضی از علمای سلف هم عقیده دارند، برای اینکه احادیث با قرآن مشتهبه نشود اساساً اصحاب ممنوع از نوشتن حدیث بوده‌اند.

بله، روایتی که در صحیح بخاری نقل گردیده و هم چنین حدیثی که از عبد الله بن عمرو بن العاص روایت شده استفاده می‌شود که عبد الله و دو سه نفر دیگر هر چه را که از حضرت رسول ﷺ می‌شنیدند می‌نوشتند^(۲) بر فرض اینکه این دو روایت قابل تصدیق باشد مسلماً این قسمت در زمان حضرت، رسمیت پیدا نکرده بود یعنی آن طور نبود که جمیع احادیثی که صحابه و تابعین محفوظ بوده‌اند رسماً در صحیفه‌های مخصوصی جمع و ضبط شده باشد، خلاصه بعد از رحلت پیغمبر اکرم جز یک کتاب مدون آسمانی (قرآن) و یک سلسله احادیث غیر مدونه که صحابه محفوظ بوده‌اند چیز دیگر در بین مسلمین نبوده‌است، حتی خلفا هم هیچ یک تدوین احادیث را رسمیت نداده بودند، بلکه شاید اصلاً برای آنان میسر نبوده‌است، زیرا عدد صحابه یعنی آنانی که از حضرت رسول نقل حدیث می‌نمودند در حدود (۱۱۴۰۰۰)^(۳) نفر بودند که همه در اطراف پراکنده بودند، و هر یک احادیثی محفوظ بوده‌اند که دیگری نبوده‌است، با این حال خلفا چطور می‌توانستند همه آن جمعیت را در محل مخصوصی جمع کرده و بتمام احادیثی که آنها محفوظ بوده‌اند استماع کرده و بالاخره در صحیفه‌ای تدوین نمایند، فرضاً هم اگر خلفا می‌توانستند این امر را انجام بدهند، صحابه که اکثریتشان را امی و بی‌سواد تشکیل داده بود و تکیه گاهشان در هر چیزی که می‌دانستند فقط قوه ذاکره بوده‌است، خیلی بعید بنظر می‌آید که بتواند آنچه را که در دوره عمرشان از پیغمبر اکرم شنیده و یا دیده بودند، متذکر شد نقل نمایند، بلکه در مواقع مختلف با یک مناسبات و منبهات

۱- یعنی ننویسد از طرف من چیزی را، اگر کسی بجز قرآن از طرف من چیزی نوشت البته باید آن را محو کند، ولی باکی نیست از اینکه از طرف من نقل حدیث بکند، و کسی که عمداً دروغی بر من ببندد البته جای او در آتش جهنم خواهد بود. فجر الاسلام: ص ۲۵۰.

۲- فجر الاسلام: ص ۲۵۰.

۳- فجر الاسلام: ص ۲۶۵ و درایه شهید ثانی ص ۱۵۲.

مخصوصی بهر یک از آنها منتقل شده و نقل می‌کردند^(۱)، خلاصه در قرن اول هجرت جمع و تدوین حدیث رسماً صورت نگرفته بود، و چنانچه کسی احیاناً تدوین می‌کرد فقط بطور یادداشت برای خودش تدوین می‌کرد، و در نتیجه باب جعل حدیث برای جمعی کاملاً مفتوح شد، یعنی نظر باینکه حدیث مضبوط و مدون نبود و از طرفی چون نهایت بااهمیت و تقریباً تالی مرتبه قرآن، و بالاخره مرجع تمام شئون مسلمین بود، از اینرو عده‌ای در تمام اختلافات سیاسی، دینی، علمی، و در همه خصومت‌های شخصی و غیره همین که بر طبق مدعای خود حدیثی پیدا نمی‌کردند بدون تأمل حدیثی می‌ساختند، چون احادیث مضبوط و مدون نبود کمتر کسی ملتفت قضیه می‌شد، مخصوصاً پس از فتوحات که طائفه‌های چندی از قبیل رومی، بربری، شامی مصری و... وارد در اسلام شدند عده‌ای چون عوافشان اجازه نمی‌داد که از عادات و رسوم مألوفه دیرینه خود دست بردارند لذا برای حفظ همان عادات و رسوم آنها را بلطائف الحیل بصورت حدیثی درآورده در بین مردم منتشر می‌کردند.

و جمعی هم نظر باینکه فقط تسلیم عظمت و سیطره اسلام شده و در حقیقت مسلمان نبودند، از لحاظ تخریب اسلام یک رشته خرافات را در قالب حدیث ریخته و اشاعه می‌دادند، حتی از این حدیث نبوی «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَمَعِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» که شیعه و سنی هر دو آن را نقل کرده‌اند، و بعقیده مرحوم شهید ثانی در کتاب (درایه) از احادیث متواتره است دانسته می‌شود که در زمان حضرت رسول هم جعل حدیث کاملاً معمول بوده‌است، چه، مسلماً این جمله در تعقیب جعل احادیث زیادی، از حضرت صادر شده‌است.

تا اینکه در قرن دوم جمع و تدوین حدیث تدریجاً شروع شد، آن هم نه آنطوریکه همه در محلی جمع شده و پس از تبادل افکار تمام احادیث صحیح و آنچه را که صحابه از پیغمبر اکرم شنیده و یا دیده بودند جمع کرده و در دسترس همه مردم گذارده و در نتیجه از این راه از جعل حدیث جلوگیری کرده باشند بلکه هر عالمی که در هر شهری بوده، آنچه را که از صحابه شنیده بود و بعقیده خود صحیح تشخیص می‌داد تدوین می‌کرد و حتی بعضی هم رعایت صحت و سقم آن را نکرده، بطور عموم جمع می‌کردند.

بطوری که مؤرخین و علمای علم رجال و درایه می‌گویند: در شیعه اول کتابی که درباره حدیث نوشته شده اصول اربعمائه بوده‌است، و در بین اهل سنت و جماعت کسانی که شروع به جمع و

تدوین حدیث نمودند در مکه ابن جریج متوفی در سنه (۱۵۰) و در مدینه محمد بن اسحق متوفی در (۱۵۱) و مالک بن انس متوفی در (۱۷۹) و در بصره ربیع بن صبیح متوفی در (۱۶۰) و سعید بن ابی عروبہ متوفی در (۱۵۶) و حماد بن سلمه متوفی در (۱۷۶) و در کوفه سفیان ثوری متوفی در (۱۶۱) در شام الاوزاعی متوفی در (۱۵۶) در یمن معمره متوفی در (۱۵۳) و در خراسان ابن المبارک متوفی در (۱۸۱) و در مصر لیث بن سعد متوفی در (۱۷۵) بوده است^(۱)، در بین آنان آن که پیش از همه شروع باینکار کرده بود بگفته ابن حجر در شرح بخاری ربیع ابن صبیح و سعید بن ابی عروبہ^(۲) و بروایتی ابن جریج^(۳) و بقولی مالک بوده است^(۴).

سند طریقه شیعه بعد از صحابه، ائمه علیهم السلام و سند طریقه سنت و جماعت از اهالی حجاز مالک و اصحابش از قبیل شافعی و احمد بن حنبل، و از اهالی عراق ابو حنیفه و پیروانش بوده اند^(۵) خلاصه در این قرن چون در جمع و تدوین حدیث اقدام اساسی بعمل نیامده بود و هر کسی که در هر محلی بوده طبق نظریه خود حدیث را جمع آوری می کرد. از اینرو باب جعل حدیث کما کان بروی سازندگان حدیث مفتوح بوده و نه تنها در این موقع از آن جلوگیری نشده بود بلکه بطوری که از روایات صحیحیه فهمیده می شود، خیلی هم شیوع داشته است از آن جمله: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا فَيَسْقُطُ صَدَقَاتُنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ...» یعنی: «ما اهل بیت پیغمبر مردمان راستگو هستیم که هیچگاه خالی از دروغگویانی نیستیم که دروغها بر ما ببندند، و در نتیجه گفتارهای راست ما را بدروغ خود از بین ببرند». «عن الصادق أنَّ المغيرة بن سعيد - لعنه الله - دسَّ في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي! فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنة نبينا ﷺ» یعنی: «مغیره بن سعید دسیسه کرد در کتابهای اصحاب پدرم حدیثهای چندی که خبر نداده بود آنها را پدر من، پس به پر هیزید خدا را و قبول نکنید بر ما چیزی را که مخالف گفتار پروردگار ما، و سنت پیغمبر ما باشد».

۱- فجر الاسلام: ج ۲/ ص ۱۰۷.

۲- فجر الاسلام: ص ۲۶۶.

۳- ضحی الاسلام: ج ۲/ ص ۱۰۷.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳/ ص ۶۸.

۵- مقدمه ابن خلدون ص ۲۴۲.

«عن یونس أنه قال: وافیت العراق فوجدتُ بها قطعةً من أصحاب أبي جعفر، ووجدتُ أصحابَ أبي عبد الله متوافرين فسمعتُ منهم وأخذتُ کُتُبَهُم، فعرضتُها من بعد علی أبي الحسن الرضا فأنکر منها أحادیث كثيرةً أن يكون من أحادیث أبي عبد الله و قال لي إن أبا الخطاب كذب علی أبي عبد الله لعن الله أبا الخطاب! وكذلك أصحاب أبي الخطاب يدسّون هذه الأحادیث إلى یومنا هذا في کتب أصحاب أبي عبد الله فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن». یعنی: «یونس می‌گوید: رفتم عراق، جمعی از اصحاب ابی جعفر و ابی عبد الله را در آنجا ملاقات کردم و از آنان احادیث چندی شنیدم و کتابهایی هم (مقصود کتابی است که در آن حدیث نوشته شده بود) از آنها گرفتم، سپس ان احادیث و کتابها را بر ابی الحسن حضرت رضا عرضه داشتم، حضرت بسیاری از آن احادیث را تکذیب کرد از اینکه مربوط به اصحاب ابی عبد الله باشد، فرمود (ابی الخطاب) خیلی دروغ بست بر ابی عبد الله، خدا لعنت کند ابو الخطاب را! همچنین اصحاب ابی الخطاب تا امروز هم از اینگونه احادیث در کتابهای اصحاب ابی عبد الله دسیسه می‌کنند! یعنی احادیث ساختگی خود را در کتابهای اصحاب ابی عبد الله وارد می‌کنند، پس قبول نکنید بر ما حدیثی که مخالف با قرآن بوده باشد».

و بالاخره در قرن سوم از بین اهل سنت و جماعت محمد بن اسماعیل البخاری متوفی در سال (۲۵۶) و مسلم متوفی در (۲۶۱) و ابو داوود سجستانی متوفی در (۲۷۵) و ابو عیسی ترمذی متوفی در (۲۷۹) و ابو عبد الرحمن نسائی متوفی در (۳۰۳) و ابن ماجه متوفی در (۲۷۳) هر یک بنوبه خود احادیثی جمع کرده و (صحاح سته) را تشکیل دادند^(۱) و در قرن چهارم از شیعه محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی متوفی در (۳۲۸) و ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی صاحب کتاب (مدینه العلم و من لا یحضره الفقیه) متوفی در (۳۸۱) و در قرن پنجم از شیعه ابی جعفر محمد بن حسن بن علی الطوسی صاحب کتاب (تهذیب، و استبصار) متوفی در (۴۶۰) هر یک بقدر همت خود احادیثی جمع کرده و کتابهای نامبرده را در دسترس مردم گذاردند و این پنج کتاب که در نزد شیعه به اصول خمس معروفست متخذ از اصول اربعمائه می‌باشد، ولی کتابهای نامبرده هم آن طور نیست که متضمن تمام احادیث صحیحه و یا خالی از هرگونه حدیث ضعیف باشد، خلاصه همه محدثین شیعه و سنی را از بدو تدوین حدیث: (اواسط قرن دوم) تا

اواخر قرن یازدهم، غیر از آنانی که واضع و جاعل حدیث بوده‌اند، از جهت نقل و تدوین حدیث می‌توان بچهار دسته قسمت کرد:

۱- اشخاصی بوده‌اند که در تدوین حدیث بطور کلی در مقام انتخاب نبوده‌اند، بلکه منظورشان این بوده است آنچه حدیث که در عصرشان متداول بوده بطور عموم جمع نمایند، از قبیل سفیان ثوری در کوفه، حماد بن سلمه بن دینار در بصره، و یحیی بن معین المری - مخصوصاً یحیی بن معین می‌گوید: من بدست خود ششصد هزار حدیث تدوین کرده‌ام، کسی که این خبر را نقل می‌کند می‌گوید: عده‌ای از محدثین یک میلیون و دویست هزار حدیث برای او تدوین کرده‌اند، بطوری که بعد از یحیی صد قفسه، یا صدوچقه کتاب حدیث با اسم او باقی مانده بود^(۱) موحوم مجلسی علیه الرحمه که از محدثین بزرگ امامیه در قرن یازدهم بوده‌است در مجلدات کتاب بحارش که در حقیقت دائره معارف شیعه است تقریباً همین رویه را پیش گرفته و منظورش جمع و تدوین احادیث و آثار ائمه بطور کلی بوده‌است، از اینرو می‌توان گفت ایشان هم در عداد همین دسته بوده‌اند.

۲- کسانی بودند گرچه در تدوین حدیث اجمالاً در مقام انتخاب بوده‌اند، ولی مقید به تدوین حدیث صحیح نبوده‌اند، از قبیل (ابو داود) و (ابو عیسی) و (نسائی) صاحبان صحاح از عامه^(۲)، و مصنفین اصول خمسه از شیعه، مثلاً (محمد بن یعقوب کلینی) بطوری که مشهور است - مجموع احادیث (کافی) را که در حدود (۱۶۱۹۹) حدیث است با آنکه آنها را از اصول اربعمانه انتخاب فرموده‌اند حدیث صحیحش تقریباً «۵۰۷۰» می‌باشد:

۳- محدثینی بودند که در روایت و نقل حدیث در صدد انتخاب نبوده‌اند ولی در موقع تدوین مقید بودند حدیثی که بعقیده شان صحیح بوده جمع کرده باشند مانند «مالک» با اینکه هزاران حدیث روایت نموده؛ تنها در حدود (۳۰۰) حدیث را در کتاب (موطأ) نوشته‌است^(۳) «احمد بن حنبل» با وجود اینکه یک میلیون حدیث را روایت کرده^(۴) با این حال ۵۰۰۰۰ از آنها را در مسند خود تدوین کرده‌است^(۵) «بخاری» مجموع احادیث در صحیحش را که «۹۲۰۰» حدیث است و

۱- تاریخ ابن خلکان: ج ۲/ ص ۲۱۵.

۲- مقدمه بن خلدون: بترتیب ص ۴۴۲ و ۴۴۴.

۳- مقدمه بن خلدون: بترتیب ص ۴۴۲ و ۴۴۴.

۴- تاریخ التمدن الاسلامی: ج ۳/ ص ۶۹.

۵- مقدمه ابن خلدون: ص ۴۴۴.

۳۰۰۰ آن مکرر است از (۶۰۰۰۰۰) حدیث انتخاب نموده^(۱)، و مسلم تمام احادیث (صحیح) خود را از (۳۰۰۰۰۰) انتخاب کرده‌اند^(۲).

۴- عده‌ای بودند که بر خلاف همه اینان چندان عنایت بحدیث نداشتند، یعنی چون در بیشتر احکام عمل به قیاس می‌کردند از اینرو شرائط صحت حدیث را ضیق گرفته و خیلی کم نقل حدیث می‌کردند، مانند ابو حنیفه که در دوره عمرش فقط ۱۷ حدیث روایت کرده بود^(۳).

بالجمله چون حدیث در قرن اول بطور کلی مدون نشده و در قرون بعد هم چندان اهمیتی در جمع و تدوین آن بعمل نیامده بود، از اینرو باب جعل حدیث بروی دشمنان اسلام و منافقین، مخصوصاً برای مردمان متعصب و خود خواه کاملاً مفتوح شد، اکنون با رعایت اختصار عمده دواعی جعل حدیث را در اینجا می‌نویسم:

۱- تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳/ ص ۷۰-۶۹.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی: ج ۳/ ص ۷۰-۶۹.

۳- تاریخ التمدن الاسلامی: ج ۳/ ص ۷۰-۶۹.

(دواعی جعل حدیث)

۱- اختلاف در امر خلافت یا خصومت در سیاست

با اینکه اسلام بیش از همه و حدت اجتماعی؛ اتحاد و یگانگی را نصب العین و وجهه عنایت خود قرار داده بود؛ و پیروانش را از کلیه موجبات تفرقه اکیداً ممنوع کرده و مضرات آن را با یک رشته شواهد تاریخی در قرآن گوشزد همه نموده بود؛ متأسفانه بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنوز آب غسل وی خشک نشده بود که چنان آتش فتنه و اختلافی روشن نمودند که در اندک زمانی آن همه جمعیتی که بارنگ **﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾** و **﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾** هم‌رنگ؛ و **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾** (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) هم آواز و بالاخره در زیر لوای اسلام با نهایت صمیمیت متحد و جمع شده بودند، از هم متفرق و پراکنده شدند؛ بطوری که در دوره اموی اتلاف جان و مال یک دیگر را فریضه ذمه خود می‌دانستند که متأسفانه هنوز هم از نانه همان آتش دارند می‌شوند!

باری اختلاف در موضوع خلافت که مسبب تشکیل فرقه‌ها و حزب‌های چندی در اسلام شده بود و مخصوصاً خصومتی که بین امویین، عباسیین و فاطمیین بود، باعث شد که اطرافیان هر یک احادیثی بنفع خود و ضرر دیگر جعل و بین مردم منتشر کردند، اینک مختصری از آنها را از باب نمونه در اینجا می‌نویسم:

ابو بکر وقتی که برای اسکات مخالفین خود حدیث **«الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيشٍ»** را قرائت کرد^(۱) سپس بعضی از طرفدارانش یا (بکریه) احادیث ذیل را که علمای سنت و جماعت هم معترف بجعل آنها می‌باشد وضع و منتشر کردند:

«قال أنس: كنت مع النبي ﷺ فجاء جاء فاستفتح الباب، فقال: يا أنس! اخرج فانظر من هذا؟ فخرجت فإذا أبو بكر فرجعت فقلت: هذا أبو بكر يا رسول الله! فقال: ارجع فافتح له وبشّره بالجنة وأخبره بأنه الخليفة من بعدي ثم جاء جاء إلى آخره في عمر وعثمان»^(۱).

«قال عليّ: أول من يدخل الجنة من هذه الأمة أبو بكر وعمر وإني لموقوف مع معاوية للحساب»^(۲).

«وفي المقاصد عن ابن عمر: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان الناس لرجح إيمان أبي بكر»^(۳).

«وفي المختصر: إن الله يتجلى للناس عامّة ولأبي بكر خاصّة»^(۴).

«عن أبي هريرة: كل مولود يولد يذّر على سُرّته من تربته فإذا طال عمره ردّه الله إلى تربته التي خلقه منها وأنا وأبو بكر وعمر خُلِقْنَا من تربة واحدة وفيها ندفن»^(۵).

«وفي الترمذي عن ابن عمر وعائشة: لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَوْمَهُمْ غَيْرَهُ»^(۶).

«إن لإبراهيم الخليل ولأبي بكر الصديق لِحِيَّةً في الجنة!»^(۷).

۱- تذكرة الموضوعات: ص ۹۲- (انس) می گوید: یک روز خدمت پیغمبر بودم که کسی آمد درب منزل را کوبید، فرمود برو بین کیست؟ رفتم دیدم ابو بکرست، برگشتم و قضیه را بعرض رساندم، فرمود برو درب را برویش باز کن و مزده بده او را به بهشت و باو خبر بده که بعد از من جانشین من خواهد بود، سپس عمر و عثمان آمدند، تا آخر حدیث.

۲- تذكرة الموضوعات ص ۹۲ - علی بن ابی طالب می گوید: اولین کسیکه در بین این امت داخل بهشت می شود، ابو بکر و عمرست، در آن موقع من با معاویه در پای حساب ایستاده‌ایم!

۳- تذکره ص ۹۳ - در کتاب مقاصد از ابن عمر روایت شده: اگر ایمان ابو بکر با ایمان همه افراد بشر موازنه شود ایمان ابو بکر رجحان پیدا می کند.

۴- تذکره ص ۹۳ - در مختصر نقل شده که خداوند برای همه افراد بشر بطور عموم تجلی می کند، ولی بر ابو بکر بطور خصوصی خواهد تجلی کرد.

۵- تذکره ص ۹۳ - از ابی هریره روایت شده: هر مولودی که تولد می شود قدری از تربت او روی نافش ریخته می شود، وقتی که عمرش طولانی شد بر می گرداند او را خدا بسوی همان تربتی که او را از آن آفریده است، من و ابو بکر و عمر از یک خاک آفریده شده و در آن خاک هم خواهیم دفن شد.

۶- تذكرة الموضوعات: ص ۹۴ - در ترمذی دارد جمعیتی که بین آنان ابو بکر باشد سزاوار نیست اینکه بغیر او اقتدا بکنند.

۷- تذكرة الموضوعات: ص ۱۰۹ - ابراهیم خلیل و ابو بکر صدیق در بهشت دارای (ریش) هستند!

و درباره سایر خلفاء نیز احادیث زیادی وضع نمودند؛ راجع بخلیفه دوم: «عن زیاد بن یحیی، قال رسول الله ﷺ لو لم أبعث فيكم لبعث عمر»^(۱) فی الترمذی: «لو كان بعدي نبی لكان عمر بن الخطاب»^(۲). فی الشریعه بعث «قال لي جبريل لیبك الإسلام على موتِ عمر» «الحق مع عمر حيث كان»^(۳) «عمر سراج أهل الجنة»^(۴).

درباره خلیفه سوم: «إنَّ لكلَّ نبیِّ خلیلاً من أمَّتِهِ وإنَّ خلیلی عُثمانُ»^(۵). «فی الوجیزة: قال جابر: إن رسول الله ﷺ أتى لجنّازة رجل، فلم یصلّ علیها، فقیل له، قال: إنه كان یبغض عثمان، فأبغضه الله»^(۶).

«عن طلحة بن زید، قال جابر: بینا نحن مع النبی ﷺ قال: لینهض کل رجل کفأه فنهض النبی ﷺ إلى عثمان فاعتنقه وقال له: أنت ولیّی فی الدنیا والآخرة»^(۷). «وعن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله ﷺ: إن آل أبي طالب لیسوا لی بأولیاء، إنّمّا ولیّی الله وصالح المؤمنین!»^(۸).

راجع بام المؤمنین: فی نهایه ابن الاثیر «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»^(۹).

۱- تذکره ص ۹۴ - از زیاد بن یحیی روایت شده که پیغمبر فرمود: اگر من به پیغمبری مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد!

۲- تذکره ص ۹۴ - اگر بنا بود بعد از من پیغمبری بیاید، آن پیغمبر عمر بن خطاب بود!

۳- تذکره الموضوعات: ص ۹۴ - پیغمبر می گوید: جبرائیل بمن گفت باید بگرید اسلام بر مردن عمر. در هر حال حق با عمرست.

۴- عمر چراغ اهل بهشت است.

۵- تذکره ص ۹۴ - برای هر پیغمبری از بین امتش دوستی است، و دوست من عثمان است.

۶- تذکره ص ۹۴ - جابر می گوید: روزی پیغمبر آمد جنازه مردی را، و بر آن نماز نخواند، فرمود: چون این مرد از دشمنان عثمان بود از اینرو خدا او را دوست نمی دارد.

۷- تذکره الموضوعات ص ۹۴ جابر می گوید: موقعی با پیغمبر اکرم بودیم که فرمود: هر مردی برخیزد بسوی کسی که نظیر و مانندش هست، سپس خود حضرت برخواست و با عثمان معانقه کرد، و باو فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من خواهی بود.

۸- فجر الاسلام: ص ۲۵۵ عمرو بن عاص می گوید: پیغمبر فرمود: خانواده ابی طالب اولیای من نیستند، (ولی) من تنها خدا و صلحایی از مؤمنین می باشد.

۹- تذکره الموضوعات: ص ۱۰۰ - در نهایه ابن اثیر روایت شده که پیغمبر فرمود: بگرید نصف دین خودتان را از «حمیرا».

درباره معاویه: «قال علی: بینا أنا جالس بین یدی النبی ﷺ أکتب إذ جاء معاویة فأخذ رسول الله ﷺ القلم من یدی فدفعه إلى معاویة فما وجدت فی نفسي من ذلك إذ علمت أن الله أمره بذلك. فقال ﷺ: أنت منی یا معاویة وأنا منک ولتزاحمني علی باب الجنة کهاتین السبابة والوسطی»^(۱). «الأمناء سبعة اللوح والقلم وإسرافیل ومیکائیل وجبرائیل ومحمد ومعاویة بن ابي سفیان»^(۲).

«وعن العرباض: اللهم علمه الكتاب»^(۳).

«عن أبو همدان: أول من يختصم من هذه الأمة بین یدی الرب عز وجل علی ﷺ ومعاویة وأول من یدخل الجنة أبو بکر وعمر»^(۴).

و در مقابل (غلاہ: همان مردم نادانی که بنام دوستی بیش از همه قلب امیر مؤمنان علی و اولاد اطهارش را جریحه دار نموده و تاریخ (شیعه) را لکه دار کرده اند، یک رشته خرافات را بقالب حدیث ریخته و بذوات مقدس (علی) و سایر ائمه نسبت دادند، و در آن احادیث ساختگی بسیاری از اوصاف مخصوص بخدا و خیلی از معجزات پیغمبران را برایشان ثابت نمودند منسوب به (علی) و معروف به (خطبة البیان) و (خطبة تَطْنِجِيَّة) است چون بیشتر مقالات غلاة و اینگونه افسانه‌ها را در بر دارد، از اینرو پاره از جملات آنها را از نظر خوانندگان می‌گذارم:

«أنا الذي عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمد غيري، أنا بكل شيء عليم... أنا ذو القرنين المذكور في الصحف الأولى» تا اینکه می‌گوید: «أنا الذي أتولى حساب الخلائق، أنا

۱- تذكرة الموضوعات ص ۱۰۰ - علی بن ابی طالب می‌گوید: روزی خدمت پیغمبر ﷺ نشسته و مشغول کتابت بودم که معاویه وارد شد، پیغمبر قلم را از دستم گرفته و بمعاویه داد، چون دانستم که خدا پیغمبر را باین کار امر کرده، متأثر نشدم، سپس فرمود بمعاویه! توار من هستی و من از تو، هستم.

۲- تذکره ص ۱۰۰ امناء خدا هفتاست: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرائیل، محمد و معاویه بن ابی سفیان.

۳- تذکره ص ۱۰۰ - از عرباض روایت شده که پیغمبر فرمود: خدایا بیاموز بمعاویه کتاب را؛ و قرار بده او را راهنما و راهنمایی شده.

۴- تذکره ص ۱۰۰ - از ابو همدان روایت شده: در بین این امت اول کسی که در پیشگاه خدا مخاصمه می‌کند: علی و معاویه هستند؛ و اولین کسی که داخل بهشت می‌شوند ابو بکر و عمر می‌باشد.

اللوح المحفوظ، أنا مقلب القلوب والأبصار، إن إلينا إياهم ثم علينا حسابهم» تا اینکه می گوید: «أنا فتاح الأسباب، أنا منشئ السحاب الثقال... أنا مورق الأشجار، أنا مفجر العيون» تا اینکه می گوید: «أنا دابة الأرض أنا الراجعة.... أنا أول ما خلق الله حجة... أنا مخرج المؤمنين من القبور، أنا صاحب نوح ومنجيه، أنا صاحب أيوب المبتلى ومنجيه، أنا صاحب يونس، أنا أقمّت السموات السبع، أنا الغفور الرحيم، وإن عذابي هو العذاب الأليم»^(۱).

«أنا الذي أسلم أبي إبراهيم الخليل، أنا عصا الكليم، أنا الذي نظرت في عالم الملكوت فلم أجد غيري شيئاً» تا اینکه می گوید: «أنا بعثتُ النبيين والمرسلين، أنا الذي أرسيتُ الجبال وبسطت الأرضين، أنا مخرج العيون ومنبت الزرع، ومسمع الرعد، ومشرق البرق، أنا مضيء الشمس ومطلع القمر، أنا الذي أقوم الساعة، أنا الذي إن أُمْتُ لم أُمْتُ، وإن قُتِلْتُ لم أُقْتَل، أنا الذي قال رسول الله أنا وعليٌّ من نور واحد، أنا أهلكت الجبارين والفراعنة المتقدمين بسيفي ذو الفقار، أنا الذي حملت نوحاً في السفينة، أنا الذي أنجيت إبراهيم من نار نمرود، أنا صاحب موسى وخضر ومعلمهما، أنا منشئ الملكوت في الكون، أنا البارئ المصور في الأرحام، أنا الذي أبرى الأكمه والأبرص، أنا البعوضة التي ضرب الله بها مثلاً، أنا الذي كسوت العظام لحماً».

تا اینکه می گوید: «أنا الذي رُدَّتْ إِلَيَّ الشمسُ مرتين، أنا الذي أنشر الأولين والآخرين..... أنا صاحب القرون الأولى، أنا أحيى وأميت وأنا أخلق وأرزق أنا السميع

۱- آیات الولاية ص ۴۰۵ - ۴۱۷ - علی بن ابی طالب می گوید: منم کسی که کلیدهای غیب در نزد من است، که بعد از محمد ﷺ جز من کسی عالم بأنها نیست؛ من بهر چیزی علم حساب خلاق؛ منم (لوح محفوظ) منم زیر و رو کننده قلبها و دیده ها، و بازگشت همه مخلوق بسوی ما هست و حساب انها نیز بر عهده ما می باشد، منم گشاینده سببها، منم ایجاد کننده ابرهای سنگین؛ منم ظاهر کننده برگهای درختها، منم بیرون آورنده (مؤمنین) از قبرها؛ منم رفیق و مصاحب (نوح) و نجات دهنده آن؛ منم رفیق و ملازم [ایوب] و نجات دهنده آن، منم صاحب یونس؛ منم که بر پا داشته ام آسمانهای هفتگانه را! منم آمرزنده و مهربان؛ عذاب دردناک همانا عذاب من است!

العلیم، أنا البصیر، أنا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد، أنا یوسف الصدیق، أنا العذاب الأعظم، أنا الذی یصلی فی آخر الزمان عیسی خلفی، أنا الآخرة والأولی، أنا أبديُّ وأعید، أنا فرع من فروع زیتون، أنا الذی أرى أعمال العباد، لا یعزب عني شيء في الأرض ولا في السماء، أنا الذی أُقْتَلُ قتلین وأُحیی مرتین وأظهرُ کیف شئت، أنا المذكور فی سالف الزمان والخارج فی آخر الزمان، أنا معذبُ الجبت والطاغوت» تا اینکه می‌گوید: «أنا محمدُ المصطفی وعلیُّ المرتضی كما قال رسول الله علیَّ منی وأنا منه»^(۱).

آنچه که بطور کلی از مجموع جملات این خطبه استفاده می‌شود سه چیز است:

۱- ثبوت احکام و اوصاف خدا برای علی مستفاد از جملات: «أنا أقمت السموات السبع، أنا بعثتُ النبیین، أنا بسطت الأرضین، أنا أقوم الساعة، أنا أحيي وأمیت وأنا أخلق وأرزق، و أنا البارئ المصور فی الأرحام»، و أنا أبديُّ وأعید».

۱- ایات الولاية: ص ۴۰۵ - ۴۱۷ منم کسی که ابراهیم خلیل سلامم کرد، منم عصای «کلیم» منم کسی که نظر کردم به عالم ملکوت و جز خود، چیزی را ندیدم! منم که مبعوث کردم انبیا و پیغمبران «مرسل» را!! منم که کوه‌ها را ثابت و پایدار و زمین‌ها را پهن کردم، منم بیرون آورنده چشمه‌ها و رویاننده زراعت و شنواننده «رعد» و روشن کننده (برق) و نور دهنده (آفتاب) و طلوع دهنده «ماه»، منم بر پاکنده (قیامت)! منم که اگر بمیرم نمردم و چنانچه کشته شوم، کشته نشدم! منم که پیغمبر فرمود من و علی از یک نور هستیم، منم که با شمشیرم «ذو الفقار» جبارین و فراعنه پیشین را بهلاکت رساندم و نوح را در کشتی حمل نمودم، منم که ابراهیم را از آتش نمرود نجات داده و رفیق موسی و خضر و آموزگار آنان هستم، منم ایجاد کننده ملکوت در عالم کون، منم آفریننده و مصور در «رحم‌ها» منم شفا دهنده کورها و برصی‌ها، منم همان «پشه» که خدا آن را بعنوان مثل یاد کرده!! منم که استخوان را با گوشت پوشانده و تأویل قرآن را می‌دانیم، منم که آفتاب دو مرتبه بسوی من برگشته، منم که تمام مخلوقات را از گذشته و آینده زنده می‌کنم و صاحب قرن‌های پیشین هستم، منم زنده می‌کنم و می‌میرانم! منم که خلقت می‌کنم و روزی می‌دهم منم «سمیع» و «علیم» منم که بزبان عیسی در گاهواره سخن می‌گفتم؛ منم همان یوسف صدیق منم عذاب خیلی بزرگ! منم که در آخر الزمان عیسی در پشت سرم نماز می‌گذارد، منم «آخر» و «اول» منم که ایجاد می‌کنم و سپس اعاده می‌دهم! منم شاخه‌ای از شاخه‌های زیتون، منم که اعمال بندگان را می‌بینم، و آن چه که در آسمان و زمین است هیچیک از آنها برایم پوشیده نیست! منم که دو دفعه کشته شده و دو مرتبه زنده می‌گردم! و بهر طوری که بخواهم ظهور می‌کنم! منم خروج کننده در آخر الزمان و عذاب کننده «جبت و طاغوت» «ا!» منم محمد مصطفی و «علی» مرتضی چنانکه پیغمبر فرمود: علی از من است و من از او هستم.

۲- تناسخ و حلول متفاد از کلمات: «أنا ذو القرنين، أنا عصا الكلیم، أنا المتكلم عن لسان عیسی فی المهد، أنا یوسف الصدیق، أنا أظهر كيف شئت، أنا محمد المصطفی».

۳- رجعت مستفاد از: «أنا الذي أُقْتَل قتلتيْن وأُحْيى مرتين، أنا الخالد في آخر الزمان».

و این ۳ چیز از بدعت‌های یکی از فرقه‌های شیعه یعنی (غلاة) است، و شیعه دوازده امامی از اینگونه عقاید و مقالات جداً منزّه و مبری می‌باشند، و در نتیجه این خطبه و مانند وی از خطب و احادیثی که متضمن این سه چیز است و متأسفانه در اثر غفلت پاره از محدثین شیعه دوازده امامی با احادیثشان مخلوط گردیده و تدریجاً قسمتی از آنها: (رجعت) جز و عقاید توده عوام شده است، همه از مجعولات غلاة خواهد بود!

ابنک برای اینکه این مطلب کاملاً روشن شود لازم می‌دانم عقاید چند فرقه مهم از غلاة را با رعایت اختصار در اینجا بنویسیم:

(غلاة) بطور کلی قسمتی از شیعه را می‌گویند که درباره پیغمبر و ائمه غلو کرده‌اند، بطوری که آنانرا از حدود نبوت، امامت و خلافت خارج کرده، اوصاف و احکام خدائی برایشان قائل شدند، بسا یکی از ائمه را به خدا، و گاهی خدا را بخلق تشبیه می‌کنند، منشأ تمام شبهات اینان بطوری که شهرستانی صاحب ملل و نحل می‌گوید: مذاهب حلولیه، تناسخیه، یهود، و نصاری می‌باشد، زیرا تشبیه خالق بمخلوق از عقاید یهود و تشبیه خلق به خالق از عقاید نصاری است، و بدعت‌هایشان بطور عموم منحصر در چهار چیز است: تشبیه، بداء، رجعت و تناسخ^(۱).

غلاة بفرقه‌های چندی تقسیم می‌شوند: اولین فرقه آنها که در واقع منشأ سایر فرق غلاة می‌باشند معروف به (سبائیه) هستند؛ اینان اصحاب (عبد الله بن سباء) می‌باشند که اصلاً یهودی و از اهل حمیر بوده است، عبد الله بن سبا اولین کسی است که قائل بخدائی علی شده بود، می‌گفت: «علی نمرده و کشته نشده است، و در او جزئی از خدا حلول کرده و همیشه زنده و در ابر پنهان است، «رعد» صوت او و «برق» تازیانه اوست، بعد از اینکه زمین مملو از ظلم و جور شد از ابر پائین آمده و دشمنان خود را می‌کشد، و بالاخره زمین را پر از عدل و داد می‌نماید»^(۲).

۱- ملل و نحل شهرستانی: ص ۸۱ - ۸۲.

۲- ملل و نحل شهرستانی: ص ۸۱ - ۸۲.

(ابی محمد حسن بن موسی نوبختی) که از بزرگان متکلمین شیعه امامیه است، در کتاب خود (فرق الشیعة) می‌گوید: «عبد الله بن سبأ آنچه را که بعد از وفات پیغمبر درباره علی قائل شده بود بعینه همانها را موقعی که یهودی بوده درباره وصی موسی: (یوشع بن نون) قائل بوده است»^(۱)، خلاصه مدتی در بصره و کوفه و مصر مشغول نشر دعوتش بود تا اینکه جمعی دورش گرد آمده و فرقه‌ای بنام (سبائیه) تشکیل گردید، بگفته شهرستانی؛ اینها اولین فرقه‌ای هستند که در اسلام قائل بتوقف و (...) و رجعت و تناسخ - یعنی حلول جزئی از خدا در علی و بعد در سایر ائمه - شده‌اند. علیائیه - اینان اصحاب علیاء ابن ذراع الدوسی؛ یا اسدی می‌باشند؛ و به چند دسته تقسیم می‌شوند: اول (ذمیه) که علی را خدا، و محمد ﷺ را مبعوث از طرف او می‌دانند^(۲) می‌گویند: (علی) محمد را مبعوث کرده بود که بشر را دعوت باو بنماید که دعوت به خود نمود، از اینرو محمد ﷺ را مذمت می‌کنند!

(دومی) (عینیه) که قائل بخدائی علی و محمد ﷺ هر دو هستند؛ ولی علی را در خدائی مقدم می‌دانند. (سوم) «میمیه» که قائل بخدائی هر دو، ولی محمد را ترجیح می‌دهند! چهارم عده‌ای هستند که قائل بخدائی پنج تن از اصحاب کسا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، هستند، می‌گویند: این پنج نفر در واقع یک نفر بوده و هیچ یک مزیتی بر دیگری ندارند، زیرا روح خدائی بالسویه در آنها حلول کرده است: (فاطمه) را با تاء تانیث تلفظ نمی‌کنند، بلکه می‌گویند: فاطم!^(۳)

کیسانیه - اینان نیز بفرقه‌های چندی تقسیم شده‌اند، و بطور کلی منسوب به مختار بن ابی عبیده ثقفی که ملقب به کیسان بوده می‌باشند، که جمعی محمد حنفیه را امام و بعضی او را مهدی منتظر می‌دانند، می‌گویند: محمد حنفیه زنده و در کوه (رضوی) پنهان است، و در طرف راست و چپش دو شیری است که او را محافظت می‌کند، تا اینکه ظهور کرده و زمین را پس از اینکه مملو از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می‌کند^(۴)، و همه مردم با همان اجسام اولیه خود

۱- فرق الشیعة: ص ۲۰.

۲- از جمله «انا بعثت النبیین» خطبه طنتجیه دانسته می‌شود که اینان هم در جعل آن وارد بوده‌اند.

۳- ملل و نحل شهرستانی: ص ۸۳.

۴- سید اسمعیل ابن محمد حمیری شاعر معروف نیز از کیسانیه و پیروان همین فرقه بوده است، ولی طبق روایت جمعی پس از مدتی از این عقیده برگشته و معتقد بامامت حضرت جعفر بن محمد شده بود - فرق الشیعة

برمی‌گردند، پیغمبر و تمام انبیاء نیز رجعت می‌کنند و همه به پیغمبر ایمان می‌آورند، و علی بن ابی طالب هم رجعت می‌کند، و با معاویه بن ابی سفیان و آل ابی سفیان جنگ کرده و آنانرا مغلوب می‌کند و شهر دمشق را منهدم نموده و بصره را غرق خواهد کرد^(۱).

جمعی دیگر منسوب به (ابن کرب) و موسوم به (کریه) هستند، اینان نیز محمد حنفیه را امام و مهدی منتظر می‌دانند، ولی یکی از اصحاب ابن کرب:

(حمزه بن عماره بربری) که از اهالی مدینه و معاصر با ابو جعفر حضرت باقر العلوم بود، محمد حنفیه را خدا و ابن کرب را پیغمبر و خویشتن را امام می‌دانست! و در نتیجه جمعی از اهالی مدینه و کوفه بوی ایمان آوردند، و حضرت باقر صریحاً او را مذمت و لعن کرده و بشیعیانش نیز امر فرموده بود که جداً از او تبری نمایند، از جمله عقایدش این بود که هر کس اگر امام را بشناسد هر آنچه را که بخواهد می‌تواند انجام دهد، و هر عملی را که مطابق میلش هست می‌تواند مرتکب شود! از اینرو وطی جمیع محارم را حلال می‌دانست و پیش از همه شخصاً این قانون را عملی کرده، دخترش را بحباله نکاح خود درآورده بود! این دسته نیز منتظر ظهور محمد حنفیه و رجعت ابن کرب و (حمزه) و سایر اصحابشان می‌باشند، معاد و نشأه آخرت را نیز منکرند، می‌گویند: آخرت آن وقتی است که محمد بن الحنفیه ظهور کرده، و زمام سلطنت را در دست بگیرد!^(۲).

بطوری که سید مرتضی در کتاب (تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام) می‌گوید: تمام فرق کیسانیه بعقیده امامیه کافرند^(۳).

خطابیه - که اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی می‌باشند، ابی الخطاب اول خودش را از اصحاب حضرت جعفر بن محمد می‌دانست، و بعد خویشتن را قیم و وصی آن حضرت معرفی نمود، سپس مدعی خدائی حضرت، و نبوت خود گردید و بالاخره مدعی شد که من ملکی هستم که بر اهل زمین بر انگیخته شده‌ام، حضرت صادق همینکه از مقالاتش مطلع شد او را لعن کرد و باصحاب خود اکیداً دستور داد که از وی تبری کنند^(۴). حضرت صادق

۱- فرق الشیعه: ص ۳۷.

۲- فرق الشیعه: ص ۲۵-۲۶.

۳- تبصرة العوام: ص ۱۷۸.

۴- ملل و نحل شهرستانی ص ۸۴ و فرق الشیعه: ص ۳۸.

در لعن و تبری از او نهایت اصرار می فرمود، زیرا او علاوه بر آنهمه دعاوی باطله اش اخبار زیادی نیز برای پیشرفت مقاصدش با اسم آن حضرت جعل و منتشر کرده بود، چنانکه از روایت یونس که در صفحه (۵۲) ذکر کردیم و روایات دیگر نیز همین معنی صریحاً استفاده می شود.

اصحاب ابی الخطاب بفرقه های چندی متفرق شدند؛ و همه بخدائی حضرت صادق و نبوت وی اتفاق دارند؛ نهایت آنکه در نبوت کسان دیگر مانند (بزیغ) و (سری) و یک قسمت مهملات دیگری اختلاف کرده اند، اینها بطور کلی دارای عقاید عجیب و غریبی هستند؛ عبد المطلب، و ابی طالب، و محمد ﷺ و علی همه اینان را خدا می دانند؛ می گویند روح خدا در هر یک از اینان متناوباً حلول کرده است، و کلیه محرمات از قبیل زنا، دزدی، خوردن شراب، میته و خون و بالاخره آنچه که بتصریح قرآن حرام شده است همه را حلال می دانند، و تمام عبادت از نماز و روزه و زکوة و حج را ملغی کرده اند، می گویند اینها همه نامهای کسانی بوده است، و طی جمیع محارم از مادر و دختر و خواهر، حتی نکاح مرد را نیز جائز می دانند و غسل جنابت را هم لازم نمی دانند، می گویند: چگونه انسان غسل بکند از نطفه که از آن آفریده شده است و برای اثبات این مقالانشان متمسک بقرآن کریم هم شده می گویند این آیه: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۸]. درباره ابی الخطاب نازل شده و اصلاً این طور بوده است: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ بِأَبِي الْخَطَّابِ» یعنی بمناسبت وجود ابی الخطاب خداوند تخفیفی درباره ما قائل شده و تمام تکلیف از ما برداشته شده است و روایت «من عرف النبی والامام فليصنع ما شاء» را که منسوب بابی الخطاب است دلیل دیگری برای مدعای خود قرار می دهند^(۱).

شما خواننده البته خواهید تعجب کرد که چگونه می شود یک همچو وضعیتی در بین مسلمین آنهم شیعه حکم فرما باشد؟! نه، تعجب نکنید، زیرا اگر مختصری دقیق شوید می بینید نظیر همین مقالات بلکه عین اینها در بین ما نیز شایع، و در پاره ای از کتابهای ما نیز موجود است:

در کتاب (زاد المعاد) طبق مضمون روایتی می گوید در سه شب ربیع الاول (عید الزهرا!) شیعیان علی مرفوع القلم هستند، یعنی هر گونه منکری را می توانند بجای آورند!!

و در کتاب بحار الانوار حدیثی است موسوم به (نورانیه) که در آیه ﴿وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾ صلوة و زکوة را تفسیر بعلی عليه السلام می کند، و در این آیه ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾

(صبر) را برسول الله و (صلوة) را نیز به امیر المؤمنین تأویل می‌نماید، و در ذیلش نیز در آیه: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (صلوة) را بعلی (فحشاء و منکر) را به شیخین تأویل می‌کند! آیا مفاد این روایات و روایت: «نحن الصلوة ونحن الزکوة ونحن صوم شهر رمضان» که در بصائر الدرجات بحضرت صادق نسبت داده شده بعینه همان مقالات رکیکه ابی الخطاب نیست که می‌گفت آنچه که در قرآن واجب و حلال و یا حرام شده اسامی اشخاص هستند؟ مگر کتاب آیات الولاية را ملاحظه نفرمودید که تقریباً سدس قرآن: - یک هزار آیه- را بحکم یک عده احادیث ساختگی با تأویلات خیلی خنک بولایت و فضائل امیر المؤمنین تأویل نموده‌است؟ و نیز بمقتضای همان روایات (پشه، زنبور و شتر) را از القاب ذات مقدسش قرار داده‌است؟ آیا تفسیر (.) را ندیده‌اید که در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...﴾ [البقرة: ۲۶] و در آیه ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿٧﴾﴾ [الغاشية: ۱۷]، بعوضه و ابل را بمناسبت چند روایت تعبیر به علی کرده‌است؟ مگر نمی‌دانید که کتاب (فصل الخطاب فی تحریف الکتاب) روی چه اصلی نوشته شده‌است؟ غیر از اینست که چون می‌خواهد فضائلی برای علی و ائمه اطهار قائل شود، جمود به یک رشته احادیث مجعوله نموده و کورکورانه ارکان اسلام را متزلزل، و قرآن کریم را لکه‌دار کرده‌است؟! سبحان الله! علی و اولاد علی علیهم السلام تا این اندازه مجهول الحال هستند که انسان باید در معرفی آنان در پیرامون یک همچه وسائل افتتاح آوری بگردد؟ آیا شرم آور نیست که در اثبات ولایت و فضائلشان انسان بچنین چیزهائی که باعث توهین آن ذوات مقدسه، و قرآن کریم است متشبث شود؟!.

ولی با این حال می‌توانیم بگوئیم کسانی که این قبیل حدیثها را ضبط و منتشر کرده‌اند چندان هم تقصیر ندارند، چه کنند، از طرفی رویه و عادتشان این بود که جز واجب و حرام مدرک و دلیل چیزی را چندان مورد دقت و نظر قرار نمی‌دادند! و از طرف دیگر این گونه اخبار بطور کلی موافق با عواطف است، و خروج از تحت تأثیر عاطفه هم عادتاً بسیار مشکل است، و مقتضیات محیط و عصرشان هم طوری بود که اشاعه این گونه خبرها را کاملاً ایجاب می‌نمود، البته با این وضعیت نباید باینان اعتراض کرد که چرا اینگونه احادیث را جمع و تدوین کرده‌اند.

پس دانسته شد پایه و مدار عقاید این چند فرقه از غلاة که نوشتیم: تشبیه، تناسخ و رجعت است، پایه عقاید سایر فرقه‌های از غلاة هم که شرحش از عهده این کتاب بیرون است همین سه

چیز است، ممکن است برای کسب اطلاع کامل از عقاید جمیع فرق شیعه از غلاة و غیره، به کتاب (فرق الشیعة) نوبختی مراجعه نمایند.

اکنون که دانسته شد (رجعت) جزو عقاید غلاة است، به بینیم آیا شیعه اثنی عشریه اصلاً دارای چنین عقیده‌ای بوده‌اند یا نه؟ زیرا ممکن است فرقه‌های غلاة و دوازده امامی در این باره باهم شرکت داشته باشند، چنانکه اغلب فرق و مذاهب عالم در بسیاری از چیزها، لا اقل در یکی در موضوع با هم متفقند، در جواب می‌گوییم فرقه اثنی عشریه از اول بکلی از این مقاله مبری و منزّه بوده‌اند، زیرا همه ملل و نحل نویسه‌ها یعنی: آنانی که عقاید تمام فرق اسلام و غیره را با کمال بی طرفی ضبط کرده‌اند، همه بطور عموم (رجعت) را در تحت عنوان عقاید (غلاة) ضبط کرده‌اند، ولی در مقام شرح عقاید فرقه اثنی عشریه که می‌رسند پس از بیان جمیع عقایدشان اصلاً متعرض رجعت نمی‌شوند؛ مثلاً شهرستانی متوفی در سنه (۵۴۸) در کتاب خود (ملل و نحل) و ابن حزم متوفی در (۴۵۶) در کتاب (فصل) رجعت را همانطوریکه مستفاد از اخبار منقوله در کتاب بحار است، از عقاید (غلاة) می‌دانند، ولی در مقام شرح عقاید (اثنی عشریه) که می‌رسند پس از بیان تمام عقایدشان بهیچوجه از رجعت اسم نمی‌برند.

ابن جوزی متوفی در سنه (۵۹۷) در کتاب خود موسوم به (تلبیس ابلیس) در صفحه ۲۲ (رجعیه) را فرقه مخصوصی از فرق شیعه می‌داند، می‌گوید: عقیده اینها اینست که امیر المؤمنین و همه اصحابش برای انتقام از دشمنان خود رجعت خواهند کرد، ولی در ذکر عقاید فرقه اثنی عشریه که می‌رسد ابداً متعرض رجعت نمی‌شود.

(ابی الحسن علی بن اسمعیل اشعری) متوفی در (۳۲۴) در کتابش (مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین) (رجعت) را از عقائد قسمتی از روافض می‌داند^(۱) ولی آنجا که می‌خواهد عقائد امامیه را شرح دهد متعرض رجعت نمی‌شود^(۲) (ابی محمد حسن بن موسی نوبختی) که از بزرگان متکلمین شیعه اثنی عشریه در اوایل قرن سوم هجری و مورد تعدیل بسیاری از علمای بزرگ

۱- مقالات الاسلامیین: ج ۱ بترتیب ص ۴۶ - ۳۰.

۲- مقالات الاسلامیین: ج ۱ بترتیب ص ۴۶ - ۳۰.

امامیه است (۱) در کتابش فرق الشیعه در ضمن شرح عقاید فرق غلاة (رجعت) را همانطوریکه بین توده شیعه شایع است، از جمله عقاید فرق: (کیسانیه) (مختاریه)، (بینیه) و (خرمدینیه) و (واقفه) قرار می‌دهد، ولی در آخر کتابش که می‌خواهد عقاید اثنی عشریه را بیان بکند ابتدا متعرض رجعت نمی‌شود، با اینکه چون خودش دوازده امامی است، منظورش اینستکه تمام عقاید آنان را مشروحاً بنویسد، ولی با این حال بهیچ وجه متعرض رجعت نمی‌شود.

(سید مرتضی) که از مفاخر علمای شیعه دوازده امامی است، در کتاب خود موسوم به (تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام) در ضمن نقل آراء و مقالات فرق مختلفه شیعه، (رجعت) را در جزو عقاید فرقه (بتریه): اصحاب «کثیر النواء الابتر» می‌شمرد، ولی در مقام بیان عقاید اثنی عشریه که می‌رسد در قسمت رجعت بکلی ساکت است.

۱- بطوری که مصلح معظم، و استاد محترم جناب سید هبه الدین شهرستانی در اول کتاب فرق الشیعه می‌نویسد: کسانی که مرحوم نوبختی را تعدیل و تمجید کرده‌اند از این قرارند: تفرشی در کتاب نقد الرجال: ص ۶۹؛ نجاشی در فهرست منطبعة بمبئی ص ۴۷، علامه حلی در کتاب خلاصه ص ۲۱ درباره نوبختی چنین می‌گویند: «حسن بن موسی ابو محمد نوبختی از مشایخ متکلمین بوده، و در بین علمای زمان نمود (پیش از منم سوم و بعد از آن) مبرز و بی نظیر بوده است»، صاحب کتاب منهج المقال در ص ۱۰۸ شیخ طوسی در فهرست منطبعة کلکته ص ۹۸، می‌گویند: «ابن اخت ابی سهل ابن نوبخت که مکتی به ابو محمد است، شخصی بود متکلم فیلسوف، دوازده امامی، حسن الاعتقاد و ثقه» صاحب کتاب معالم العلماء در دو موضع از کتاب خود می‌گوید: «ابن موسی نوبختی، ابن اخت ابی سهل ابو محمد؛ متکلم و ثقه بوده است» سید قاضی نور الله ششتری در کتاب خود مجالس المؤمنین ص ۱۷۷ می‌گوید: «بطوری که حسن بن داود در رجال خود می‌گوید: حسن بن موسی، ابن اخت ابی سهل نوبخت از اکابر این طائفه و از بزرگان این سلسله بوده است، و این شخص متکلم و فیلسوف و از حیث عقیده اثنی عشری بوده است» صاحب روضات الجنات در ص ۳۱ در ضمن ترجمه ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی، از حسن بن موسی نوبختی شرح مبسوطی تمجید می‌نماید و بالاخره می‌گوید ابن نوبختی از علمای بزرگ مائه سوم بوده است. ابن ندیم در کتاب الفهرست ص ۱۷۷ در ضمن توصیف متکلمین شیعه؛ و سید بن طاوس در کتاب فرج الهموم، از این شخص زیاد تمجید می‌نمایند، مرحوم مجلسی در کتاب السماء والعالم: ص ۱۴۲ همین شخص و پدرش موسی بن حسن نوبختی را در عداد علما و فقهای بزرگ شیعه اثنی عشریه که از علم نجوم نیز بهره کاملی داشته و در این علم تألیفات زیادی از خود بیادگار گذاشته‌اند، قرار می‌دهد، صاحب کتاب منتهی المقال در ص ۱۰۵ و کتاب ریاض العلماء، و کتاب امل الامل در ص ۴۶۹ و کتاب عیون الانباء در ص ۲۱۶ و صاحب کتاب الشیعه و فنون الاسلام، و صاحب کتاب المنیه و الامل ص ۶۲ پس از تعدیل و توثیق این شخص همه متفقاً ویرا از علمای بزرگ شیعه امامیه می‌دانند.

مرحوم سید در این کتاب بر خلاف سایر ملل و نحل نویسه‌ها منظورش تنها ذکر عقاید فرق مختلفه اسلام و غیره نیست، بلکه غرضش ابطال تمام مذاهب مهمه، و اثبات طریقه اثنی عشریه بوده، و بطوری باین قسمت عنایت داشته‌است که حتی بعضی از جزئیات آن مانند قضیه فدک و غیره را نیز متعرض شده‌است، ولی با این حال موضوع رجعت را که بعضی از کوته نظران آن را در عداد ضروری مذهب (امامیه) قرار داده‌اند ابدأ متعرض نمی‌شود. گرچه عدم تعرض مرحوم نوبختی و سید مرتضی موضوع رجعت را، با اینکه خودشان دوازده امامی و نظرشان شرح عقاید دوازده امامی بوده، دلیل بزرگی است برای اثبات مدعای ما، ولی مهمتر از آن متعرض نشدن مخالفین آنان است مانند شهرستانی، ابن حزم و ابن جوزی و ابی الحسن اشعری؛ زیرا اینان با اینکه از لحاظ تعصب نسبت بتمام فرقه‌های شیعه بخصوص (اثنی عشریه) از هیچ گونه طعن خود داری نکرده‌اند، و از طرفی رجعت را از مطاعن بزرگ فرقه‌های غلاّه قرار داده‌اند، با این حال در طعن بر اثنی عشریه بچیزهای دیگری متوسل گشته ابدأ متعرض رجعت نشده‌اند، بدون شبهه چنانچه احتمال بعیدی می‌دادند که رجعت جزو عقاید آنان است مسلماً آن را در مطلع مطاعن آنان قرار می‌دادند.

پس از این مذکورات بخوبی معلوم می‌شود که رجعت اصلاً جزو عقاید فرق غلاّه بوده‌است، نه شیعه دوازده امامی، و در نتیجه خطبه مزبور و سایر احادیث متضمنه (رجعت) از مجعولات غلات خواهد بود.

۲- تعصب

بعقیده علمای اجتماع عظمت هر ملتی بسته به وجود یک روح مشترک عمومی در بین افراد آن ملت است، ما دامی که این روح قوی است عظمت و موقعیت آن ملت ثابت و پایدار است، هر وقت این روح ضعیف شد و یا از بین رفت رشته جامعه آن ملت گسیخته می‌شود و هویتشان از صفحه گیتی محو می‌گردد، برای اثبات این معنی چیزی بهتر از عطف نظر بتاریخ اسلام نیست: آن یک مشت مردم بادیه نشینی که دور پیغمبر اسلام را گرفته بودند، با اینکه از سال‌های متمادی رعب و ابهت دربار باعظمت شاهنشاهی فرس و روم در دل‌هایشان جایگیر شده و همواره آنان را بانظر احترام و عظمت می‌نگریستند و در عین حال فاقد هرگونه وسائل مادیه بودند: با این حال با همان شمشیرهای شکسته که با لیف خرما در کمرشان بسته بودند: در اندک زمانی یک انقلاب مخصوصی در مدنیت عالم به وجود آورده بودند و مخصوصاً پیش از همه زمام مقدرات همان دو دولت عظیم الشان را در دست گرفته، و بالاخره با کمال جلالت عظمت ملی خود را بعالم و عالمیان ثابت نموده بودند،

علت آن بود که یک روح مشترک عمومی یعنی قوه (توحید) همه آنان را بیکدیگر متصل و مربوط نموده، و در نتیجه تمام تعصب‌ها و اختلافاتشان بر طرف شده، همه با هم متحد و برادر شده بودند، با وجود اینکه تا چندی پیش از آن اولادشان را از ترس فقر و گرسنگی کشته و دختران را زنده بگور می‌کردند، ولی در سایه تعالیم مقدسه اسلام در مقابل بزرگترین شداوند دنیا با قلبی سرشار از عشق مسلک و مملو از متانت مقاومت می‌کردند، و از هیچ گونه ناملایمی متأثر و اندوهناک نمی‌شدند، همه دارای شهامت و شجاعت اخلاقی بودند؛ همه صاحب ایمان کامل و عزم و اراده قوی بودند، و بالاخره همه در زیر لوای اسلام در کمال اتحاد و یگانگی جمع بوده، و با صفای نیت و خلوص عقیدت پیرو رسول الله و تسلیم مقررات اسلام بودند، تا اینکه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت چنانکه در پیش گفتیم، هر چند درباره خلافت اختلافاتی پدید آمده بود، ولی آنطور نبود که مسلمین رسماً از همدیگر متفرق شده و صورت وحدت ملی و اجتماعیشان از بین رفته باشد، ولی وقتیکه معاویه و دیگر خلفای اموی روی کار آمده و تشکیلات اسلام را رسماً بصورت یک سلطنت جابرانه درآوردند، تمام مصالح اسلام را فدای شهوت‌رانی و عملیات ظالمانه و تعصب‌های بیجای خود نمودند، اولین مجاهد اسلام علی را تکفیر کرده، و در منابر علناً او را لعن و ناسزا گفتند، و اصحابش را کاملاً در مضیقه انداختند مخصوصاً مسلمین غیر عرب از لحاظ (تعصب) و نخوت که از سالهای متمادی در اعماق قلبشان پرورش یافته بود، کاملاً در زیر شکنجه و فشار خود در آوردند؛ خلاصه اغلب عادات عصر جاهلیت را رسماً اعاده داده و اسلام را از صورت اولیه‌اش خارج کردند. تدریجاً مسلمین آن اخلاق و آداب اسلامی مخصوصاً آن اتحاد و یگانگی را از دست داده و در سایه تعصب جاهلانه همه از هم متفرق و پراکنده شدند!!

چنانکه اخیراً یک نفر دانشمند آلمانی در اسلامبول به چند نفر مسلمان که در بيشان یکی از اشراف مکه هم بوده‌است؛ گفته بود: «سزاوار است ما مجسمه معاویه را با طلا ریخته و در یکی از میدان‌های بزرگ برلین نصب نماییم، زیرا اگر معاویه نظام اجتماعی اسلام را که بر روی عدالت، مساوات، تعاون، و اخوت استوار بوده، مبدل بیک سلطنت جابرانه آمیخته با تعصب نمی‌کرد هر آئینه اسلام تمام اقطار عالم را در حیظه تصرفش در آورده و اکنون ما آلمان‌ها و سایر اهالی اروپا همه مسلمان بودیم»^(۱).

بالجمله بزرگ‌ترین لطمه‌ای که به عالم اسلام وارد آمده، و در عین حال مانع پیشرفت سریع اسلام گردیده بود، همانا تعصب جاهلانه خلفای اموی بود، در این عصر همان تعصب دوره

جاهلیت که تنها مسبب تفرق وانحطاط آنان بود بعینه عود کرد، و پیوسته مشغول مدح خود و ذم دیگری شدند، چنانکه قصاید و اشعار آن عصر این قسمت کاملاً هویدا است، مخصوصاً اعراب نسبت به مسلمین غیر عرب بخصوص نسبت به ایرانی تعصب مخصوصی بخرج می‌دادند، نه تنها هیچ شئونی برای آنها قائل نبودند، بلکه حقوق مشروعشان را نیز پایمال می‌کردند و از هیچگونه تحقیر و توهین نسبت به آنان خودداری نمی‌کردند، بطوری که آنان را از کینه و القاب شریفه محروم کرده و در عین حال آنان را با اسم موالی (جمع مولی یعنی بنده) می‌خواندند، و در مجامع خود راه نمی‌دادند، و با آنها در یک صف راه نمی‌رفتند حتی نسبت به جنائز آنان هم اهانت می‌کردند، مثلاً اگر جنازه‌ای را از پیش عربی عبور می‌دادند، اگر می‌گفتند قرشی یا عربی بود، از روی تأثر صدای واقوما، و وابلدته بلند می‌کردند، ولی همین که می‌گفتند از موالی بود، با لهجه توهین آمیزی می‌گفتند: «او مملوک خدا بود هرکه را بخواهد ببرد می‌برد و گرنه نگاه می‌دارد» علاوه بر اینکه بوسیله اشعار و قصائد، آنان را هجو می‌کردند، احادیث زیادی نیز مشعر بر فضیلت خود و مذمتشان جعل و منتشر کرده بودند، اکنون بعضی از آن احادیث را از نظر شما می‌گذرانند:

«في المقاصد: أحبوا العرب لثلاث: لأني عربي والقرآن عربي وكلام أهل الجنة عربي»^(۱) في الوجيز «أحبوا العرب لثلاث» في اللآلئ: كلام أهل الجنة بالعربية وكلام أهل السماء وكلام أهل الموقف بين يدي الله بالعربية»^(۲).

في الذيل «خير الناس العرب وخير العرب قریش»^(۳) في اللآلئ عن أبو هريرة «أبغض الكلام إلى الله تعالى الفارسية وكلام الشيطان الخوزية وكلام أهل النار البخارية وكلام أهل الجنة العربية»^(۴).

«عن أبي هريرة «إن الله تعالى إذا رضي أنزل الوحي بالعربية وإذا غضب أنزل الوحي

۱- تذكرة الموضوعات، ص ۱۱۲- در مقاصد روایت شده که پیغمبر فرمود: به سه جهت عرب را دوست بارید، من عربی هستم، قرآن عربی، و زبان اهل بهشت هم عربی است.

۲- تذکره ص ۱۱۲- در لآلی روایت شده زبان بهشتی ها عربی، و زبان اهل آسمان و اهل موقف نیز عربی است.

۳- تذکره ص ۱۱۲- بهترین مردم (عرب) و بهترین طواف عرب طائفه قریش هستند.

۴- تذکره ص ۱۱۲، از ابو هریره روایت شده: بدترین زبانها نزد خداوند فارسی است، زبان شیطان (خوزستانی) و زبان اهل جهنم (بخارانی) و زبان اهل بهشت (عربی) است.

بالفارسیة»^(۱).

«عن طلحة بن زيد من تكلم بالفارسیة زادت في خسته ونقصت من مروءته»^(۲) «من أحسن منكم أن يتكلم بالعربية فلا يتكلمن بالفارسیة فإنه يورث النفاق»^(۳)، في المقاصد «قال عمر: إياكم وزیّ الأعاجم»^(۴). عن مالك: «أمتوا سنة العجم وأحیوا سنة العرب»^(۵). «من عَشَّ العرب لم یدْخُلْ في شفاعتي ولم تَنْلَهُ مَوَدَّتِي»^(۶)، «قال رسول الله: یا سلمان لا تُبْغِضْني فتفارقَ دينك، قال: قلت: یا رسول الله! كيف أَبْغِضُك وبك هداني الله! قال لا تبغض العربَ فتبغضني»^(۷).

و همچنین احادیث زیادی هم درباره فضیلت شهرهای خودشان جعل کردند از قبیل: «في الملاحم: إن الناس یمصرون أمصاراً وإن مصراً منها يقال له البصرة فإن أنت مررت بها.. الخ، «وفي المقاصد: الشام صفوة الله من بلاده یجتبی إليه صفوته من خلقه».. الحيرة روضة من ریاض الجنة»^(۸). و درباره دمشق و سایر بلاد عرب نیز احادیث زیادی ساخته شده، چون بنای ما بر اختصار است از ذکرش خودداری می شود.

و در مقابل مسلمین غیر عرب معارضه بمثل کرده و در دوره اموی سرأ و در عصر بنی العباس علناً بوسائل چندی در مقام طعن و نکوهش عرب بر آمدند، و حتی کتابهای زیادی نیز در خصوص

۱- تذکره ص ۱۱۳، از ابو هریره نقل شده: خداوند وقتیکه خوشنود شود به زبان (عربی) و در موقع غضب به (فارسی) وحی می فرستد.

۲- تذکره ص ۱۱۳ - از طلحه روایت شده: کسی که به فارسی سخن گوید بر خست و ی افزوده و از مروءتش کاسته شود.

۳- تذکره الموضوعات ص ۱۱۳ - کسی که می تواند به عربی تکلم کند نباید به فارسی حرف بزند، زیرا به فارسی سخن گفتن باعث نفاق می شود.

۴- تذکره ص ۱۱۳ - (عمر) می گوید: از طرز لباس ایرانیها دوری کنید، و خودتان را به صورت آنان در نیآورید.

۵- تذکره ص ۱۱۳ - از مالک روایت شده: بمیرانید (سنت) عجم و زنده کنید سنت عرب را.

۶- ضحی الإسلام: ج ۱ ص ۷۶ - کسیکه با عرب خدعه کند داخل در شفاعت من نمی شود، و بدوستی من نائل نمی گردد.

۷- ضحی الإسلام: ج ۱ ص ۷۶ - پیغمبر به سلمان فرموده بود: دشمن مدار مرا تا اینکه بیدین شوی، سلمان عرض کرد چگونه دشمن بدارم تو را در صورتیکه بوسیله تو خدا مرا راهنمایی کرد؟ فرمود با عرب دشمنی مکن، دشمنی با آنان دشمنی با من است.

۸- الموضوعات: ص ۱۱۹.

فضیلت عجم و مذمت عرب نوشتند، (سعید بن حمید بختکان) که خود را از شاهزاده‌گان ایران می‌دانست کتابی بنام (انتصاف العجم من العرب) و کتابی نیز بنام (فضل العجم علی العرب و افتخارها)^(۱) تألیف کرد.

(ابو عبیده) معمر بن مثنی که اصلاً از یهودی‌های فارس بوده در این باره کتاب‌هایی بنام: (ادعیاء العرب) و (لصوص العرب) و (فضائل الفرس) تألیف نمود^(۲) و (هیشم بن عدی) در خصوص معایب و مذمت عرب کتابهای چندی تألیف کرد، از آن جمله است: (کتاب مثالب الصغیر) و (کتاب مثالب الکبیر) و (کتاب مثالب ربیعہ) و (کتاب من تزوج من الموالی فی العرب) و (کتاب اسماء بغایا قریش فی الجاهلیه و اسماء من ولدن)^(۳).

و (علان الشعوبی) ایرانی کتابی بنام (المیدان فی المثالب) تألیف کرد و در این کتاب از تمام طوائف عرب نکوهش می‌کند، همه معایشان را شرح می‌دهد^(۴) حتی (سهل بن هارون) چون عرب در آن موقع معروف بسخاوت بودند کتابی در خصوص فضیلت (بخل) نوشت^(۵)، در این کتاب ثابت می‌کند که بخل از ملکات فاضله، کرم و سخاوت از اوصاف رذیله است! گذشته از اینها احادیث زیادی نیز در باب فضیلت خود و بلادشان جعل کردند از آن جمله: «رؤی عن علی: نحن قوم من نبط کوثرین»^(۶).

«قال النبی: لا تسبوا فارساً فما سبّه أحدٌ إلا أنْتقمَ منه عاجلاً أو آجلاً»^(۷) «قال النبی: لو

۱- الفهرست: ص ۱۷۹ در کتاب «فهرست» بجز این کتاب اسمی از کتاب دیگر بنام سعید بن حمید بختگان برده نشده، ولی دکتر أحمد امین در جزو اول کتاب «ضحی الاسلام» از فهرست ابن ندیم نقل می‌کند که سعید نام برده کتابی هم بنام «انتصاف العجم من العرب» نوشته است، ممکن است این جمله در چاپ‌های دیگر «الفهرست» بوده که از این کتابی که در دست ما هست ساقط شده باشد.

۲- الفهرست: ص ۷۹-۸۰.

۳- الفهرست: ص ۱۴۵-۱۴۶.

۴- الفهرست: ص ۱۵۳-۱۵۴.

۵- الفهرست: ص ۱۷۴.

۶- (کوثری) شهریست در سواد عراق، ضحی الاسلام: ج ۱ ص ۷۴.

۷- أحمد امین، ضحی الاسلام: ج ۱ ص ۷۵. - یعنی پیغمبر فرمود دشنام ندهید ایرانیها را کسی بآنان دشنام نداد مگر آنکه خدا فوزی از او انتقام کشید!

كان العلم معلقاً عند الثريا لتناولته أيدي من فارس»^(۱).

«إِنَّ لِيْلَهُ فِي السَّمَاءِ جُنُوداً وَفِي الْأَرْضِ جُنُوداً، فَجُنُودُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَلَائِكَةُ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ أَهْلُ خِرَاسَانَ»^(۲). «بابان مفتوحان في الجنة للدينا عبادان وقزوين وأول بقعة آمنت بمحمد عبادان وأول بقعة آمنت بعيسى بن مريم قزوين»^(۳) «عن ابان: لولا أن الله أقسم بيمينه وعهد أن لا يبعث بعدي نبياً لبعث من قزوين ألف نبي»^(۴).

«يكون لأمتي مدينة يقال لها قزوين الساكن بها أفضل من الساكن بالحرمين»^(۵).

«من بات بالري ليلة واحدة صلى فيها وصام فكأنها بات في غيره ألف ليلة صامها وقامها وخير خراسان نيسابور وهرات ثم بلخ»^(۶).

و درباره قم، ساوه، اصفهان، خوزستان و... نیز احادیث بسیاری وضع نمودند، چون قسمت عمده اش معروف و در دسترس همه است از ذکرش خودداری می شود.

این روایات و مانندش از روایاتی که عرب را بر عجم و بالعکس ترجیح میدهد و یا برای قبیله فلان و ساکنین فلان شهر فضیلت و مزیتی قائل می شود، همه از آثار دوره منحوسه اموی، و از مجعولات شعوبیه است، زیرا اسلامی که صریحاً مردم را دعوت باخوت و برادری می کند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾، مفاخره و عموم عناوین بشری را لغو و باطل کرده، فقط برای متقی و پرهیز کار

۱- ضحی الأسلام: ج ۱ ص ۷۵ - پیغمبر ﷺ میگوید اگر (علم) در کره ثریا هم معلق باشد، دستهای از فارس دراز شده و آن را خواهند گرفت.

۲- تذكرة الموضوعات: ص ۱۲۰ - برای خداوند در هر یک از آسمان و زمین لشگرهائی هست: در آسمان لشگرش ملائکه و در زمین اهالی خراسان می باشند.

۳- تذكرة ص ۱۲۰ - دو درب بهشت برای دنیا: آبدان و قزوين، بازست اول بقعه ای که بمحمد ﷺ ایمان آورده آبدان، و اولین بقعه که به عیسی بن مريم ایمان آورده بود قزوين بود.

۴- تذكرة ص ۱۲۰ - اگر خداوند قسم یاد نکرده و عهد نبسته بود که پس از من پیغمبری نفرستد، از قزوين هزار نفر پیغمبر مبعوث می کرد!

۵- تذكرة الموضوعات: ص ۱۲۰ - پیغمبر فرمود برای امت من شهریست که آن را قزوين میگویند ساکنین در آن شهر از ساکنین حرمین برتری دارند.

۶- تذكرة ص ۱۲۰ - کسی که یکشب در (ری) بخوابد و در آنجا نماز گذارده و روزه بگیرد مثل این است که در غیر آن شهر هزار شب خوابیده و عبادت کرده باشد و بهترین محل های خراسان (نیشابور) و (هریو) و پس از آنها بلخ است.

مزیتی قائل می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ﴾، و بالاجمال اسلامی که آئین اخوت و مساواتست، آیا می‌توان تصور کرد که همچو آئینی عده‌ای را فقط بعنوان اینکه عرب یا عجم و یا ساکن فلان شهر است بر عده دیگری ترجیح بدهد؟ پیغمبریکه می‌گوید: «النَّاسُ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمَشْطِ، لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَسْوَدِ عَلَى الْبَلْقَوِيِّ»^(۱) و نیز در خطبه حجة الوداع صریحاً بمردم ابلاغ می‌کند که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخَرَهَا بِالْأَبَاءِ، كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»^(۲) آیا ممکن که برای عده‌ای در اثر این قبیل عناوین موهومه فضیلت و مزیتی قائل بشود؟

باری بطوریکه اجمالاً نوشته‌ام، مسلمین غیر عرب از ایرانی و غیره در دوره خلفای اموی کاملاً در تحت ظلم و فشار بنی امیه قرار گرفته بودند، و از طرفی چون حضرت (علی) امیر المؤمنین و اولادش مانند پیغمبر اکرم با همه مسلمین مطابق موازین اسلام رفتار کرده، ابداً کسی را بهیچ عنوانی (جز علم و تقوی) بر دیگری ترجیح نمی‌دادند، از اینرو بغض بنی امیه و محبت خاندان علی از همانوقت در دل مسلمین غیر عرب متمکن و جایگزین شده و در نتیجه در مواقعی که اینان بنعمت آزادی برخوردار شدند بوسائل گوناگون در مقام تشریح فضائل آل علی، و مفساد اخلاق بنی امیه بر آمدند، حتی بعضیها در این باره افراط را پیش گرفته، چیزهایی را که در ظاهر بر فضائل اولاد علی عليه السلام اشعار داشت، و در حقیقت شایسته مقام آنان نبود بقالب حدیث ریخته اشاعه دادند، و یا یک قسمت مطالب لغوی که متضمن مذمت بنی امیه بود، و ابداً درخور آن نبود که اینگونه مطالب بیهوده به ائمه اطهار نسبت داده شود به صورت حدیث درآورده بآن ذوات محترمه نسبت داده و منتشر کردند.

- ۱- همه مردم از زمان آدم تا امروز مانند دندان‌های «شانه» و با هم برابر هستند، هیچ گونه فضیلت و مزیتی برای عرب بر عجم و سفید پوست بر سیاه پوست، نیست مگر به پرهیزکاری.
- ۲- ای مردم خداوند نخوت و مفاخره جاهلیه و این عادت زشت را که همواره به پدران خود با یکدیگر مفاخره می‌کردید در میان شما از بین برد، همه شما از آدم و آدَم از خاک آفریده شده است از برای عرب بر غیر عرب هیچ گونه مزیتی نیست مگر به پرهیزکاری.

از اینجا می‌توان استنباط کرد که قصه (رجعت) از لحاظ اینکه مشعر بر فضائل آل علی و مذمت بنی امیه بود، در این موقع با پیرایه‌های چندی کاملاً تأیید شد و این اوضاع در تشدید مبانی وی کمال مساعدت را نمود، زیرا مردم در این موقع چنانکه گفتیم در مدح (علی) و سایر ائمه، و مذمت و طعن بر بنی امیه بطوری مستعد بوده‌اند که چیزی را در این قسمت فروگذار نمی‌کردند، و برای انجام منظورشان پیوسته با نهایت جدیت در پیرامون کوچکترین وسائلی می‌گشتند، با این حال خیلی بعید بنظر می‌آید که از قضیه (رجعت) که در زمان خود علی بن ابی طالب از طرف (غلات) منتشر شده و سرتاسرش متضمن سلطنت و سیادت آل علی، و مذمت و مغلوبیت بنی امیه بود، صرف نظر نموده مورد استفاده خود قرار نداده باشند.

حاصل اینکه وقتی تاریخ دوره اموی و عباسیین مخصوصاً تاریخ پیدایش شعوبیه و وضعیت ایرانیان آن عصر را دقیقانه از تحت نظر بگذرانیم بطور روشن معلوم می‌شود، موضوع (رجعت) که شالوده اش در زمان علی از طرف غلات ریخته شده بود، در آن عصر چون خیلی طرفدار پیدا کرده بود، در استحکام مبانی وی اقدامات شایانی بعمل آمده و پیرایه‌های مخصوصی بوی بسته شده است، گذشته از این موضوع متضمن قضایائی است که بطور کلی موافق با عاطفه است، و توده بشر هم عموماً (مگر اشخاص کمی که در تحت حکومت عقل قرار گرفته‌اند) تسلیم منطق عاطفه هستند، و از طرفی یک همچو حب و بغض مخصوصی هم راجع به آل علی و بنی امیه در بین بوده است، البته اینها همه قبول و بلکه تثبیت و تأیید این قضیه را کاملاً ایجاب می‌کند.

۳- اختلاط مسلمین با اجانب و ورود فلسفه در اسلام

از جمله موجبات جعل حدیث، یا امتزاج خرافات با مقررات اسلام بصورت حدیث، اختلاط مسلمین با ملل مجاور خود مانند یهود و نصاری و هندی و..... بود پس از آنکه این طوائف مختلف در تعقیب فتوحات اسلامی وارد در اسلام شدند و یا در تحت حمایت اسلام قرار گرفتند، مسلمین قهراً با اینان بنای خلطه و آمیزش را گذاردند، و در نتیجه قسمتی از عقائد و عادات و رسومشانرا بالطبع در اثر معاشرت از آنان اتخاذ نمودند، آنها هم مخصوصاً یهود و نصاری خرافات چندی بوسائل گوناگون مخصوصاً بوسیله حدیث، برسم ارمغان تقدیم مسلمین کردند، چون اینان پس از ورود در اسلام، مخصوصاً یهودیهای یمن، عده‌ای جزو صحابه و تابعین و بعضی در عداد قراء و محدثین، و بالاخره چون مورد وثوق مسلمین بوده‌اند، لهذا مسلمین سوقاتیهایی یعنی مقالاتشان را که بصورت حدیث در آمده بود، به خوبی پذیرفتند! از آنجمله: احادیث راجع بتفسیر

قصص قرآن، و آیات راجع باسرار کون و خلقت است، که اعراب چون اکثریتشان را امی و بیسواد تشکیل داده بود، و از طرفی چون نسبت بفهم قرآن، بالاخص نسبت بحل آیات مربوط باسرار کون و خلقت، و قصص انبیاء اشتیاق مفرطی داشته‌اند، لذا در این باره باهل کتاب آنانیکه معتنق باسلام شده، و جزو محدثین و قراء بوده‌اند، از قبیل (کعب بن مانع) معروف به کعب الاحبار، و (وهب بن منبه) و (عبد الله بن سلام) و مانندشان مراجعه کرده، اینان هم عین آن خرافات و افسانه‌هاییکه راجع به کیفیت خلقت، و قصص انبیاء در تورات خوانده بودند، بعنوان تفسیر این آیات بدماغشان تحمیل کردند، که متأسفانه بعضی از مفسرین ما هم در این قبیل احادیث از نظر اینکه راجع باحکام واجب و حرام نبود، بهیچ وجه اعمال نظر نکرده، در مسطوراتشان بعنوان حدیث متعرض شده، و بالاخره تفاسیر را مملو ازین خرافات و اسرائیلیات نمودند^(۱)، مانند قصه آدم و حوا با آن تفصیلش از قبیل: وقوع بهشت در فلان محل، و وقوع شجره منهیه در وسطش، و خوردن ملائکه میوه آن را برای خلود در بهشت، و رفتن شیطان در جوف مار: ماریکه دارای دست و پا و فلان هیئت بوده^(۲)، و قصه هاروت و ماروت، و دیگر افسانه‌هاییکه در ذیل قصص انبیاء مانند قصه عیسی و مریم و هابیل و قابیل و زکریا و یحیی که در تفاسیر بعنوان حدیث ذکر شده همه از اسرائیلیات، و متخذ از تورات انجیل است مخصوصاً طبری در تفسیرش اغلب این قصه‌ها، بخصوص قصه آدم و حوا و عیسی و مریم را که مذکور در تورات و انجیل است، از (اسباط) و (سدی) و (ابن جریج) و (وهب بن منبه) که اصلاً ایرانی، و بعد یهودی، و بالاخره از محدثین اسلام بوده‌است نقل می‌کند.

گذشته از این بعضی از آراء و مقالات لاهوتی و فلسفی آنانهم در مسلمین سرایت کرده و تدریجاً مذاهب چندی بنامهای گوناگون در اسلام تشکیل گردیده شد، یعنی پس از فتوحات آنانیکه وارد اسلام شده بودند: از یهودی، نصرانی، مانوی، زردشتی و دهری چون بینشان کسانی بودند که از علمای همین ادیان بوده‌اند، از اینرو پس از ورود در اسلام همان تعالیم دین سابقشانرا مورد مطالعه قرار داده، و بهر وسیله‌ای بود به قسمتی از آنها، تا آنجا که می‌توانستند لباس اسلام پوشانده و منتشر نمودند، و از این راه لطمه بزرگی بوحدت ملی مسلمین وارد آورده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تأسیس گردیده شد، مثلاً (احمد بن حائط) سر سلسله طائفه (حائطیه) آنچه که درباره تناسخ و در پیرامون حضرت مسیح قائل بوده کاملاً شبیه‌است بآنچه که (براهمه) در تناسخ و نصاری در اطراف «مسیح» می‌گفتند^(۳).

۱- مقدمه ابن خلدون: ص ۴۴۰.

۲- تفسیر طبری: ج ۱ ص ۱۸۶.

۳- ضحی الإسلام: ج ۳ ص ۷.

(اینچنین وقتیکه مسلمین در دوره خلفای عباسی، مخصوصاً در عصر (مأمون) بترجمه کتابهای علمی و فلسفی یونانی، ایرانی هندی و... پرداخته و بآراء و مقالاتشان آگاهی یافتند، همه آنها را رسماً مورد مباحثه قرار داده بطوریکه در اینموقع علمی بنام (علم کلام) تأسیس کردند، و مذهب (اعتزال) که در اواخر قرن اول پیدا شده بود در اینموقع کاملاً قوت گرفته و رونقی بسزا پیدا کرد، یعنی معتزله برای تایید مذهبشان کاملاً بهمین علوم استقبال کرده و همواره از آن استعانت می جستند و پایه مذهب خود را چنانکه باید محکم نمودند، مخصوصاً وقتیکه (مأمون) رسماً اظهار اعتزال نمود و در مقام حمایت از آن برآمد قدرت معتزله و رونق مذهب اعتزال بحد کمال رسیده بطوریکه پاره از مقالاتشان را مانند مسئله (حدوث و مخلوق بودن قرآن) که پس از آن از ترس فقها جرأت نداشتند اظهار بکنند، در اینموقع آشکارا اظهار می کردند^(۱).

و در همین عصر بود که (معتزله) به سیزده فرقه و (خوارج) به بیست شعبه و (شیعه) به سی فرقه و (مرجئه) به هفت فرقه، منقسم شده^(۲)، و هر یک خود را حامی اسلام و طرفدار قرآن دانسته و دیگری را مرتد می خواندند! آیات قرآن و احادیث را همواره تطبیق با مقالاتشان نموده و گاهی هم احادیثی برای اثبات آنها ساخته و منتشر می کردند! با اینکه در صدر اسلام هیچ یک از این عناوین در بین نبوده است و بقول مرحوم صدوق علیه الرحمه در بین اصحاب پیغمبر، نه (قدری) و (مرجئه) دیده می شد، و نه (حروری) و (معتزله) و نه اصحاب رأی^(۳)، از اینجا می فهمیم حدیث هائیکه درباره حقیقت مراتب نفس و ارباب انواع و دیگر مطالب فلسفی بنام پیغمبر اکرم و علی امیر المؤمنین، در بین است و حتماً بهر یک از آنها در کتب فلسفی و عرفانی بر خورده اید، همه در همین عصر ساخته شده است، زیرا پیش از حضرت رضا چون فلسفه رسماً وارد اسلام نشده بود، توده مسلمین با اصلاحات و مطالب فلسفی اصلاً آشنائی نداشتند تا اینکه پیغمبر اکرم و علی امیر المؤمنین مطالب فلسفی را که منشأ هیچگونه فائده دینی و دنیوی نبوده برایشان بیان بکنند، حاصل اینکه احادیث منسوب به پیغمبر اکرم و ائمه پیش از حضرت رضا در صورتیکه متضمن مطالب و اصطلاحات فلسفی باشد، همه ساختگی و از مجعولات دوره عباسی است.

خلاصه در اثر آمیزش و معاشرت مسلمین با ملل اجنبی و ترجمه کتب علمی و فلسفی آنان بسیاری از مقالات فلسفی و مطالب لاهوتی کنیسه و خرافات یهود و... وارد اسلام شده، و در نتیجه

۱- تاریخ التمدن الإسلامی، ج ۳ ص ۱۳۹-۱۴۰.

۲- ضحی الإسلام، ج ۳ ص ۳۴۸.

۳- خصال، تألیف صدوق.

اختلاف شایانی در بین مسلمین ایجاد نموده و فرقه‌های بیشماری که شرحش از عهده این کتاب بیرون است، در اسلام تاسیس نمود، اینک قسمتی از آنها را بطور اختصار یادآوری خواهم کرد:

۱- تناسخ ارواح

ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی در کتاب خود که آن را (ماللهند من مقوله مقبولة: فی العقل أو مردولة) نامیده می‌گوید: «چنانکه شهادت اخلاص شعار ایمان مسلمین، و تثلیث علامه نصرانیت و اسباب نشانه یهودیت است، این چنین تناسخ ارواح از علائم مذهب هندیه است، بطوریکه اگر کسی معتقد بآن نباشد، از آنان نخواهد بود»^(۱).

در بین فلاسفه یونان پیش از همه فیثاغورث و بعد امبدکلیس، و افلاطون قائل به تناسخ بودند، بطوریکه مؤرخین فلسفه یونانی می‌نویسند: اینان این نظریه را اصلاً از فلسفه هند گرفته بودند^(۲)، چنانکه مذهب (مانوی) هم بطوریکه بیرونی می‌نویسد این عقیده را از هند گرفته بود یعنی (مانی) و قتیکه از ایران تبعید شده وارد خاک هند گردید این مسئله را از آنجا منتقل بمذهباش کرده بود^(۳). در هر حال این مسئله در اسلام بی سابقه بود، تا اینکه عبد الله بن سبأ یهودی که عقایدش را مبسوطاً ذکر کردم این مسئله و قرین وی (رجعت) را در زمان خلافت علی امیر المؤمنین منتشر نموده، فرقه‌ای بنام (سبائیة) تشکیل شد و بعد طائفه (نصیریة) و (عوام دروز) همین موضوع را تعقیب کرده اساس مذهب خود قرار دادند، چه می‌گویند «هرکسیکه به علی بن ابیطالب ایمان نیاورد روحش به جسم سگ یا شتر یا خر خواهد منتقل شد، ولی آنانیکه گناه کارند بصورت یهود یا نصاری یا (سنی) در دنیا عود می‌کنند»^(۴) و بعد از اینها احمد بن حانط سر سلسله طائفه (حانطیه) و شاگردش احمد بن نانوس و ابی مسلم خراسانی رئیس طایفه (مسلمیه)، و (قرامطه) و محمد بن زکریای رازی قائل باین مسئله شده و پایه مذهب خود قرار دادند، می‌گویند ارواح پس از مفارقت از اجساد خود بجسدهای دیگری (اگر چه از نوع آن اجساد اولیه نباشد) منتقل خواهند شد، نهایت آنکه روح مردمان بد عمل و زیانکار بجسد بهائم منتقل می‌شود» بنا بر این کلیه احادیث و خطبیکه مشعر بر تناسخ است همه از مجعولات همین طوائف خواهد بود.

۱- ما للهند من مقوله: ص ۲۴.

۲- ضحی الإسلام: ج ۱ ص ۲۳۹.

۳- ما للهند من مقوله: ص ۳۲.

۴- ضحی الإسلام: ج ۱ ص ۲۴۱.

۲- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم

بطوریکه فون کریمر می‌نویسد این مسئله از مباحث متنازع فیه کنایس نصرانی بود، و در بین اینان آباء کنیسه یونان آن را منکر بودند یعنی قائل به ابدیت و خلود عذاب نار نبودند^(۱)، و از قرآن هم صریحاً استفاده می‌شود که این موضوع از مقالات اهل کتاب بوده است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۱۴﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۵﴾﴾ [آل عمران: ۲۳-۲۴]. حاصل اینکه در صدر اسلام مباحثه در اطراف این مسئله از نظر اینکه مستفاد از نصوص قرآن و از مسلمت عقیده مسلمین بود، ابدا معمول نبود تا اینکه جهنم بن صفوان رئیس طایفه (جهمیه)، و ابو هذیل علاف این مسئله را مورد بحث قرار داده و عاقبت انکار کردند، زیرا جهنم بن صفوان می‌گوید: «بهشت و دوزخ فانی می‌شود و بهشتی و دوزخی نیز فانی خواهند شد»^(۲) متأسفانه این فکر ببعضی از عرفای اسلام نیز سرایت کرده، این موضوع را از لحاظ اینکه صدورش از مبدء خیر محض تنافی دارد رسماً انکار کرده اند!!! و آنچه آیاتی را که صریح در این معنی بود تأویل نموده و ضمناً احادیثی هم طبق مراسم جعل شد.

۳- مسئله قدم و حدوث کلام الله

- یعنی: کلام الله مخلوق و حادث است یا قدیم و غیر مخلوق؟

این مسئله که قسمتی از کتب کلامیه را اشغال نموده و بلکه از عوامل مهم پیدایش علم کلام بوده است با مراجعه بتاریخ معلوم می‌گردد که این فکر بهیچ وجه در اسلام سابقه نداشت، بلکه از مباحث لاهوتی علمای یهود بود، چنانکه ابن اثیر در طی ذکر عقاید (احمد بن ابی دؤاد) معتزلی می‌گوید: «احمد قائل به خلق قرآن بود، و این عقیده را از (بشر مریسی)^(۳) و او از (جهنم بن صفوان) و ایشان از (جعد بن درهم) و او از (ابان بن سمعان) و او از (طالوت) و ایشان از دانی خود (لبید بن اعصم یهودی) گرفته بود، لبید از کسانی بود که قائل به خلق تورات بود، و خواهر زاده اش طالوت در این خصوص کتابی تألیف کرده بود»^(۴). خلاصه این مسئله که از مسائل مهمه علم کلام

۱- فصل ابن حزم: ج ۴ ص ۷۴.

۲- فصل ابن حزم ج ۴ ص ۷۴.

۳- ابن شخص اصلاً یهودی و بعد از متکلمین اسلامی بود، ضحی الإسلام، ج ۱ ص ۳۳۷.

۴- کامل ابن اثیر: ج ۷ ص ۲۶.

و جزو عقاید فرق معتزله است از جمله اسرائیلیات و سوقاتی های یهود است.

۴- مسئله قدر: (جبر و تفویض) و بحث در صفات الله

کسانیکه از تاریخ کنیسه مختصری اطلاع دارند بخوبی می دانند که اینها همه از مسائل علم لاهوت کنیسه، و مباحثی بود که کشیشهای نصرانی چون بیکار و عضو زائد اجتماع بودند از سالهای متمادی در کنیسه در اطرافش داد و قال کرده، و بالاخره در پیرامونش معطل و سرگران بوده‌اند، حتی بعضی از دانشمندان غرب، پس از اینکه فهمیدند در اسلام هم فرقه‌ای بنام معتزله این مسائل را مورد مذاکره قرار داده‌اند، بطور یقین حکم کردند که این فرقه ناشی و متولد از نصرانیت شده‌است چه برای العین دیده بودند که اینها از مسائل متنازع فیه کنیسه بود، و از طرفی می دانستند که در صدر اسلام بهیچ وجه مذاکره در اطراف اینگونه مباحث معمول نبود، از آنجمله «فون کریمر» است می گوید پس از اینکه مسلمین شام را فتح کردند، و با نصارای آنجا مخلوط و محشور شدند این مسائل را از آنان اخذ نموده و تدریجاً فرقه معتزله تشکیل گردید^(۱)، اینان علاوه بر اینکه آیات قرآن را منطبق با اراء و مقالاتشان می کردند، احادیث بسیاری نیز جعل کردند، مخصوصاً در قسمت جبر و تفویض آنقدر حدیث ساخته شده که ذکر همه آنها باعث اطاله کلام است.

۵- بحث در کیفیت معراج

این موضوع که در تفرقه مسلمین کمک شایانی کرده و در عین حال وسیله اظهار فضل عده‌ای از متفلسفین، و سرمایه دکان جمعی دیگر گردیده‌است، متأسفانه اینهم از صادرات دکان خرافات تثلیث: «کنیسه» می باشد! شما خواننده محترم البته قصه کشیش‌های مسجد «ایا صوفیه» را که اصلاً کنیسه بوده‌است شنیده‌اید، موقعیکه سلطان محمد فاتح شهر قسطنطنیه «استانبول» را محاصره کرده بود در همان موقع کشیش‌های راحت طلب بی خبر از همه جا در آن کنیسه راجع به کیفیت عروج عیسی به آسمان مشغول نزاع و جدال بودند که آیا عیسی بآسمان عجزی با آسمان عروج نموده بود و یا با پیکر مثالی، ولی بی خبر از اینکه مسلمین تاپشت دروازه پایتخت مملکت شان را تصرف نموده و عنقریب است که همین کنیسه و جایگاه تثلیث را مبدل به مسجد و محل توحید نمایند!

در هر حال هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد که مسلمین در صدر اسلام این قضیه را مورد بحث قرار داده باشند، بلکه آنچه که در این باره از قرآن استفاده می‌کردند، و پیغمبر اکرم ﷺ بآنان خبر داده

بود بقبول تلقی کرده معتقد بودند تا اینکه چندی بعد از آن جمعی این مسئله و مانند وی را که منشأ هیچگونه فائده دینی و دنیوی نبوده در دست گرفته، با پیرایه‌های مخصوصی مورد مباحثه و موضوع خطابه خود قرار دادند!

اصلاً می‌خواهم بگویم ما را چه رسد که در چنین قضیه‌ای که از مزایای شخص پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده است مداخله نمائیم؟ چگونه می‌توان تصور کرد که ما بتوانیم بخصوصیات و کیفیت این قضیه که از حالات شخصیه و اتفاقیه آنحضرت است مطلع شویم؟ کسیکه در دوره عمرش ابتدا وارد مرحله عشق نشده، و بی‌خبر از مزایای عشق و عاشقی است، آیا می‌تواند از خصوصیات شب و وصل عاشقی هر چند هم برای او شرح داده شود واقف گردد؟

بر ماست که این قضیه را آنطوریکه قرآن گواهی می‌دهد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز بما خبر داده است معتقد شویم، غیر از این از حدود و ظایف ما خارج است. در این موضوع نیز احادیث چندی که قسمتی از آنها شعر بر تشبیه و تجسم است ساخته شده و در کتب اخبار ما دیده می‌شود.

خلاصه این مسائل که اساس و پایه علم کلام را تشکیل داده‌است، با مراجعه بتاریخ اسلام و کنیسه بخوبی دانسته می‌شود که در اسلام مباحثه در اطراف اینها بهیچ وجه سابقه نداشت، بلکه همه از مباحث لاهوتی کنیسه بود که پس از فتوحات اسلامی بطوریکه گفتیم تدریجاً در بین مسلمین اشاعه پیدا کرده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تشکیل داده!

گذشته از اینکه بحث در پیرامون این مسائل لطمه بزرگی بوحدت ملی واجتماعی مسلمین وارد آورده و منشأ تفرق آنان شده‌است، متأسفانه از دیر زمانی افکار مفکرین اسلام را: آنانیکه می‌بایست پیوسته مشغول اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی جامعه اسلام باشند، مشغول نموده و وجودشانرا رسماً معطل و بی‌فائده گذارده‌است!

بعقیده نگارنده مهمترین عامل مؤثر در انحطاط عالم اسلامی و قویترین چیزیکه ما را از قافله ترقی عقب انداخته‌است، همین است که بسیاری از دانشمندان در عوض اینکه در راه نشر حقایق اسلامی اندکی بذل مساعی نموده و متوجه اصلاح مفاسد اجتماعی و اخلاقی جامعه باشند، عمرشانرا در پیرامون اینگونه مسائل بیهوده صرف نموده و بالاخره خود و عالمی را بدبخت نموده اند!!

۶- رجعت

بطوریکه شهرستانی می نویسد رجعت از عقاید دیرینه یهود است:

منشاء این عقیده در آنان، حدیث معروف غدیر و مخصوصاً قضیه هارون بود؛ بعد از آنکه هارون در بیابان وفات کرد، یهود متفقاً گفتند که موسی از روی حسد او را کشته است، و چون نسبت به هارون بیش از موسی متمایل و علاقمند بودند، در نتیجه همین علاقمندی قائل بر رجعت وی شده، همواره منتظرش بودند!^(۱) ولی این مسأله در اسلام اصلاً اسمی از آن در بین نبود و بلکه چنانکه عنقریب معلوم خواهد شد تقریباً مخالف با نصوص قرآن است؛ تا اینکه عبد الله بن سبای یهودی این قضیه را بطوریکه مکرر گفتیم در اسلام منتشر نموده، سپس پایه و اساس مذهب فرقه (سبائیه) و دیگر فرق غلات که قسمتی را در پیش گفتیم قرار گرفت، اخبار زیادی هم در این قسمت جعل و منتشر شد که ان شاء الله در مبحث رجعت خواهیم بیان کرد.

این مسأله گذشته از اینکه چرخ مذهب سازی را رسماً بکار انداخته، و مسبب تشکیل فرق بابی، بهائی و ازلی شده و آنهمه مسلمان بیچاره را در وادی گمراهی و بدبختی گرفتار نموده است، لطمه بزرگی هم به ارکان تشیع وارد آورده است، و این مذهب را با آن مبانی متقنه و اساس محکم که مخصوص آنست مورد حملات شدید سایر طوائف اسلام و غیره قرار داده، و در عین حال آن را به یک مذهب موهوم و بی اصلی معرفی نموده است، چنانکه جمعی از علماء و نویسندگان سنت و جماعت از متقدمین مانند، شیخ الإسلام ابن تیمیه، و از معاصرین مانند سید رشید رضا صاحب (المنار) و شکیب ارسلان و نویسندگان ضحی الاسلام و فجر الاسلام، حتی عده‌ای از دانشمندان غرب مانند رنان فرانسوی، و ستودارد آمریکائی، بمناسبت همین موضوع و دیگر مقالاتیکه فرقه‌های (غلات) از شیعه اصلاً از یهود گرفته بودند، شیعه را بطور کلی یک حزب سیاسی و منشعب از یهود می دانند، و صریحاً در مؤلفاتشان نوشته‌اند که یهودی‌ها برای تخریب اسلام بصورت شیعه بروز کرده، و از طرفی هم عجم‌ها از لحاظ دشمنی با عرب او را تأیید نموده و بالاخره مذهب کنونی (شیعه) را تشکیل دادند!

۷- مسأله تشبیه:

یعنی تشبیه خالق بخلق که بانفاق تمام علمای ملل و نحل از ممیزات ملت یهود است، چنانکه تثلیث و تشبیه خلق بخالق نیز از مشخصات پیروان مسیح می باشد، منشاء اشتباه یهود در این موضوع بطوریکه شهرستانی می نویسد، همان توراتی است که در دست دارند، زیرا الفاظ داله بر

تشبیه از قبیل نزول خدا در کوه طور سیناء و گریه کردن بر طوفان نوح و اینگونه افسانه‌ها..... در تورات زیاد ذکر شده است^(۱) که متأسفانه یهودیان همه آنها را وارد اسلام کرده و بالنتیجه از مبانی مهمه عقاید فرق شده است، زیرا اگر عقاید اینان را در کتب ملل و نحل مطالعه نمایند می‌بینند که قسمت عمده مقالاتشان دائر مدار همین مسأله است، چنانکه در پیش از شهرستانی نقل کردیم که تمام عقاید جمیع فرقه‌های غلاة بر چهار چیز دور می‌زند که از آن جمله تشبیه است.

گذشته ازین این موضوع هم در تفرقه جمعیت مسلمین بنوبه خود همراهی زیاد نموده و فرقه بنام (مشبهه) و (مجسمه) در اسلام، تشکیل نمود؛ مشبهه بفرقه‌های چندی که از آن جمله (هشامیه) و (حشویه) می‌باشند تقسیم می‌شوند، شرح عقاید همه آنان از موضوع بحث ما خارجست، خلاصه اینان بطور عموم خداوند را بتمام معنی تشبیه بانسان می‌کنند حتی برای او حواس خمس و دست و پا و چشم و بینی و..... قائل شده‌اند، علاوه بر اینکه آیات قرآن را طبق مقالاتشان تفسیر می‌کنند احادیث بسیاری هم در این قسمت به پیغمبر اکرم و ائمه نسبت می‌دهند از قبیل:

«لقینی ربی؛ فصافحنی، و کافحنی، و وضع یدہ بین کتفی حتی وجدت برد أنامله»^(۲)

«عن النبی: ینادی الله تعالی یوم القیامة بصوت یسمعه الأولون والآخرین»^(۳).

«عن ابن عباس رأیت ربی فی صورة شاب أمرد»^(۴) «إذا أراد الله أن ینزل إلى السماء الدنيا

نزل عن عرشه بذاته»^(۵) «فی الذیل: رأیت ربی بَمِنَى یوم النَّفَر علی جمل أورق علیہ جبة صوف

أمام الناس»^(۶). در کتب اخبار ما نیز مخصوصاً در مجلدات بحار احادیث متضمنه بر تشبیه زیاد دیده می‌شود.

۱- ملل و نحل شهرستانی: ص ۱۰۲.

۲- ملل و نحل شهرستانی ص ۴۸ یعنی پیغمبر ﷺ می‌گوید پروردگار من مرا ملاقات نموده و با من مصافحه کرد، و روبرو شد، و دستش را دین شانه ام گذارده بطوریکه سردی انگشتهایش را احساس می‌کردم.

۳- ملل و نحل شهرستانی ص ۴۹ یعنی پیغمبر ﷺ می‌گوید: خداوند در روز قیامت با یک صوتی ندا می‌کند که همه آن را می‌شنوند.

۴- تذکرة الموضوعات ص ۱۲ یعنی پیغمبر ﷺ می‌گوید پروردگارم را در صورت جوانی دیدم که امرد بود موی صورتش نروئیده بود.

۵- تذکرة ص ۱۳ یعنی خداوند وقتیکه بخواهد باسماں دنیا نزول بکند از عرشش مفارقت خواهد کرد.

۶- تذکرة الموضوعات: ص ۱۳ یعنی در روز (نفر) در (منی) خداوند را دیدم که بر شتری خاکستری رنگ سوار بوده و جبه پشمینی هم بر دوشش بود!

معلوم می‌شود این آقایان مشبهه و مجسمه هم در قسمت رجعت وارد بوده‌اند، زیرا بعضی از احادیث آن که می‌گویند در تعقب جنگ شیطان با حضرت امیر جبار [خداوند] در زمین نزول می‌کند و..... که ان شاء الله عین آنها را خواهیم ذکر کرد، صریحاً مشعر بر تشبیه است!

۸- تحریف کتاب الله

بطوریکه علمای ملل و نحل می‌نویسند: از جمله مزایای ملت یهود تحریف کتاب خدا - تورات بود، اینان برای حفظ مصالح خود چیزهایی از تورات کم کرده و یا مطالبی به وی افزوده تا اینکه تورات کنونی را تشکیل دادند^(۱)، قرآن هم در چند جا همین عمل زشت یهود را اجمالاً بما خبر می‌دهد ﴿...وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ [البقرة: ۷۵]، ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا...﴾ [النساء: ۴۶]، ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا...﴾ [المائدة: ۱۳]، ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهَا...﴾ [المائدة: ۴۱].

این عمل که بتصریح قرآن و باتفاق علمای ملل و نحل از مزایای ملت یهود بود، متأسفانه در مسلمین هم سرایت کرده یعنی فرقه (غلات) آن را تعقیب نموده و بنوبه خود جنایت بزرگی بعالم اسلام وارد آورده است!

نهایت آنکه یهود در این باره موفقیت حاصل کرده، و آنچه را که می‌خواستند از تورات کم کنند و یا به وی بیفزایند، انجام داده و بالاخره (تورات) فعلی را تنظیم کردند! ولی (قرآن) چون خداوند حفظ و نگهبانی آن را رسماً در عهده گرفته، و محفوظ از هر گونه تغییرات می‌باشد، از اینرو آیات ساختگی (غلات) هنوز هم در میان یک مشت کتاب غبار آلوده جای گرفته و صفحات زیبای قرآن کریم را لکه‌دار نکرده است.

در هر حال فرقه‌های غلات که تمام مقالاتشان از سرچشمه خرافات یهود آب می‌خورد، و در حقیقت ننگ عالم اسلامی بوده و می‌باشد، همین عمل یهود را تعقیب کرده و آن را از عوامل مهمه نشر مقالات بچه گانه‌شان قرار داده بودند! یعنی: عقایدشانرا در قالب الفاظی ریخته و باسم آیه قرآن و یا بعنوان اینکه سوره مخصوصی هست منتشر می‌کردند واحادیثی نیز مشعر بر اینکه آن جمله و یا

۱- ملل و نحل شهرستانی ص ۱۰۲ و فصل ابن حزم ج ۱ ص ۱۶۰.

آن سوره از قرآن بوده است جعل نموده به پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام نسبت می‌دادند؛ فرقه‌های (خطابیه) - چنانکه در پیش گفتیم - که اسامی تمام عبادات و محرمات را باسامی اشخاص تاویل نموده، ووطی محارم را هم جائز می‌دانستند همه این مقالاتشان مبتنی بر این بود که جمله (بابی الخطاب) را در ذیل آیه: (و یخفف عنکم العذاب) افزوده و احادیث چندی هم برای اثباتش جعل کرده بودند! اینچنین سایر فرق (غلات) کلماتیکه متضمن فضائل علی امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام و دیگر مقالاتشان بوده، بعنوان قرآن تنظیم نموده احادیث نیز برای اثبات آنها جعل و منتشر کردند، که متأسفانه بعضی از محدثین ما نیز جمود بهمان احادیث ساختگی نموده و بدون اینکه در آنها قدری دقت و کنجکاوای کرده باشند در کتابهای خود نوشتند! ایکاش بهمین اندازه اکتفا نموده، دیگر همه آنها را در یک کتابی علیحده جمع آوری نمی‌کردند!

آری برای اثبات تحریف کتاب خدا، کتابی از خود بیادگار گذاردند، و از این راه کمک شایانی بدشمنان اسلام، مخصوصاً به کارکنان کنیسه نموده حربه بزرگی بدستشان دادند! که در تعقیبش جمعی از بیخردان عصر ما هم کورکورانه همان حربه را در دست گرفته، ندانسته پیکر اسلام را جریحه دار می‌کنند!!.

در بدو نظر بنظر می‌رسد که اینان در قرآن به آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ بر خورد نکرده اند! ولی وقتیکه قدری دقیق می‌شویم، می‌بینیم علت این است که این طرفداران قرآن (!) اساساً قرآن را یک کتاب آسمانی عملی تشخیص نداده‌اند، جز آنکه برای کفاره گناهانشان طوطی وار آن را قرائت کنند، و یا آن را رونق مجالس فاتحه و سلاح جن زده و وسیله گدائی قرار دهند، هیچ موقعیتی برایش قائل نبوده و نیستند! و اصلاً آن را مانند منتر هندی خارج از حدود ادراک خود دانسته و فهمش را احاله بوجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نموده‌اند، البته با چنین اوضاعی بایستی آن را فدای هر خبر بی‌اصل و مجعولی بکنند!!.

باری موضوع اثبات عدم تحریف کتاب بی‌اندازه مهم و در حقیقت از مسائل حیاتی جامعه اسلامی است، از آن مسائلی است که باید در اطرافش کتابهای چندی نوشت، و خطابه‌های زیادی خواند، و بالاخره هر طوری هست باید بعالم فهماند که دین اسلام از این بدنامی جداً منزّه و کتاب رسمی اسلام از این تهمت مبرا است.

ما خیلی متأسفیم که وضعیت این کتاب مختصر بما اجازه نمی‌دهد که این موضوع را رسماً مورد بحث قرار داده و مشروحاً در اطرافش چیزهائی بنویسیم، ولی برای این که بکلی شما را در این

باره بی اطلاع نگذاریم، آراء و نظریات علمای بزرگ اسلام را - بطور اختصار - از نظر شما می‌گذاریم:

مرحوم صدوق در کتاب «اعتقادات» می‌گوید: «اعتقاد ما این است قرآنیکه خداوند برای پیغمبرش نازل کرده، همین است که فعلاً در دست ما هست، و بیشتر از این نبوده‌است، کسانیکه بما نسبت می‌دهند که ما می‌گوئیم قرآن بیش از این بوده و چیزهائی از آن کم شده‌است، دروغ می‌گویند، ما هیچ وقت قائل باین مقاله نبوده و نیستیم»^(۱).

مرحوم شیخ طبرسی در کتاب «مجمع البیان» می‌گوید: «چند نفری از امامیه و جماعتی از طائفه (حشویه) نقل کرده‌اند که در قرآن تغییری رخ داده و چیزهائی از آن کم شده‌است؛ ولی مذهب اصحاب ما (امامیه) این است که در قرآن هیچگونه تغییری پیدا نشده‌است؛ نه چیزی بوی افزوده شده و نه کلمه‌ای از آن حذف گردیده‌است، چنانکه مرحوم علم الهدی سید مترضی در جواب (مسائل الطرابلسیات) در این باره چنانکه باید بیاناتی بس مفید نموده می‌گوید: علم ما بصحت نقل قرآن همان طور است که نسبت به شهرها و حوادث و وقایع بزرگ و کتابهای مشهور و دیوانهای شعرای عرب داریم، زیرا برای نقل و حفظ قرآن دواعی بیشماری در بین بوده و در این باره عنایت فوق العاده‌ای بخرج می‌دادند، بطوریکه دواعی بر نقل و حفظ چیزهای نامبرده هم باین حد نرسیده بود؛ زیرا معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعیه و مدرک احکام دینی می‌باشد، و علمای اسلام در حفظ و حمایت آن بجائی رسیده بودند که حتی هر آنچه که از قرآن: از اعراب قرائت و حروف و آیاتش مورد اختلاف می‌شد می‌فهمیدند، با چنین عنایت فوق العاده و اهتمام مخصوصی که درباره آن بخرج می‌دادند، چگونه می‌شود که در آن اندک تغییری رخ داده و یا چیزی از آن کم شده باشد؟

و باز می‌گوید: علم بتفصیل قرآن و ابعاض آن، در صحت نقلش، مانند علم به جمله و مجموع آن است؛ آنانیکه نسبت به کتاب (سیویه) و (مزنی) عنایت دارند بطور بداهت می‌بینیم، همانطوریکه نسبت به جمله و مجموع آنها علم دارند، نسبت بتفصیل آنها نیز واقفند، بطوریکه اگر کسی یک فصلی از (نحو) بر کتاب سیویه بیفزاید البته آن را از فصول آن کتاب تمیز داده و می‌فهمند که بوی ملحق شده و از اصل کتاب نبوده‌است، با اینکه این کتابها نسبت بقرآن چندان مورد اهتمام نبوده‌است، و آنطوریکه مسلمین در نقل و ضبط قرآن عنایت داشتند، ادباً نسبت باین کتابها نداشته‌اند.

وباز می‌گوید: «قرآن در عهد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تمام جزواتش جمع آوری شده و صورت یک کتاب مؤلفی یعنی همینطوریکه، فعلاً در دست ماهست، درآمده بود زیرا تمام آن را در آن موقع درس خوانده و حفظ می‌کردند، حتی جمعی از اصحاب که آن را حفظ کرده بودند، از اینرو در بین سایرین یک مزیتی پیدا کرده بطوریکه مردم آنانرا رسماً بهمین عنوان می‌شناختند، بعلاوه آن را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه می‌داشتند و در پیشگاه مقدسش تلاوت می‌کردند، و جمعی مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب چندین دفعه آن را در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله ختم کرده یعنی تماشاً را قرائت کرده بودند. اینها همه با اندک تأملی بما می‌فهماند، - همینطوریکه فعلاً در دست ما هست - یک مجموعه‌ای بود مرتب؛ بدون اینکه چیزی از آن کم شده و یا اینکه جزواتش پراکنده بوده باشد، طائفه حشویه و چند نفری از امامیه که در این خصوص با ما مخالف هستند، چون مخالفتشان مستند به عقیده بعضی از خباریین است که اعتماد باخبار ضعیفه نموده و قائل بتحریف شده بودند، از اینرو به مخالفت آنان به هیچ وجه نباید اعتنا کرد»^(۱).

بطوریکه فقید معظم مرحوم شیخ جواد بلاغی در کتاب "آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن"

می‌نویسد: شیخ مفید علیه الرحمه در اواخر فصل الخطاب از کتاب مقالات؛ می‌گوید:

«جمعیت بی‌شماری از (امامیه) عقیده‌شان این است که از قرآن چیزی کم نشده‌است؛ نه از کلمه‌اش، و نه از آیه و سوره آن، آنچه که در مصحف علی امیر - المؤمنین حذف شده مطالبی بود که درباره تأویل و تفسیر معانی قرآن در آنجا نوشته شده بود، مربوط باصل قرآن نبوده‌است»^(۲).

شیخ بهائی قدس سره می‌گوید: «در زیاده و نقصان قرآن اختلاف شده، نظریه صحیح این

است که قرآن عظیم از هرگونه تغییری محفوظ مانده‌است؛ بدلیل آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾^(۱) اینکه بین مردم مشهور شده که اسم علی امیر المؤمنین در بعضی جاها حذف شده مانند آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ که جمله «فی علی» از آخرش حذف گردیده‌است، حرفی است بی‌اصل و نزد علما معتبر نیست»^(۳).

مقدس بغدادی در «شرح وافیه» می‌گوید: «بطوریکه بین اصحاب ما معروف است و حتی

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۵.

۲- آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن: ج ۱ ص ۲۵-۲۶.

۳- همان کتاب.

حکایت شده که مورد اجماع علما هست، از قرآن چیزی کم نشده است»^(۱).

شیخ عبد العالی کرکی در این باره رساله مستقلی نوشته، و در آنجا پس از بیان کلمات صدوق، نسبت به احادیثیکه مشعرست از قرآن کلماتی کم شده اعتراض کرده می‌گوید: «هر حدیثیکه مفادش بر خلاف دلیل یعنی: کتاب خدا و سنت متواتره و اجماع باشد، در صورتیکه نشود آن را تأویل نمود، طرحش واجب است، باید حتماً آن را بر کنار انداخت»^(۲).

سید قاضی نور الله در «کتاب مصائب النواصب» می‌گوید: «آنانیکه به (شیعه امامیه) نسبت می‌دهند: که اینان معتقدند که در قرآن تغییراتی پیدا شده است، باید بدانید که جمهور امامیه هیچگاه چنین عقیده‌ای نداشته، و ندارند، مگر چند نفری که گفتارشان ابداً قابل توجه نیست»^(۳).

مرحوم شیخ جعفر کبیر در کتاب «کشف الغطا» می‌گوید: «شکی نیست که قرآن کریم در سایه حفظ و حمایت خداوند متعال از هر گونه تغییری محفوظ مانده است، چنانکه خود قرآن هم صریحاً بهمین معنی گواهی می‌دهد و علمای اسلام نیز در هر زمانی بدین موضوع اجماع کرده‌اند، خلاصه این مسأله در هر زمانی (اجماعی) بوده است»^(۴).

دانشمند معاصر فرید وجدی، در «دائرة المعارف» در تحت عنوان (سلامة القرآن من التحریف) می‌گوید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین نفر را برای کتابت قرآن تعیین فرموده، خود وجود مقدسش و چندین ده نفر نیز آن را حفظ کرده بودند و همه اینان مقید بودند که در صلوات خود آن را تلاوت نمایند؛ و در موارد مقتضیه طبق آیاتش قضاوت کنند، با وجود چنین عنایتی که نسبت بآن در بین بود، چگونه می‌توان تصور کرد که در آن تحریف رخ داده باشد؟ قرآن که مانند سایر کتابهای آسمانی در دست طائفه مخصوصی محترک نبوده که چنین احتمالی درباره‌اش داده شود، بلکه بر خلاف آنها در بین تمام مسلمین منتشر و در دسترس همه بوده است، همه موظف بودند که آن را همواره تلاوت کرده و طبق مقرراتش قضاوت نمایند با این حال چگونه تصور می‌شود که در آن تحریفی پیدا شده و جمهور مسلمین نفهمیده باشند؟ با اینکه آنان عموماً آن را رسماً سرمشق تمام شئون زندگانی و دستور رسمی خود قرار داده بودند، و در تمام قضایای دینی، دنیوی و اجتماعی همواره بآن مراجعه می‌کردند.

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- کشف الغطا: ص ۲۹۹.

آیا می‌توان تصور کرد که در قرآن تحریف و تغییری پدید آمده و خبر آن بما نرسیده باشد؟ با اینکه می‌دانید که اصحاب پیغمبر ﷺ الفاظ حدیث و کوچکترین چیزهای مربوط بدین را در کمال دقت مورد عنایتشان قرار داده و همواره بدانها مفاخره می‌کردند آیا می‌شود که صحابه چنین امر جلیلی را برکنار گذارده و آن را مورد اهتمام مخصوصی خود قرار نداده باشند؟

گذشته از اینها قرآن در عهد حضرت رسول ﷺ و ابی بکر کاملاً جمع آوری شده بود و بسیاری از آنانی که آن را در صحیفه هائی جمع و ضبط کرده بودند همواره آن را در خانه‌هایشان تلاوت می‌کردند، و وقتیکه عثمان اخیراً شروع بجمع کردنش کرده بود تمام (کتابه) و (قراء) در قید حیات بودند، با این حال چگونه می‌شود که در آن تغییری راه پیدا کرده و تحریف شده باشد، و حال آنکه مسلمین درباره احادیث و در تحصیل حدیث راست و طرح حدیثی که سندش در نهایت قوت نبود، بطوری دقیق و مواظب بودند که مانند آن در هیچیک از امم دنیا دیده نشده‌است، در موقع حیات حضرت رسول ﷺ که دروغهائی بر آن حضرت بسته و حدیثهائی بنام شریفش ساخته بودند، حضرت ناگزیر شد که در منبر رسماً بمردم اعلام فرموده که: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» ولی در دوره حیاتش هیچوقت «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا» نفرموده بود زیرا قرآن چون بر خلاف حدیث رسماً مضبوط و مدون بود، این قسمت در او محال بود چنین احتمالی درباره‌اش نمی‌رفت»^(۱).

۴ - تخریب اسلام و ترویج مذاهب باطله

از جمله علل جعل حدیث این بود که جمعی از زنداقه که متظاهر باسلام بودند برای افساد مقررات اسلام و ترویج مذاهب خود یک رشته اوهام و خرافات را به صورت حدیث درآورده منتشر می‌کردند، از آن جمله: عبد الکریم بن ابی العوجا و بیان بن سمعان و محمد بن سعید شامی و غلات از شیعه مانند ابی الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصایغ بودند، ابن ابی العوجا را بمناسبت زنداقه و جعل حدیث در زمان مهدی بن منصور، گردن زدند؛ ابن عدی می‌گوید موقعیکه می‌خواستند او را بکشند، صریحاً اقرار کرده بود: که من چهار هزار حدیث جعل نموده و در آنها حلال را حرام و حرام را حلال کرده‌ام! بیان بن سمعان را نیز از لحاظ زنداقه و جعل حدیث، خالد قسری او را کشته و جسدش را آتش زده بود.

۱- دائرة المعارف قرن بیستم ج ۷ ص ۶۶۷ - ۶۶۸.

عقیلی از حماد بن زید نقل می‌کند که زنادقه چهارده هزار حدیث بنام پیغمبر ﷺ جعل کرده بودند! از عبد الله بن یزید المقری روایت شده که مردی از خوارج وقتیکه از بدعتش برگشته بود می‌گفت: ما هر وقتیکه بهر رأی و عقیده‌ای بر می‌خوردیم، برای آن حدیثی می‌ساختیم^(۱).

تاریخ التمدن الاسلامی از تاریخ ابن خلکان و تحذیر المسلمین نقل می‌کند: در بین جماعتی که حدیث جعل می‌کردند، چهار نفر در این باره خیلی شهرت داشتند: ابن ابی یحیی، در مدینه، واقدی در بغداد، مقاتل بن سلیمان در خراسان، و محمد بن سعید شامی در شام؛ و از آن جمله احمد جویباری و ابن عکاشه کرمانی، ابن تمیم فریانی بودند، سهل بن السری می‌گوید اینان ده هزار حدیث جعل و منتشر کرده بودند^(۲).

۵ - تقرّب به خلفاء و احراز موقعیت در جامعه

از جمله دواعی جعل حدیث این بود که جمعی از مردمان متملق برای تقرّب به خلفاء و اشراف، متشبث بذیل حدیث شده، احادیثی بر طبق میل آنان جعل می‌کردند مانند (غیاث بن ابراهیم) روزی وارد مجلس مهدی بن منصور شد دید یک دسته کبوتر از جاهای دور وارد شدند و از دیدن آنها بشگفت آمده فوراً این حدیث را جعل کرد: «قال رسول الله لا سبق إلا فی خف أو حافر أو نصل أو جناح» مهدی امر کرد که ده هزار درهم بوی بدهند، ولی پس از آنکه غیاث از مجلس بیرون رفت، مهدی گفت در حدیث نبوی کلمه (أو جناح) ندارد، این شخص برای تقرّب بما دروغی بر پیغمبر ﷺ بسته و این کلمه را جعل نموده است، چون از این پیش آمد متأثر شده بود امر کرده که تمام کبوترها را ذبح نمایند، چنانکه در دور عباسی نظر باینکه مردم از لحاظ تأسی بخلفاء بعیش و طرب و لهو و لعب زیاد اشتغال داشتند، بطوریکه ابن خلدون می‌نویسد اخبار بسیاری در خصوص ملاذ و ملاحی از لحاظ تقرّب به خلفاء و اکابر جعل شده بود.

و همچنین گروهی از اشخاص تنبل و نالایق و در عین حال خودخواه و شهرت طلب نظر باینکه نقل حدیث در آن دوره‌ها نشانه فضل بود ازین رو برای کسب اهمیت و احراز موقعیت در جامعه هر یک احادیث چندی ساخته و بمحفوظات خود افزوده نقل می‌نمودند، خلاصه با مراجعه بکتب درایه و تاریخ به خوبی معلوم می‌شود که از بدو انتشار اسلام تا چندی پیش ازین احادیث بسیاری از لحاظ تقرّب بخلفاء و اکابر و بر طبق مقتضیات هر عصری جعل شده و منتشر گردید.

۱- البداية فی علم الداریة: ص ۷۳ - ۷۴ و مقیاس الهدایة: ص ۵۳.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی: ج ۳ ص ۶۷.

۶ - ارتزاق

از جمله موجبات جعل حدیث این بود که عده‌ای جعل حدیث را رسماً وسیله اعاشه و ارتزاق خود قرار داده بودند مانند ابی سعید مدائنی و غیره که رسماً بوسیله جعل حدیث اعاشه می‌کردند، و مانند آن قاضی و واعظی که احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه با او تصادف کرده بودند: احمد بن حنبل و یحیی یک روز داخل مسجد رصافه شدند، دیدند یک نفر قاضی در آنجا نشسته می‌گوید: احمد بن حنبل و یحیی از عبد الرزاق از معمر از قتاده از انس بما خبر داده که پیغمبر فرمود هر کسی اگر بگوید «لا اله الا الله» خداوند در مقابل هر کلمه از آن یک مرغی می‌آفریند که منقارش از طلا و پرش از مرجان خواهد بود و... احمد و یحیی چون این را شنیدند فوری در مقام انکار آن بر آمدند، قاضی گفت مگر: در دنیا جز شما احمد و یحیی وجود ندارند؟!.

۷ - ترغیب و ترهیب

از جمله دواعی جعل حدیث این بود که بعضی از کسانی که منسوب به زهد و تقوی و در عین حال بی‌علم بودند بعبارت واضح، گروهی از مقدسین منزّه از علم و ادراک بگمان اینکه مردم را متوجه بخدا و پیغمبر و قرآن و ائمه و بالاخره بمبادی اسلام بنمایند، یک رشته مطالبی را که بظاهر مشعر بر ترغیب بطاعت، و ترهیب از معصیت و متضمن فضائل سور قرآن و ائمه و دیگر رجال اسلام بود، بصورت حدیث در آورده، بقصد قربت منتشر می‌کردند از آن جمله طایفه کرامیه و بعضی از متصوفه بودند که در خصوص ترغیب و ترهیب جعل حدیث را رسماً جائز می‌دانستند، یحیی بن قطان می‌گوید: «من کسی را ندیدم که پیش از اینانیکه منسوب به زهد و تقوی می‌باشند درباره حدیث دروغ بگویند».

مرحوم شهید ثانی در کتاب (درایه) می‌گوید: «در میان واضعین حدیث آنانیکه ضررشان از همه بیشتر بود کسانی بودند منسوب بزهد و تقوی و در عین حال جاهل، به گمان اینکه قلوب مردم را بوسیله ترغیب و ترهیب بطرف خدا جلب کرده و از اینراه خویشتن را نزدیک برحمت خداوند کرده باشند حدیث جعل می‌کردند، چون اینان ظاهر الصلاح و معروف بزهد و تقوی و در نتیجه مورد وثوق و محل اعتماد مردم بودند لذا تمام موضوعاتشان را بقبول تلقی می‌کردند، این معنی از احوال آنهمه احادیثی که اینان در قسمت وعظ و زهد جعل نموده‌اند، کاملاً ظاهر و هویدا است، و احادیثی نیز در خصوص فضائل ائمه ساختند و در آن احادیث یک سلسله افعال و احوال خارق العاده و کراماتی بائمه نسبت دادند که هیچیک برای پیغمبران اولو العزم هم نخواهد

اتفاق افتاد بطوری که عقل هرکسی قاطع است که همه مجعول و ساختگی است اگر چه کرامات اولیاء فی نفسه ممکن است و همچنین احادیثی نیز راجع بفضائل و خواص سور قرآن جعل نمودند مانند روایت ابی عصمه نوح بن ابی مریم مروزی که درباره فضائل سوره‌های قرآن نقل کرده است، کسی باو گفته بود شما از چه طریقی این حدیث مربوط بفضائل سور قرآن را از عکرمه و از عباس نقل می‌کنید با اینکه اصحاب عکرمه این را روایت نمی‌کنند، در جواب گفته بود: چون دیدم مردم از قرآن اعراض نموده (بفقه) ابی حنیفه و (مغازی) محمد بن اسحق مشغول هستند لذا این احادیث را حسباً لِّله جعل نموده ام تا اینکه مردم متوجه بقرآن شوند. ابی عصمه معروف به (جامع) بود ابو حاتم بن حیان درباره او می‌گفت: این شخص جامع همه چیز بود غیر از مطلب راست».

ابن حیان می‌گوید ابن مهدی می‌گفت: «من به میسره بن عبد ربه گفتم شما این احادیثی که نقل می‌کنید، که هر کسی اگر فلان آیه یا سوره را قرائت نماید ثوابش چنین و نتیجه اش چنانست، از کجا تهیه کرده اید؟ او در جواب گفته بود که همه اینها را من جعل کردم برای اینکه مردم نسبت بقرآن رغبت پیدا کنند. این چنین است حدیثی که بنام (ابی بن کعب) درباره فضائل سوره‌های قرآن معروف است، از مؤمل بن اسمعیل روایت شده که می‌گوید همین حدیث را شیخی برای من نقل کرد، از او پرسیدم از کی این حدیث را شنیده‌اید؟ گفت از مردی در مداین که هنوز هم زنده است، رفتم در مداین به آن شخص گفتم شما از کی شنیده‌اید؟ گفت از شیخی در بصره، رفتم بصره از او پرسیدم، گفت از شیخی در ابادان، در ابادان آن شیخ را پیدا کرده مدرک حدیث را از او درخواست کردم، دستم را گرفت و مرا داخل خانه‌ای کرد که در آنجا جمعی از متصوفه که از آن جمله شیخی بود نشسته بودند، اشاره بآن شیخ کرده گفت از این شخص شنیده‌ام، گفتم جناب شیخ شما این حدیث را از کی شنیده‌اید؟ گفت از کسی شنیده‌ام، چون دیدم مردم از قرآن اعراض کرده‌اند لذا خود این حدیث را جعل نمودم تا اینکه مردم متوجه بقرآن شوند! آنانیکه این حدیث را در تفاسیرشان نقل کرده‌اند از قبیل واقدی، ثعلبی و زمخشری همه خطا کرده‌اند، مگر اینکه بگوئیم اینان بر مجعولیت این احادیث آگاه نبودند، با اینکه جماعتی از علماء کاملاً بر این قضیه آگاه بوده‌اند».

بعد از چند سطر دیگر می‌گوید: طایفه کرامیه و بعضی از مبتدعه از متصوفه اساساً برای ترغیب و ترهیب جعل حدیث را جائز می‌دانستند. بعد از ذکر ادلشان می‌گوید: «قرطبی در مفهوم از بعضی از اهل رای و قیاس حکایت می‌کند که آنها جایز می‌دانند که چیزهایی را که موافق با قیاس جلی باشد بصورت حدیث درآورده به پیغمبر نسبت بدهند». در خاتمه می‌گوید: «آنانیکه حدیث جعل می‌کنند گاهی جملاش را پیش خود اختراع می‌کنند، و گاهی کلمات بعضی از مردمان گذشته و

قدماء از حکماء و یا پاره‌ای از اسرائیلیات بصورت حدیث تنظیم کرده به ائمه نسبت می‌دهند، و گاهی هم احادیث ضعیف الاسناد را برای اینکه رواج پیدا کند بوسیله ترکیب اسناد صحیحه آنها را به صورت حدیث صحیح در می‌آروند»^(۱).

معرفات حدیث مجعول

گرچه با مراجعه بعلم رجال می‌توان حدیث مجعول را از غیر آن تمیز داد، ولی علمای علم «درایه» در این باره یک رشته معرفاتی تعیین کرده‌اند که در حقیقت هر یک ضابطه کلی می‌باشد، وبآسانی می‌توانیم حدیث مجعول را از غیر آن تشخیص بدهیم عمده آنها از این قرارند:

۱- رکاکت الفاظ و یا معانی یعنی هر حدیثی اگر متضمن الفاظ و یا معانی رکیکه باشد، معلوم می‌شود که آن مجعول است^(۱).

۲- مخالفت با عقل یعنی مفاد هر حدیثی چنانچه مخالف با عقل بوده بطوریکه قابل تأویل نباشد حتماً موضوع و ساختگی است^(۲).

۳- مخالفت با قرآن یعنی احادیثیکه مدلول آنها مخالف با قرآن است تحقیقاً مجعول است^(۳).

۴- چنانکه روایات بسیاری که بعقیده مرحوم شیخ مرتضی انصاری، و جمعی از علمای بزرگ بحد تواتر رسیده‌است از حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار وارد شده که باید احادیث را عرضه به (کتاب الله) نمود که اگر حدیثی مضمونش مخالف با قرآن باشد باید آن را طرح کرد، حتی قسمتی از این اخبار بما دستور می‌دهد اخباری که مفادش موافق با قرآن نیستند آنها را نیز باید طرح نمود، چه رسد بآنهائیکه مخالف با آن هستند.

اکنون مقتضی می‌دانم بعضی از آنها را که مرحوم شیخ در کتابش «رسائل» نقل فرموده از نظر بگذاریم:

«قال النبي ص ما جائكم عني ما لا يوافق القرآن فلم أقله». یعنی: «پیغمبر می‌فرماید:

آنچه خبریکه از طرف من بشما می‌رسد، و مفادش موافق با قرآن نباشد من آن را نگفتم».

۱- مقیاس الهدایة: ص ۵۲ و البدایة: ص ۷۰.

۲- مقیاس الهدایة: ص ۵۲.

۳- همان.

«قال أبي جعفر و أبي عبد الله: لا يُصدَّق علينا الا ما يوافق كتاب الله وسنة نبيه». یعنی: «حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام می‌گویند: نباید تصدیق بشود بر ما خبری، مگر آن که مضمونش موافق با کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا باشد».

«قال علیه السلام لمحمد بن مسلم: ما جاءك من رواية - من برّ أو فاجر - يوافق كتاب الله فخذ به، وما جاءك من رواية - من برّ أو فاجر - يخالف كتاب الله فلا تأخذ به». یعنی: «حضرت به محمد بن مسلم فرموده بود: هر آن روایتی که بتو می‌رسد چه از طرف آدم راستگو و چه از طرف شخص فاجر و دروغگو - در صورتیکه مضمونش موافق با کتاب خدا باشد، آن را قبول کن، ولی اگر مخالف با قرآن باشد البته آن را نباید قبول کنی». «قوله علیه السلام ما جاءكم من حديث لا يصدقه كتاب الله فهو باطل» یعنی: «حضرت می‌فرماید: هر حدیثی اگر کتاب خدا آن را تصدیق نکند، باطل است».

«قال الصادق علیه السلام: كل شيء مردود الي كتاب الله والسنة، وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف». یعنی: «حضرت صادق علیه السلام می‌گوید: مرجع هر چیزی کتاب خدا و سنت است هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد مزخرف است».

«وصحيحة هشام بن حكم عن أبي عبد الله: لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق الكتاب والسنة، أو تجدون معه شاهداً من احاديثنا المتقدّمة فإنّ المغيرة بن سعيد دسّ في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدّث بها أبي، فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا وسنة نبينا». یعنی: «حضرت باقر می‌فرماید: قبول نکنید بر ما حدیثی را مگر آنکه موافق با قرآن و سنت پیغمبر باشد، و یا اینکه از احادیث سابق ما شاهی برای آن یافته باشید، زیرا مغیره بن سعید دسیسه کرد در کتابهای اصحاب پدرم احادیث زیبا یکی پدرم آنها را خبر نداده بود، پرهیزید خدا را و قبول نکنید بر ما چیزیکه مخالف گفتار پروردگار ما و سنت پیغمبر ما باشد».

بالجملة اخباریکه در این خصوص وارد شده باندازه‌ای زیاد است که مرحوم شیخ انصاری با اینکه در رسائل می‌گوید: اخبار متواتره در شریعت اسلام تقریباً نادر است با این حال در آنجا صریحاً دعوی تواتر این اخبار را می‌کند، چه اولاً در ضمن بیان ادله اشخاصیکه عمل بنخبر واحد را جائز نمی‌دانند، می‌گوید: «اخبار یکه در خصوص لزوم طرح اخبار مخالف با کتاب و سنت وارد شده متواتر می‌باشد»^(۱) و بعد از

چند سطر دیگر می‌گوید: «اخبار وارده در این باب از حیث معنی متواتر است»^(۱).

جمعی از علماء از لحاظ عموم این اخبار، اینها را در مسائل فرعیه نیز اجراء کرده‌اند، بطوریکه مخالفت بنحو عموم و خصوص را هم مشمول این اخبار دانسته و تخصیص عمومات قرآن بخبر واحد را تجویز نمی‌کنند، خلاصه عمل بخبر واحد غیر معلوم الصدور را در صورتیکه محفوف بقرنیه معتبره از کتاب و سنت معلومه نباشد بطور عموم جائز نمی‌دانند، ولی مرحوم شیخ بعد از اینکه فقط در این مسأله: (خبریکه بطور مباینه کلیه مخالف با قرآن باشد فقط در مسائل فرعیه باید آن را طرح کرد) با آنها موافقت می‌کند، می‌گوید: «اقترب اینستکه این روایاترا باخبار وارده در اصول دین مانند مسائل (غلو) و جبر و تفویض و غیره حمل نمائیم، یعنی احادیث وارده در مسائل اعتقادیه چنانچه مخالف و یا غیر موافق با قرآن باشد باید لزوماً آنها را طرح نمود»^(۲).

حاصل آنچه که بطور یقین ازین روایات متواتره استفاده می‌شود چنانکه مرحوم شیخ هم استفاده فرموده‌اند، اینستکه احادیث راجعه بعموم مسائل اعتقادیه را باید عرضه به قرآن نمود که اگر هر یک از آنها مخالف یا غیر موافق با قرآن باشند باید آن را طرح کرد.

۴- مخالفت با سنت متواتره و اجماع قطعی، یعنی هر حدیثی اگر مدلولش مخالف با سنت متواتره یا معقد اجماع قطعی باشد بطوریکه جمعشان ممکن نباشد، مسلماً موضوع است^(۳).

۵- حدیثی، چنانچه خبر بدهد از امر بزرگی که دواعی بر نقل آن در مجامع زیاد بوده و در عین حال ناقلش یکنفر باشد حتماً آن حدیث مجعول است^(۴).

۶- هرگاه حدیثی برای امر کوچکی وعید شدید قائل بشود، از قبیل روایتی که می‌گوید اگر کسی ریشش را بترشد مثل اینستکه با مادرش هفتاد مرتبه در خانه خدا زنا کرده باشد، ومانند اینها البته همچو حدیث مجعول خواهد بود^(۵).

۷- اگر حدیثی را دیدیم که امر کوچکی را منشأ ثواب زیادی قرار داده‌است، و بالاخره متضمن وعده بزرگی برای فعل حقیر می‌باشد، معلوم می‌شود که آن مجعولست^(۶) مانند بعضی از روایاتیکه درباره سوگواری حضرت سید الشهداء وارد شده.

۱- همان.

۲- رسائل: ص ۶۸-۶۹-۷۰.

۳- مقباس الهدایة: ص ۵۲.

۴- همان.

۵- همان.

۶- مقباس الهدایة: ص ۵۲.

اقسام حدیث

علمای علم درایت حدیث را بطور کلی بر دو قسمت تقسیم کرده‌اند:

۱- متواتر

۲- آحاد

متواتر، خبر جماعتی را می‌گویند که عده آنان باندازه‌ای باشد که تبانی‌شان بر دروغ گفتن عادتاً محال باشد، برای تحقق آن بطوریکه مفید علم باشد شرائط چندی لازم است، عمده شرطش اینست که عده روات آن در همه طبقات باید باندازه‌ای باشد که توافق آنان بر دروغ عادتاً محال بوده باشد، یعنی جمعیتی که انسان عادتاً احتمال ندهد که آنان تبانی بر کذب کرده‌اند بدون واسطه روایت کنند از چنین جمعیتی که آنها نیز روایت نمایند از همچه جمعیت دیگر، تا اینکه منتهی شود بچنین جمعیتی که همه آنان بدون واسطه آن حدیث را از پیغمبر و یا امام مثلاً شنیده باشند، بطوریکه اگر در بین یکی ازین جمعیتها از شخص واحد و یا از جمعیتی که متصف باین وصف (استحاله تبانی بر کذب) نباشند روایت کنند، آن را متواتر نمی‌گویند.

باید دانست که تحقق این معنی گرو بند عدد مخصوصی نیست، بلکه دائر مدار آن اندازه‌ایست که محصل این وصف بوده باشد، بسا می‌شود که در ده نفر مثلاً این وصف حاصل می‌شود، ولی در بعضی موارد صد نفر هم محصل این وصف نیست، حاصل اینکه تحقق تواتر در حدیث بسته باینست که سرتاسر سلسله روات آن از جمعیت‌های تشکیل بشود که این وصف علی السویه در همه ظاهر و هویدا باشد، بطوریکه طبقه اول با آخر و طبقه وسط با طرفین در این قسمت کاملاً نظیر هم بوده باشند، اینست که شهید ثانی می‌گوید: «بسیاری از اخباریکه روات آنها در زمان ما بحد تواتر رسیده‌اند، چون در زمانهای پیش مخصوصاً در ابتداء باین حد نرسیده بودند لذا آنها متواتر نیستند، اشخاصیکه متفطن باین شرط نبودند: (رسیدن روات حدیث در جمیع ازمنه

بحد تواتر)، همینکه دیدند که روات آنها در زمان آنان بحد تواتر رسیده‌اند، گمان کردند که واقعا متواتر می‌باشند^(۱). و در دو صفحه بعد برای توضیح این معنی می‌گوید: از آن جمله روایت «إنما الأعمال بالنیات» است که عده روات وی در زمان ما بیش از حد تواتر است، زیرا جمیع علمای اسلام و روات حدیث که عده شان متجاوز از حد تواتر است در این زمان آن را روایت می‌کنند، ولی چون عده رواتش در زمان اول بحد تواتر نرسیده بود لذا نباید آن را در اعداد احادیث متواتره قرار داد. و نیز احادیث بسیاریکه مدعی تواتر آنها شده‌اند ازین قبیل می‌باشند، یعنی چون دیدند روات آن احادیث در زمانشان یا پیشتر بحد تواتر رسیده‌اند، بدون اینکه جمیع ازمنه را تفحص نموده باشند مدعی تواتر آنها شدند، با اینکه در ابتداء فاقد شرط تواتر بودند، حتی خیلی از احادیثی که از اول مجعول و ساختگی بوده، بعد از مدتی رواتش بحد رسیده و بالاخره متواتر شده‌است، آری ممکن است ادعا نمائیم که حدیث «من کذب علی متعمدا فلیتوباً مقعده من النار» متواتر است زیرا جمعیت بسیاری از صحابه آن را از پیغمبر اکرم نقل کرده‌اند^(۲).

حدیث متواتر نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی - حدیث متواتر لفظی آن است که الفاظ مخبرین در آنچه که خبر می‌دهند متحد باشد، یعنی تمام مخبرین در تمام طبقات آن را با الفاظ و جملات مخصوصی خبر بدهند.

متواتر معنوی آن است که تنها معنی و مدلول حدیث متواتر باشد، یعنی مخبرین آن را با الفاظ و جملات مختلف خبر بدهند، نهایت آنکه همه آنها بطور تضمن و یا التزام بآن معنی دلالت داشته باشند. در هر حال احراز تواتر حدیث جز در موارد «ضروریات دین» فوق العاده دشوار و بلکه تقریباً محالست، زیرا با وجود آنهمه انقلاباتی که در اسلام پیش آمد نموده، مخصوصاً آن غوغائیکه در خصوص حدیث در بین بوده‌است، چگونه می‌توان احراز کرد که روات فلان حدیث مثلاً در جمیع طبقات یعنی از زمان معصوم تا زمان ما بحد تواتر بوده‌اند؟ از همین لحاظ است که شهید می‌گوید: تحقق تواتر در اصول شرایع مانند وجوب صلوات یومیه و عدد رکعات آنها، وجوب زکات و حج است و تواتر آنها هم در حقیقت تواتر معنوی است نه لفظی، ولی در احادیث مخصوصیکه به الفاظ مخصوصی نقل شده باشد، تحقق تواتر در آنها خیلی کم است زیرا تمام طبقات روات آنها در نقل آنها با همان الفاظ مخصوص با یکدیگر اتفاق ندارند، اگر چه مدلول آنها در بعضی موارد متواتر

۱- البدایة: ص ۱۲.

۲- البدایة: ص ۱۶.

است، مانند اخبار متضمن شجاعت علی علیه السلام و سخاوت حاتم و غیره^(۱) و همچنین، حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی، در کتاب درایه خود، پس از اینکه می‌گوید: (خبر متواتر بطوری کمیابست که محدثین نمی‌توانند، ان را در میان احادیث تشخیص بدهند) فقط امثله ذیل را بعنوان مثال آن بیان می‌کند:

قرآن، ظهور پیغمبر اکرم، قبله، صلوات و اعداد رکعات آنها و حج و مقادیر نصاب زکوة (۲). پس از این مذکورات دانسته شد که در بین مقررات اسلام جز ضروریات دین چیز را بطور یقین نمی‌توان گفت که متواتر است، و در میان احادیثی که در دست هست حدیثی که متواتر بوده مخصوصاً متواتر لفظی باشد بی‌نهایت کمیابست، فقط چند حدیثی آنهم در مسائل ضروری، بطوریکه گفتیم متواتر معنوی می‌باشند.

متأسفانه این مسأله هم مانند مسأله ضروری دین و دیگر مسائل دینی مورد اشتباه عجیبی واقع شده است! بیخردان چنانکه هر امر شایعی را اگر چه بی‌اصل و خرافی باشد، ضروری دین و منکرش را کافر می‌دانند این چنین هر چیز را که دیدند در چند کتابی (مخصوصاً کتاب چاپ شده) نوشته شده و یا اینکه چند نفری آن را نقل نموده‌اند بدون تأمل ان را در عداد احادیث متواتره قرار می‌دهند!!!

آحاد- احادیثی را می‌گویند که روایتش به حد تواتر نرسیده باشد، چه راوی آن یک نفر باشد یا بیشتر، نهایت آنکه اگر یک نفر باشد آن را (غریب) و اگر بیش از دو یا سه نفر باشد آن را (مستفیض) یا (مشهور) می‌گویند.

اخبار واحادیث آحاد را از لحاظ احوال و اوصاف راوی به اقسامی چند تقسیم کرده‌اند: ۱- صحیح، حدیثی را گویند که بوسیله نقل شخص عادل و امامی متصل بمعصوم بوده باشد، و در صورت تعدد روایتش باید همه آنان متصف بهمین دو وصف بوده، یعنی: روایتش در تمام طبقات - با حفظ اتصال - از عادل و امامی تشکیل شده باشد بطوریکه اگر در بین یکی از آنان دارای این دو وصف نباشد آن را صحیح نمی‌گویند.

خلاصه صحت حدیث منوط به امامی بودن و عدالت تمام روات آن است، واحراز این قسمت فعلاً برای ما - در صورت تیکه عدالیشان مشهور و مستفیض نباشد - بسته به شهادت یک یا دو نفر عادل است، یعنی بسته باین است که یک، یا دو نفر از علمای رجال ما صریحاً امامی بودن و

۱- البدایة: ص ۱۴.

۲- درایه ص ۷۶.

عدالت روای را بما خبر بدهند^(۱) ولی این در صورتی است که در مقابل کسی او را بعنوان فاسق و یا بفساد عقیده مذهبی معرفی نکرده باشد، در این صورت باتفاق جمهور علما قول جارح مقدم است، اگر چه عده معدلین بیش از جارحین باشد^(۲) مثلاً (معلی بن خنیس) با اینکه مرحوم شیخ و محقق بحرانی و مجلسی اول و ابن طاوس او را تعدیل و توثیق کرده‌اند، ولی چون علامه، نجاشی و ابن غضائری او را تضعیف کرده و از غلات می‌دانند، از این رو روایاتش را بعنوان روایت صحیح نخواهیم پذیرفت.

لیکن تقدیم قول جارح در موردی است که مستلزم تکذیب گفتار معدل نباشد، یعنی بتوانیم بین خبر معدل و جارح در آن مورد جمع بکنیم، مثل اینکه معدل بگوید فلانی عادل است، و جارح بگوید من دیدم که او شراب می‌خورد؛ در اینجا با وجود اینکه خبر جارح را مقدم می‌داریم خبر معدل را تکذیب نکرده‌ایم، زیرا عدالت که مقتضی عصمت نیست تا اینکه با صدور عمل محرم از او منافات داشته باشد؛ چه ممکن است شخص عادل یک وقت ملکه عدالتش را از دست داده و مرتکب گناه بشود^(۳).

اما در موردیکه تقدیم خبر جارح مستلزم تکذیب قول معدل باشد مثل اینکه جارح خبر قتل کسی را در وقت معینی بدهد، و معدل گواهی بدهد که آن شخص بعد از آن، زنده بوده‌است، در اینجا چون این دو خبر با یکدیگر تعارض دارند، بعضی از علما مانند شیخ می‌گویند هیچیک را بطور کلی نباید پذیرفت^(۴) ولی جمعی از قبیل شهید ثانی می‌گویند آنکه دارای مرجح است یعنی عده اش زیادتر و یا تقوی و زهدش بیشتر است، فقط همان را باید پذیرفت^(۵).

۲- حسن، عبارت از حدیثی است که سندش بوسیله شخص امامی، که او را مدح کرده و بدون اینکه بر عدالت و یا ضعفش تصریح کرده باشند، متصل بمعصوم باشد، ولی این وصف باید در تمام مراتب روایات محقق باشد، مگر در موردیکه باقی روایاتش متصف باوصاف روات حدیث صحیح باشند، یعنی حدیثیکه یک یا چند راوی آن امامی و ممدوح و بقیه عادل و امامی باشد، آن را نیز حسن می‌گویند.

۱- البدایه فی علم الدرایه: ص ۸۶-۸۷.

۲- البدایه: ص ۹۱.

۳- البدایه: ۹۱.

۴- مقیاس الهدایه: ص ۶۴.

۵- البدایه: ص ۹۲.

- ۳- موثق، حدیثی را گویند که بوسیله نقل اشخاصیکه اصحاب ما صریحاً آنان را توثیق کرده ولی امامی نباشند، متصل بمعصوم بوده باشد، در اینجا نیز یا باید تمام روات آن متصف بوصف نامبرده باشند، و یا اینکه بعضی از آنان متصف باین وصف بوده و بقیه دارای اوصاف روات صحیح باشند.
- ۴- ضعیف، حدیثی است که دارای شرائط هیچ یک از این سه قسم نباشد، یعنی در طریق او اشخاص فاسق، مجهول الحال و جاعل حدیث بوده باشد.
- حدیث ضعیف را بالفاظ گوناگونی تعبیر و یا آن را باقسام چندی تقسیم کرده‌اند:
- ۱- موقوف، حدیثی است که از مصاحب معصوم روایت شود؛ احادیثکه بعنوان تفسیر آیات قرآن از اصحاب پیغمبر اکرم نقل شده، همه آنها را موقوف می‌گویند.
- ۲- مضمّر، حدیثی است که اسم معصوم - آنجاکه سند آن منتهی باو می‌شود - صریحاً ذکر نشده باشد، بلکه راوی آن، معصوم را بوسیله ضمیر غائب تعبیر بکند مثلاً بگوید: «سألته، سمعته و یا عنه».
- ۳- مرسل، حدیثی است که تمام رواتش و یا بعضی از آنان بکلی حذف شده، و یا بوسیله الفاظ مبهم مانند: (کلمه بعض و بعض اصحابنا) ذکر شده باشد؛ اگر یکی از رواتش حذف شده باشد آن را مقطوع و منقطع و چنانچه بیشتر حذف شده باشد آن را معضل نیز می‌گویند.
- ۴- مهمل، حدیثی است که بعضی از رواتش در کتابهای رجال بهیچ وجه نامبرده نشده باشد.
- ۵- مجهول، آن است که هر چند رواتش در کتب رجال مذکور باشد، ولی عقیده مذهبی و اوصاف همه و یا بعضی از آنان را معلوم نکرده باشند.
- ۶- موضوع، حدیثی است که اصلاً مجعول و ساختگی باشد، بقول شهید ثانی این قسم از بدترین اقسام حدیث ضعیف است^(۱).
- آنچه که درباره معرفی قسمتی از مزایای اسلام و تشریح و ضعیف حدیث در نظر گرفته بودم در اینجا به پایان می‌رسد، و در ضمن، پرده از روی خیلی از خرافات و افسانه‌هاییکه از طرف ملت یهود و سایر ملل اجانب وارد اسلام شده، و مرور زمان آنها را بصورت مقررات اسلام درآورده بود، بر داشته‌ام، مخصوصاً موضوع رجعت را تا اندازه‌ای روشن کرده، صاحبان فهم و درایت آنچه را بایست بفهمند فهمیده‌اند اینک برای اینکه این مسأله کاملاً برای برادران دینی ما واضح گردد تفصیلاً در اینقسمت وارد شده، آنچه که در این باره گفته و یا نوشته‌اند مورد بحث خواهیم قرار داد:

رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیهء خداوند است

پوشیده نیست، رجعت و برگشتن مردگان بسوی دنیا از جهت اینکه مستلزم حرکت فقهرائی، و بقول فلاسفه مستلزم خروج از فعلیت بقوه است، بر خلاف سنت الهی و خارج از جریان نظام عالم طبیعت است، و بالاخره امریست که عادتاً محالست چنانکه برگشتن انسان به مراحل اولیه خلقتش بر خلاف سنن حتمیه و نوامیس تغییر ناپذیر الهیه و عادتاً محال می باشد.

بعبارت دیگر از جمله سنن حتمیه و اصول مسلمه خداوند در این عالم کون: عالمیکه تمام اجزایش همیشه در ترقی و تکامل است و موجوداتش پیوسه متحرک بطرف کمال می باشد، اینست هر موجودی که از عالمی دیگر منتقل می شود دیگر بعالم اولی بازگشت نکند زیرا در این موقع تمام مزایای عالم اول را استیفاء نموده و آنچه را که آن وقت از خصوصیات این عالم بالقوه واحد بوده در این موقع همه بفعلیت رسیده است، بدیهی است با این حال برگشت او بعالم اول مستلزم خروج از فعلیت بقوه و بالبداهه محالست، مثلاً انسان وقتیکه پس از طی اطوار بدویه خلقتش منتقل بعالم انسانیت می شود، و تمام مزایای انسانیت در او فعلیت پیدا می کند، ابداً نمی توان تصور کرد که بعالم منویت و حیوانیت و دیگر عوالم سابقه اش (رجعت) نماید، و همچنین وقتیکه ازین عالم رخت بر میبندد و بعالم ارقی و وسیع روحانی قدم می گذارد، غیر ممکن است که دو باره دچار این گودال طبیعت بشود، چه در این موقع لا محاله تمام مزایای مراحل طبیعی اش را بطور کلی استیفا نمود، و هرچه را که درخور استعدادش بوده از آنجا استفاده کرده، و هر تخمیکه به نسبت لیاقت خود می بایست در آنجا پاشاند، پاشانده و بالاخره بهر نحویکه می خواست این مراحل را به پیماید پیموده، و حال بجائی رسیده است که آخرین مرحله مسافرت و جایگاه تمرکز ابدی اوست، منزلی است آنچه را که در آن منازل موقتی کشت کرده بود، در اینجا باید

بچیند، و بهر نحویکه مراحل سفرش را طی نموده بود در اینجا باید آثارش از او بروز نماید، اینجا دیگر جای نقص و حرکت نیست، جایی نیست که بامید رسیدن بمقصودی بجوش و خروش افتاده و بسعی و عمل مشغول شود، بلکه جایگاه کمال و فعلیت است، جایی است که هیچکس را بهیچ وجه حالت منتظره نیست، محلی است که تمام قوه‌ها بفعلیت رسیده و همه جنبشها مبدل بسکون شده‌است، در این منزل پرده از روی خفایای امور آدم خاکی و این اعجوبه روزگار برداشته می‌شود، و تمام مکنونات وی و آنچه که در اعماق قلبش پنهان بوده اکنون همه را بصور گوناگون مشاهده می‌کند، و بالاخره بمنزلی رسیده که جایگاه ابدی و موطن همیشگی اوست، بنابر این چگونه می‌شود که خداوند حکیم علی‌الاطلاق با این حال او را بمراحل اولیه اش بر گرداند؟ و موجودیکه بتمام معنی بفعلیت رسیده و بکمال لائق بحال خود نائل آمده او را بقوه و نقص تنزل بدهد؟

باری این اصل مسلم و سنت جاریه خداوند در باره انسان، گذشته از اینکه درخور ادراک هر مسلمان محققى هست، قرآن نیز در چند موضع بدان اشاره می‌کند، از آن جمله این آیه است -

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ﴿۱۴﴾ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۶] یعنی: آفریدیم ما انسانرا از خاک خالص، پس از مدتی قرار دادیم او را نطفه در رحم زنان (یعنی جوهر واصل انسان و مبداء پیدایش او لا خاک و بعد نطفه‌است) سپس آن نطفه را بصورت علقه یعنی (قطعه خون منجمده شده) درآوردیم، و بعد آن را بصورت مضغه (شبهه بقطعه گوشت جویده شده) آفریدیم، پس از آن آن مضغه را بصورت استخوان قرار دادیم، سپس اطراف آن را با گوشت پوشانیدیم بعد از مدتی او را بصورتی مابین با صور اولیه یعنی: (صورت انسانی) ایجاد نمودیم، منزّه و متعالی است خداوند در قدرت و علمش، آن خدائیکه احسن الخالقین است، پس از مدتی شما ای افراد بشر بعد از تمام خلقت هر آینه خواهید مرد، و پس از آن در روز قیامت زنده و محشور خواهید شد - بطوریکه ملاحظه می‌شود این آیه تمام تطورات خلقت انسان، و همه مراحل سیر ارتقائی او را بما خبر می‌دهد، و در حقیقت متضمن همان اصل و ناموسی است که ما وجداناً آن را ادراک می‌کنیم.

چون دانستی که رجعت بر خلاف اصل و ناموس جاری در این عالم است، اکنون باید فهمید طرفداران رجعت روی چه اصلی ازین اصل طبیعی دست کشیده‌اند، و بوسیله چه

برهان و دلیل قطعی باین قضیه که بر خلاف سنت الهیه و جریان نظام عالمی است عقیده مند هستند؟ چه بدیهی است بدون دلیل قطعی هیچگاه نمی‌توان از زیر مقتضیات یک اصل ثابت و ناموس مسلم الهی بیرون رفت، بعبارت واضح، تایک برهان و دلیل علمی بما نگوید که مشیت خداوند در فلان مورد مثلاً از روی حکم و مصالحی بر خلاف سنت جاریه اش تعلق گرفته است ما هرگز نمی‌توانیم از آن اصول بردایم، مثلاً در قضیه تولد حضرت عیسی بدون پدر چون قرآن ناطق باین معنی است، با اینکه ظاهراً بر خلاف اصل و ناموس الهی است ما ناگزیریم باین معنی معتقد شویم.

و همچنین معجزات انبیاء گرام، با آنکه همه در ظاهر بر خلاف جریان طبیعی و بعبارت دیگر از امور غیر عادی هستند، نظر باینکه قسمتی از آنها از قرآن و دسته‌ای از اخبار متواتره استفاده می‌شوند، البته بر ماست که تعبداً همه آنها را قبول بکنیم، خلاصه در این موارد چون بر خلاف آن اصول و سنن ادله قطعیه مانند قرآن و خبر متواتر در دست داریم لذا از آن اصول دست بر می‌داریم، ولی در هر موردیکه دلیل قطعی نداشته باشیم البته باید بتمام معنی متشبت بهمان اصول و نوامیس جاریه بشویم، بنابر این ادله‌ای که طرفداران رجعت در این قسمت اقامه نموده‌اند، می‌باید در نهایت دقت آنها را مطالعه کرد که آیا طوری هست که بتوان از آن اصل ثابت و ناموس مسلم جاری در این عالم صرف نظر کرد یا نه؟ پس اکنون آنچه را که در این باره گفته و یا نوشته‌اند، باکمال بیطرفی مورد بحث خواهیم قرار داد، البته پیش از همه باید دانسته شود که چند دلیل در این باره ذکر کرده‌اند؟

رجعین جز یک دلیل اقامه نکرده‌اند

ادله‌ای که مرحوم مجلسی علیه الرحمه و دیگران اقامه کرده‌اند گرچه بظاهر نمایش سه دلیل را می‌دهد: (کتاب و خبر و اجماع) ولی نظر باینکه آنان معمولاً در سایه روایت متمسک بآیات می‌شدند، و در اینجا هم چون بچند آیه‌ای، بوسیله روایاتی که بعنوان تفسیر آنها بائمه نسبت داده شده، تمسک جستند، و اجماع منقول هم چون از شعبات خبر واحد و باصطلاح علمای اصول خبر واحد لیبی است، لذا می‌توان گفت که اینان در این قسمت یکدلیل یعنی (خبر) بیش اقامه نکرده‌اند، ولی با این حال ما با آنان مماشات کرده، هر یک از آنها را بعنوان دلیل علیحده پذیرفته، در اطراف هر یک جداگانه خواهیم بحث کرد:

اما اخبار: اخباریکه مرحوم مجلسی درباره رجعت در جلد سیزدهم بحار نقل فرموده‌اند (۱۹۸) روایت است که عنقریب همه آنها از نظر شما می‌گذرد، پیش از همه باید دانسته شود که آیا این اخبار اخبار آحادست یا متواتر، بر فرض تواتر، آیا متواتر لفظی است یا معنوی، و در صورت اینکه آحاد باشند صحیح‌اند یا ضعیف، چه قسم از خبر هستند؟

اخبار رجعت نه متواتر لفظی هست و نه معنوی

بطوری که در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید فرمود، در این موضوع خبری که لفظاً متواتر باشد در بین نیست، آنانی که ظاهراً رجعت را از معصوم نقل می‌کنند همه آن را با الفاظ و جملات گوناگون نقل کرده‌اند، فقط شبهه‌ای که هست - چنانکه در این موقع مکرر شنیده می‌شود- این است که این اخبار متواتر معنوی باشد، برای رفع این شبهه لازم می‌دانم دو باره شرایط تحقق خبر متواتر و موارد وقوع آن را یادآوری کنم:

متواتر معنوی عبارت از یک رشته خبر واحدی است که همه بطور تضمن با التزام بر یک موضوعی دلالت بکنند، ولی مجموع روات مجموع آن اخبار آحاد باید در همه طبقات بحد تواتر رسیده یعنی از جمعیتی تشکیل شده باشد که تبانی آنان بر دروغگوئی عادتاً محال باشد، بطوری که اگر در هر یک از طبقات، شماره مجموع آنان باین حد نرسیده باشد آن را متواتر نمی‌گویند. و تحقق این قسم از تواتر چنانکه در چند صفحه پیش از مرحوم شهید ثانی عبد الصمد همدانی و مامقانی نقل کردیم بیشتر در اصول شرایع مانند وجوب نماز و زکوه و حج و دیگر مسائل ضروری دین است.

چون معنی خبر متواتر معنوی را دانستی، پس اگر کسی مدعی تواتر معنوی این اخبار بشود، باید بطور روشن ثابت بکند که تمام روات این روایات که هر یک تقریباً با پنج تا ده واسطه منتهی بامام می‌گردد، در هر یک از این طبقات پنج‌گانه یا ده‌گانه مثلاً به حد تواتر رسیده بودند، یعنی از جمعیتی تشکیل شده و باندازه‌ای بودند که تبانی‌شان بر دروغگوئی عادتاً محال بوده‌است.

مجموع روایات رجعت بطوری که گفتیم (۱۹۸) روایت است و تمام آنها چنانکه در چند صفحه بعد معلوم خواهد شد، - بغیر از شش روایت که باصطلاح (حسن) است - ضعیف هستند، از این قرار:

روایاتی که روایتش به (غلاة) منتهی می‌گردد: (۷۹)

روایاتی که روایتش را علمای رجال بمناسبت فساد عقیده تضعیف کرده‌اند: (۱۵)
 روایاتی که روایتش بطور کلی حذف شده و در اصطلاح (مرسل) می‌باشد: (۴۶)
 روایاتی که روایتش مجهول الحال هستند، یعنی عقیده مذهبی‌شان معلوم نیست: (۳۵)
 روایاتی که روایتش گمانم هستند یعنی اسمشان اصلا در کتب رجال موجود نیست: (۱۷)
 اینک از شما خواننده انصاف می‌طلبم آیا تواتر چنین اخباری که بیش از دو ثلث آن (مرسل) و
 (مهمل) و (مجهول) می‌باشد (۱) و بقیه اش هم روایتش به غلاة منتهی می‌گردد، می‌توان در این
 موقع ثابت نمود؟ آیا هیچ عاقلی می‌تواند درباره یک عده اشخاصی که تقریباً هزار سال پیش
 از این می‌زیستند و اکثریتشان هم از مردمان گمنام تشکیل گردیده چنین قضاوتی بکنند؟ انهم
 نسبت بموضوعی که از زمان خلافت علی امیر المؤمنین تا چندی پیش - چنانکه گفتیم -
 دواعی بیشماری برای تأیید و انتشارش در بین بوده‌است!.

باری با این اخبار بدون شبهه تحقق تواتر امکان ندارد زیرا محتمل است آنکه در آن روایات
 مرسله شده و همچنین آنانی که در آن روایات مجهول و مهمل، مجهول الحال و گمنامند از (غلاة)
 بوده‌اند که موقعی برای اثبات و ترویج مذهبشان با یکدیگر تبانی کرده این اخبار را اصلا جعل کرده
 باشند، زیرا رجعت چنانکه در پیش گفتیم از بدعت‌های (غلاة) و مقومات مذهب آنان است، و
 برای انتشار و تثبیت آن چه حدیث‌هایی ساخته و چه نسبت‌هایی به ائمه علیهم‌السلام داده‌اند، و چیزی که
 این احتمال را کاملا تأیید و تقویت می‌کند و بلکه آن را نزدیک بمرحله قطع و یقین می‌نماید، همان
 (۷۹) روایتی است که سلسله روایتش بکسانی که رسماً از (غلاة) و بلکه بعضی از رؤسای آنان
 می‌باشند منتهی می‌گردد، با چنین احتمال قوی آیا می‌توانیم حکم بکنیم که روایت این اخبار در تمام
 طبقاتش از جمعیتی تشکیل شده و باندازه‌ای بودند که تبا‌نیشان بر کذب عاداتا محال بوده‌است؟
 گذشته از این، در آن روایتی که مرسل است نیز احتمال می‌رود آنکه در همه آنها حذف شده،
 یک نفر بوده، و تمام سلسله روایت آنها بهمان یک نفر منتهی شده باشد بنا بر این تمام آنها حکم یک
 روایت را پیدا می‌کند، و بقیه هم که روایتش مذکور در متن روایت است و باصطلاح (مسند)

۱- برای اینکه برای خوانندگان عادی سوء تفاهم نشود، لازم می‌دانم بدینوسیله در مقام توضیح برآیم: از آن هفتاد و
 دو روایتی که روایتش به غلاة منتهی می‌گردد نه تا بعضی از روایتش حذف شده و مرسل می‌باشد، و هیچ‌جا تا
 بعضی از روایتش به اشخاص مجهول الحال و نه تا باشخاص مهمل نیز منتهی می‌شود، این بود که نوشته شده
 بیش از دو ثلث روایات (رجعت) مرسل و مجهول مهمل می‌باشد.

می‌باشد، پس از حذف روایات مشترکه‌اش تقریباً منحل بدوازده روایت می‌شود، خلاصه بنا بر این تمام (۱۹۸) روایت تقریباً حکم سیزده روایت را پیدا می‌کند، آیا با سیزده روایتی که راوی قسمت عمده آنها به (غلاة) منتهی می‌گردد، می‌توان دعوی تواتر آنها را نموده؟

علاوه بر این، این روایات که می‌گویند پس از حضرت مهدی حسین بن علی علیه السلام مدت مدیدی و یا چهل هزار سال سلطنت می‌کند و پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام نیز هر یک مدتی در رجعت سلطنت خواهند کرد، معارض است با آن روایات صحیحه که می‌گوید: پس از رحلت حضرت قائم چهل روز دیگر قیامت برپا می‌شود و بعد از دولت از برای هیچ کس دولتی نیست، خیر و خوشی در زندگانی برای احدی نمی‌باشد، قسمت عمده این روایات را (ابن بابویه) در کتاب «اکمال الدین» و (میر محمد باقر داماد) در کتابش «شرعه التسمیه» و (میر لوحی) در کتابش «اربعین» و (حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی) در کتاب «اربعین» نقل کرده‌اند، تمام آنها را صاحب «کشف الغمه» نیز - منتهی با حذف اسناد - در کتابش ذکر کرده‌است (۱)، چنانکه مرحوم (شیخ مفید) هم در آخر کتاب «ارشاد» صریحاً می‌گوید: «بعد از دولت حضرت قائم علیه السلام برای هیچ کس دولتی نخواهد بود، بطوری که از روایات بسیاری استفاده می‌شود حضرت مهدی چهل روز پیش از انقراض عالم و قیام قیامت رحلت می‌کند، و در خلال آن چهل روز فتنه و هرج و مرج شدیدی بروز می‌کند، و نشانه‌های خروج مردگان و برپاشدن قیامت برای حساب و جزا، هویدا خواهد گشت».

خلاصه این اخبار چون با روایات صحیحه‌ای که درباره حضرت قائم وارد شده معارض هستند، و از طرفی هم بمناسبت ضعف سند قابلیت ندارند که با آنها مقاومت کنند از اینرو همه آنها را می‌باید طرح کرد، با این حال چگونه می‌شود که بوسیله چنین اخباری تواتر محقق بشود؟

گذشته از همه این مذکورات، فرضاً هم اگر تمام این روایات (صحیح) و (مسند) بودند، باز نمی‌توانستیم تواترش را ثابت بکنیم، زیرا احراز تواتر - مخصوصاً نسبت بچنین موضوعات مربوط به عقیده که دواعی زیادی برای انتشارش در بین بوده‌است - فوق العاده مشکل و بلکه تقریباً از محالات است؛ مرحوم شیخ مرتضی انصاری با آن همه اطلاعات کاملی که نسبت باحادیث داشتند، صریحاً در (رسائل) می‌گوید: اخبار متواتره در شریعت اسلام نادرست.

۱- اربعین میر لوحی - این کتاب چاپ نشده و نسخه خطی آن فعلاً در کتابخانه مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری موجود است.

مرحوم شهید ثانی در کتابش «البدایة» چنانکه گفتیم می‌گوید: «تحقق تواتر بیشتر در اصول شرایع مانند وجوب نماز و اعداد رکعات آن و وجوب زکوه و حج است» ابو الصلاح می‌گوید: «اگر از کسی سؤال بکنی که یک مثالی برای تواتر به شما نشان بدهد، در جستجوی آن کاملاً خسته خواهد شد»^(۱).

با این وضعیت، چگونه می‌توان ثابت کرد که تمام روایات این اخبار که هر یک تقریباً باده واسطه ظاهراً منتهی بامام می‌گردد، در تمام این طبقات بحد تواتر بوده‌اند؟
 پس از این مذکورات بخوبی دانسته شد که روایات وارده درباره رجعت نه متواتر لفظی هستند و نه متواتر معنوی بلکه همه از اخبار آحاد می‌باشند، چنانکه مرحوم سید مرتضی - بطوری که مرحوم مجلسی درج ۱۳ (بحار) ص ۲۳۵ می‌نویسند - می‌گوید: «اخبار وارده درباره رجعت از اخبار آحاد است، خبر واحد چون مفید علم نیست، موضوع رجعت را نمی‌توان بوسیله آن ثابت کرد، بلکه اعتماد ما در اثبات رجعت فقط اجماع است».

* * *

چون دانستی که اینها از اخبار آحاد می‌باشند، اکنون باید فهمید کدام قسم از خبر واحدند: صحیحند یا ضعیف، موثقند یا حسن؟
 اینک برای اینکه باین سؤال مشروحاً جواب داده و ضمناً آنچه که علمای ملل و نحل درباره رجعت گفته‌اند - چنانکه در چند صفحه پیش نوشته‌ام - تأیید کرده باشم، در مقام ترجمه تمام این اخبار و ترجمه روایات آنها بر می‌ایم، و ضمناً امیدوارم چیزهایی که نتوانستم در اینجا صریحاً بنویسم، خوانندگان محترم از مندرجات همین روایات استفاده خواهند فرمود.

ترجمه روایاتی که مرحوم مجلسی علیه الرحمه در بارهٔ رجعت در جلد ۱۳ بحار نقل فرموده‌اند:

۱- (ابی الخطاب) و (حمران بن اعین) خبر می‌دهند که «حضرت صادق فرموده: اول کسی که زمین برای او شکافته می‌شود و بدنیا بر می‌گردد حسین بن علی است، رجعت عمومی نیست، بر نمی‌گردد مگر کسی که ممحض در ایمان یا در شرک بوده باشد»

ترجمه راوی: بطوری که تمام علمای رجال می‌نویسند **ابی الخطاب** مؤسس و رئیس یکی از فرقه‌های مهم غلاة: (خطابیه) و جاعل حدیث و مورد لعن و مذمت شدید ائمه اطهار بود^(۱). بطوری که مرحوم مامقانی می‌نویسد شهید ثانی و صاحب مدارک روایات **حمران بن اعین** را بطور کلی تضعیف کرده‌اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲- (حماد) و (بکیر بن اعین) می‌گویند: «حضرت ابو جعفر فرموده پیغمبر ﷺ و علی رجعت می‌کنند».

ترجمه راوی: اینان را بیشتر علمای رجال از ثقات می‌دانند^(۳).

عنوان روایت: (حسن)

۳- فضیل می‌گوید: «ابی جعفر فرمود: نگوئید جبت و طاغوت، و نگوئید رجعت، اگر بشما گفتند که قائل برجعت بوده‌اید، در جواب بگوئید ما امروز قائل باین نیستیم».

۱- تنقیح المقال: ج ۳/ ص ۱۸۹.

۲- تنقیح المقال: ج ۱/ ص ۳۷۱.

۳- تنقیح المقال: ج ۱/ ص ۳۶۵-۱۸۱.

ترجمه راوی: فضیل مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۴- (حماد) و (زاره) می‌گویند: «از حضرت ابی عبد الله قضیه رجعت را پرسیدم فرمود هنوز موقعش نرسیده، خداوند می‌گوید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾» [یونس: ۳۹]

ترجمه راوی: اینان را علمای رجال توثیق کرده‌اند.

عنوان روایت: (حسن)

۵- (محمد بن عیسی یقطینی) خبر می‌دهد که «حضرت ابی عبد الله در ضمن تفسیر آیه - ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾» [النمل: ۸۳] فرمود هر مؤمنی که کشته می‌شود باید دنیا برگردد تا اینکه بمیرد، و هر یک از آنان که می‌میرند باید رجعت کنند تا اینکه کشته شوند».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ در کتاب «رجال» و «فهرست» و محقق در «معتبر» و علامه در «مختلف» و شهید ثانی در «روض الجنان» و فاضل مقداد در «تنقیح» و ابن طاووس و صاحب «مدارک» و ذخیره همه روایات محمد بن عیسی یقطینی را بطور کلی تضعیف کرده و بعضی هم او را از غلاة می‌دانند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۶- (حسن بن مختار) می‌گوید: «حضرت ابی جعفر از ابی بصیر پرسید آیا اهل عراق منکر رجعت هستند؟ عرض کرد: بله، فرمود مگر در قرآن بآیه ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ بر نخوردند؟».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ و علامه و محقق در «معتبر» و شیخ بهائی در کتاب «مشرق الشمسین» روایات حسین بن مختار را بطور کلی ضعیف و خودش را نیز (واقفی) می‌دانند^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۷- (جابر بن یزید) می‌گوید از ابی جعفر معنی آیه: ﴿وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ...﴾ [آل عمران: ۱۵۷] را پرسیدند، فرمود «مراد از (سبیل الله) کشته شدن در راه علی و اولاد او است، هر

۱- تنقیح المقال: ج ۳/ ص ۱۳.

۲- تنقیح المقال: بترتیب ج ۳/ ص ۱۶۷ و ج ۱/ ص ۳۴۴.

۳- تنقیح المقال بترتیب ج ۳ ص ۱۶۷، و ج ۱ ص ۳۴۴.

کسی که باین آیه ایمان بیاورد، برای او کشته شدن و مردنی هست، زیرا کسی که کشته می‌شود باید زنده شود تا اینکه بمیرد و کسی که بمیرد باید زنده شود تا اینکه کشته شود».

ترجمه راوی: نجاشی می‌گوید: بسیاری از (غلاة) و ضعفا که از آن جمله عمر بن شمر و مفضل بن صالح و منخل بن جمیل و یوسف بن یعقوب می‌باشد روایات زیادی از جابر بن یزید جعفی نقل کرده‌اند، و خود جابر هم شخصی بود (مختلط) و روایات مربوط به احکام حلال و حرام کمتر از او دیده شده‌است.

فاضل جزائری (جابر) را رسماً از ضعفا قرار می‌دهد یعنی او را از کسانی می‌داند که روایتش بطور کلی ضعیف و غیر قابل قبول است.

شاهد ثانی در ذیل کلمات علامه در خلاصه راجع به جابر آنجا که می‌گوید: روایتی که ضعفا از جابر روایت می‌کنند باید در آنها توقف نمود - می‌گوید: «توقف در روایاتی که ضعفا از جابر روایت کرده‌اند، کاملاً بی‌مورد است، بلکه باید آنها را رسماً رد کرد، سزاوار بود مصنف یعنی علامه در روایاتی که خود جابر روایت کرده‌است توقف کنند، زیرا مردم در مدح و مذمت جابر اختلاف کرده‌اند، این در صورتی است که قول جارح را مقدم ندانیم» یعنی در صورتی که قول جارح مقدم باشد - چنانکه عقیده خود شهید ثانی و بسیاری از علما هم بطوری که مشروحاً نوشتیم همین است - روایات خود جابر را نیز باید رد کرد.

ابن غضائری می‌گوید: گرچه جابر شخصاً ثقه و مرد خوبی است، ولی بسیاری از کسانی که از او روایت کرده‌اند از غلاة و ضعفا می‌باشند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)^(۲).

در اینجا یاد آمد یک نکته‌ای را متذکر بشوم: بعضی از معاصرین ما، یکی از ادله‌ای که برای اثبات رجعت اقامه می‌کنند این است که می‌گوید: «چون علمای اهل سنت و جماعت روایات جابر را از لحاظ اینکه قائل بر رجعت بوده بطور کلی رد کرده‌اند، پس معلوم می‌شود که رجعت از مزایای تشیع و خصایص شیعه بوده‌است» ولی اینان اشتباه کرده‌اند، آنانی که جابر را مورد نکوهش قرار داده و روایاتش را رد کرده‌اند اساساً او را بعنوان شیعه دوازده امامی نمی‌شناختند. بلکه همه او را از

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۰۱-۲۰۴.

۲- این روایت از جهت ارسالش هم ضعیف است، زیرا کسی که (ابن مغیره) این روایت را از او نقل می‌کند اسمش تعیین نشده و به جمله (عمن حدثه) تعبیر شده‌است.

لحاظ اینکه معتقد برجعت بود از غلاة یعنی (سبائیه)، پیرو عبد الله بن سبأء تشخیص داده بودند، برای احراز صدق مقالم ممکن است به کتاب تنقیح المقال جلد اول، باب جابر مراجعه نمائید- پس از اینجا دانسته می شود که رجعت از عقاید و مزایای غلاة بوده است، نه شیعه دوازده امامی.

۸- عین مضمون روایت گذشته را، عیاشی نیز از (جابر) و (ابن مغیره) نقل می کند
ترجمه راوی: به صفحه (قبل) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۹- (حسین بن عمر بن یزید) خبر می دهد که «ابی عبد الله می فرمود گویا حمران ابن اعین و میسر بن عبد العزیز را در بین صفا و مروه، می بینم که مردم را با شمشیرهای خود می زنند».

ترجمه راوی: حسین بن عمر بن یزید امامی ولی مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۰- (محمد بن سنان) روایت می کند «موقعی که ابی عبد الله این آیه را تلاوت می کرد: ﴿وَإِذْ

أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ﴾ [آل عمران: ۸۱] می فرمود مراد از این آیه این است که خداوند با پیغمبران عهد بسته که در رجعت به پیغمبر ایمان آورده و به علی یاری کنند، هر پیغمبری که خدا از زمان آدم تاکنون مبعوث کرده، همه را به دنیا بر می گرداند تا اینکه پیش روی علی قتال و جهاد بکنند».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ و نجاشی و مفید و محقق در (معتبر) و علامه در (مختلف) و شهید

ثانی و بسیاری از علمای رجال و فقهای بزرگ محمد بن سنان را رسماً از ضعفا و غلاة می داند و بطوری که فضل بن شاذان می نویسد، این شخص از دروغگوهای معروف نیز بوده است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۱- عین مضمون روایت گذشته را (عیاشی) نیز (از فیض بن ابی شیبه) روایت کرده است.

ترجمه راوی: فیض بن ابی شیبه اسمش در کتب رجال مذکور نیست و باصطلاح مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۲- (محمد بن سنان) و (منخل بن جمیل) و (عمار بن مسروق) خبر داده اند که (ابی جعفر

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۳۹.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۲۵.

در تفسیر آیه ﴿يَأْتِيهَا الْمُدَّثِرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾﴾^(۱) فرموده مراد از (مدثر) محمد و مقصود از (قم فأنذر) قیام محمد است در رجعت برای انذار بشر، و در تفسیر این آیه ﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُتُبِ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا...﴾ [المدثر: ۳۵-۳۶]^(۲) فرمود مقصود این است که محمد در رجعت منذر بشر است، و نیز در تفسیر آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾ [سبأ: ۲۸] فرمود مقصود از این آیه این است که پیغمبر در رجعت مبعوث بر تمام افراد بشر است.^(۳)

ترجمه راوی: محمد بن سنان از (غلاة) است - منخل بن جمیل نیز به عقیده تمام علمای رجال از (غلاة) است.^(۴) عمار بن مسروق اسمش در کتب رجال ذکر نشده است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۳- روات روایت گذشته از ابی جعفر نقل می‌کنند که «علی امیر المؤمنین می‌فرمود (مدثر)

۱- این آیه یکی از فرمانهای رسالت و نبوت حضرت ختمی مرتبت است بلکه طبق عقیده جمعی از مفسرین اولین آیه و در حقیقت اولین فرمانی است که پیغمبر ﷺ را بانذار و راهنمایی بشر امر می‌کند، ولی اگر کسی جمود باین روایت نموده بگوید این آیه منزل بر موقع رجعت است؛ ناچار باید ملتزم بشود که آنهمه زحمات پیغمبر در انذار و هدایت بشر همه لغو و بیهوده بوده است!! زیرا بنا برین حضرت در بدو رسالتش اصلاً مأمور باین امر نبوده است، و بدون شبهه اینان هر امری پیش از موقعش امری عبث و بیهوده خواهد بود گذشته از این، آیا هیچ عاقلی می‌تواند تصور بکند که خداوند پیغمبری را برای انذار و راهنمایی بشر مبعوث و مأمور نماید و در عین حال باو بگوید: مقصودم این است بعد از اینکه پس از چند سال رحلت کردی و هزاران سال بعد از آن زنده شدی، آن وقت باید در مقام امثال این امر برآئی؟ آیا یک همچو عمل ابلهانه‌ای را به خداوند حکیم نسبت دادن جز سفاقت محملی دارد؟

۲- بمقتضای سیاق آیات پیش از این آیه، و بانفاق تمام مفسرین مرجع ضمیر در جمله [آنها] یا کلمه (سقر) است که قبلاً از آن گفتگو می‌کرده، و یا آیات قرآن، یعنی: جهنم یکی از چیزهای بزرگی است که منذر و مخوف بشر است، یا اینکه آیات قرآن از جمله امور بزرگی است که منذر بشر است، ولی در این روایت که مرجعش محمد قرار داده شده، معلوم میشود جاعل این روایت منخل بن جمیل یا اصلاً با ادبیات آشنائی نداشته که محمد را مرجع ضمیر مئوث قرار می‌دهد، و یا اینکه ایشان هم مانند سید علی محمد باب الفاظ و جملات را بطور کلی از مقررات و قیود ادبی آزاد گذارده بودند.

۳- از ظاهر این عبارت استفاده می‌شود که آقایان رجعیین محمد ﷺ را مبعوث بر کافه بشر نمی‌دانند، ولی با لحاظ صدر روایت معلوم می‌شود که اینان محمد ﷺ را که ۲۳ سال به پیغمبری و هدایت بشر مشغول بود، اساساً او را بعنوان پیغمبری نشناخته‌اند، منتظرند که در رجعت زنده شده تازه برسالت و پیغمبری مشغول شود!

در موقع رجعت تحقق پیدا می‌کند، راوی می‌پرسید آیا پیش از قیامت حیات و موتی است؟ می‌فرماید بله».

ترجمه راوی: بصفحه قبل رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۴- (موسی بن سعدان) و (عبد الله بن قاسم حضرمی) خبر می‌دهند که «حضرت صادق فرمود: شیطان از خدا درخواست کرده بود که تا روز قیامت او را مهلت بدهد، خدا تقاضایش را اجابت نکرده فرمود تو را تا روز وقت معلوم خواهیم مهلت داد، چون آن روز دَرسد شیطان با تمام پیروانش: آنانی که از زمان آدم تا آنروز آفریده شده‌اند - ظهور می‌کنند، و علی رجعت می‌کند، و این آخرین رجعت‌های آن حضرت است، هر امامی که در هر قرنی بوده با تمام مردمان نیکوکار و بدکار همان قرن با او رجعت خواهند کرد، در آن روز علی با اصحابش ظهور کرده و شیطان با پیروانش در کنار فرات، نزدیک کوفه در محلی که آن را (روحا) گویند با آنان روبرو شده و چنان جنگی با یکدیگر بکنند که از بدو خلقت عالم تا آن روز نظیر آن واقع نشده بود، گویا می‌بینم که اصحاب علی صد قدم عقب نشینی کرده و پای بعضی از آنان در میان آب فرات داخل می‌شود، در این موقع خداوند با جمعی از ملائکه که در میان ابری نشسته‌اند از آسمان پائین می‌آیند! و پیغمبر در حالی که حربه‌ای از نور در دستش باشد در پیش آن ابر بیاید، شیطان چون او را ببیند به عقب بر گردد، اصحابش با او می‌گویند، اکنون که ظفر یافتی کجا می‌روی؟ و در جواب می‌گوید آنچه که من می‌بینم شما نمی‌بینید، من از خداوند می‌ترسم، پیغمبر نزدیک شیطان شده با یک ضربت او و اصحابش را هلاک می‌کند، سپس همه مردم به پرستش خدا مشغول شوند، شرک و کفر بکلی بر طرف گردد، و علی چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌کند، تا اینکه از پشت مردی از شیعیانش هزار فرزند که همه پسر باشند بعمل آید».

ترجمه راوی: بطوری که علامه، در خلاصه و نجاشی و ابن غضائری می‌نویسند موسی بن سعدان از (غلاة) بوده است^(۱). عبد الله بن قاسم حضرمی طبق شهادت نجاشی، ابن غضائری و علامه در خلاصه و ابن داود مردی بسیار دروغگو و جعل حدیث بود، بعضی از اینان او را از (غلاة) و بعضی دیگر او را (واقفی) می‌دانند که از غلاة زیاد روایت می‌کرده‌است، در هر حال روایاتش را بطور کلی رد کرده‌اند^(۲).

۱- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۲۵۶.

۲- تنقیح المقال: ج ۲، ص ۲۰۳.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۵- (موسی بن سعدان)، (عبد الله بن قاسم)، (حسین بن احمد المنقری) و (یونس الظبیان) از ابی عبد الله روایت می‌کنند: «کسی که پیش از روز قیامت متصدی حساب خلائق است حسین بن علی است، روز قیامت روزی است که فقط مردم را بطرف بهشت و یا دوزخ می‌فرستند»^(۱).
ترجمه راوی: علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه، و نجاشی و ابن داود و... روایات حسین ابن احمد المنقری را بطور کلی ضعیف و غیر قابل قبول می‌دانند^(۲).
یونس الظبیان بطوری که نجاشی، ابن داود و ابن غضائری و فاضل جزائری می‌گویند، مردی بسیار دروغگو و جعل حدیث و از (غلاة) بوده است، طبق روایت که (کشی) نقل می‌کند حضرت رضا هزاران دفعه این شخص را بمناسبت غلوش لعنت کرده بود^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶- از (داود بن راشد) نقل شده که «ابی جعفر فرموده اول کسی که رجعت می‌کند، حسین بن علی است، آن قدر سلطنت می‌کند که از پیری ابروانش بر روی دیده‌اش آویخته شود»
ترجمه راوی: داود بن راشد امامی و مجهول الحال است^(۴).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷- همین مضمون را جمعی دیگر که منتهی به (داود) می‌شود نیز نقل کرده‌اند.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۸- (احمد بن محمد السیاری) از حضرت صادق نقل می‌کند که در تفسیر این آیه ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتَلُونَ﴾ [الذاریات: ۱۳]^(۵) فرمود «مردم در رجعت برای اینکه هر کسی به حقیقتش

۱- این روایت علاوه بر اینکه از جهت ضعف سند ضعیف است چون مضمونش بر خلاف قرآن است از اینرو نیز ضعیف و غیر قابل قبول است، زیرا طبق نصوص قرآن روز حساب خلائق فقط قیامت است، این است که قرآن در چند موضع آن را بعنوان (یوم الحساب تعبیر می‌کند).

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۱۹.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۳۳۷-۳۳۸.

۴- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۴۰۸.

۵- این آیه جواب این آیه است: ﴿يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الْآزِمِ﴾ [الذاریات: ۱۲] یعنی مکذبین و کفار بطور استهزاء از پیغمبر سؤال می‌کردند روز جزا در چه وقتی خواهد بود، خدا در جواب می‌گوید: روزی است که کفار در آتش جهنم سوخته و گداخته می‌شوند

برگردد ذوب کرده می‌شوند همانطوریکه طلا را ذوب می‌کنند».

ترجمه راوی: احمد بن محمد السیاری بطوری که نجاشی و ابن غضائری و علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و... می‌نویسد از (غلاة) و قائل به تناسخ هم بوده است^(۱).
عنوان روایت: (ضعیف)^(۲).

۱۹- (محمد بن عیسی یقطینی) و (قاسم) از ابی ابراهیم روایت کردند که فرمود تمام نفوس گذشته برای اینکه از دشمنانشان انتقام بکشند با آنان رجعت می‌کنند، و بعد از آنان سی ماه زندگانی کرده سپس همه در یک شب می‌میرند.

ترجمه راوی: محمد بن عیسی یقطینی از (غلاة) بوده است به صفحه (۱۳۶) مراجعه شود - و (قاسم) مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۰- بطوری که (محمد بن عیسی یقطینی) و جمعی نقل کرده‌اند، (محمد بن عبد الله بن حسین) می‌گوید «پدرم از حضرت صادق پرسید: درباره رجعت چه می‌گویی؟ فرمود آنچه را که خدا در قرآن فرموده: ﴿...تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾ [النازعات: ۱۲] و تفسیر این آیه بیست و پنج شب پیش از نزولش به پیغمبر رسیده بود و...!»،

ترجمه راوی: محمد بن عبد الله بن حسین: امامی و مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۱- بطوری که (ابن ابی عثمان) و (محمد بن سلیمان دیلمی) نقل کرده‌اند (سلیمان دیلمی) می‌گوید: «از حضرت صادق تفسیر این آیه را پرسیدم: ﴿...إِذْ جَعَلْ فِيكُمْ أَرْبَابًا وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾ [المائدة: ۲۰] فرمود مقصود از (انبیاء) پیغمبر ﷺ و ابراهیم و اسمعیل و... و مراد از (ملوک) ائمه می‌باشند، عرض کردم پادشاهی کجا را بشما داده‌اند؟ فرمود پادشاهی بهشت و رجعت را».

ترجمه راوی: ابن ابی عثمان مورد لعن اغلب علمای رجال و از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب (علیائیه) بوده است^(۴) بطوری که مرحوم شیخ در رجالش و ابن غضائری و نجاشی و... می‌نویسند.

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۸۷.

۲- این روایت از جهت ارسالش نیز ضعیف است، زیرا بعضی از روایتش حذف شده است.

۳- نتایج التتقیح: ص ۱۳۹.

۴- رجال کبیر: ص ۱۰۲.

محمد بن سلیمان الدیلمی نیز از (غلاة) بوده است و روایاتش را بطور کلی تضعیف کرده اند^(۱). سلیمان دیلمی هم طبق شهادت کشی و ابن غضائری و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه از (غلاة) و مردی بود بسیار دروغگو^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)^(۳)

۲۲- (معلى بن خنيس) می گوید: «حضرت صادق فرمود اول کس که رجعت می کند حسین بن علی است، سپس فرمود مراد از این آیه: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵]»

ترجمه راوی: بطوری که ابن غضائری می نویسد: معلى بن خنيس از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب (مغیره) و مورد اعتماد سایر فرق غلاة بوده، و از همین جهت داود بن علی او را بقتل رسانده بود، نجاشی و علامه نیز روایاتش را تضعیف می داند^(۴).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۳- (محمد بن خالد البرقی) و (محمد بن حسن بن عبد الله الاطرش) از حضرت باقر روایت کرده اند که علی امیر المؤمنین فرمود: «ما پیش از خلقت مخلوقات در زیر سقفی از نور سبز بودیم که نه آفتاب بود و نه ماه، نه روز بود و نه شب، و چون پیغمبرانرا آفرید از آنان عهد گرفت که بما ایمان بیاروند و ما را یاری کنند، تا اینکه می گوید - هنوز هیچ پیغمبری بما نصرت نکرد، ولی در رجعت ما را یاری خواهند کرد- تا اینکه می گوید- تعجب می کنم از مرده هائی که خدا آنان را زنده گرداند و گروه از قبر بیرون آیند و لبیک گوین صدا بلند کنند- تا اینکه گوید منم صاحب رجعت ها و بهشت و دوزخ و بازگشت خلائق بسوی من است و حساب آنان نیز با من خواهد بود. منم آن که ابر و باد رعد و برق و نور و ظلمت و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه همه مسخرم هستند و...».

ترجمه راوی: بطوری که نجاشی می نویسد محمد بن خالد البرقی مردی ادیب ولی ضعیف الحدیث بود، ابن غضائری می گوید ایشان از ضعفای زیاد روایت می کرد و بروایات مرسله هم خیلی

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۲۲.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۶۰.

۳- این روایت از جهت ارسالش نیز ضعیف است.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۳۰.

اعتماد می نمود- ابن داود نیز ایرا در عداد ضعفا قرار داده است^(۱) محمد بن حسین بن عبد الله الاطرش اسمش در کتب رجال ذکر نشده و باصطلاح مهمل است

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۴- (محمد بن مسعود العیاشی) از (صالح بن میثم) روایت کرده که از حضرت باقر تفسیر این آیه را پرسیدم ﴿...وَلَهُوَ أَسْلَمَ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳] فرمود ظهور و تحقق این آیه و قتی است که علی می گوید من نسبت بسایر مردم سزاوارترم بمضمون این آیه: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۳۸].

ترجمه راوی: محمد بن مسعود عیاشی گرچه مورد توثیق علمای رجال می باشد - مگر مرحوم شیخ محمد نجل شهید ثانی که در وثاقتش خدشته کرده است-؛ ولی چون غالباً از ضعفا روایت می کرد از این روایاتش چندان مورد اعتماد نیست، در هر حال این روایت از لحاظ ارسال ضعیف است، زیرا عیاشی بطوری که مرحوم شیخ در رجالش می نویسد از کسانی است که از ائمه (علیهم السلام) روایت نکرده، ظاهرش این است که زمان ائمه را درک نکرده باشد؛ بنا بر این نمی تواند بدون واسطه از صالح بن میثم که از اصحاب حضرت باقر بوده نقل روایت کند، زیرا صالح بر فرض اینکه پس از وفات حضرت باقر که در سال (۱۱۴) بوده صد و بیست سال هم عمر کرده باشد، باز نمی توان تصور کرد که عیاشی بتواند او را ملاقات نماید، زیرا وفات حضرت عسکری در سال (۲۶۰) و موقع غیبت کبری در سال (۳۲۸) بوده است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۵- (عامر بن معقل) از ابی حمزه نقل می کند که «حضرت ابی جعفر به او فرموده بود از جلالت علی همین بس که اهل رجعت را می کشد و اهل بهشت را تزویج می کند».

ترجمه راوی: عامر بن معقل مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۲۶- صاحب کتاب «منتخب البصائر» عین همین مضمون را نیز از عامر بن معقل نقل می کند.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۲۷- در تفسیر (علی بن ابراهیم) از حضرت صادق روایت شده که تمام پیغمبران رجعت می‌کنند برای اینکه به علی یاری کنند، همین است معنی آیه ﴿...الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَآخَرْتَهُمْ...﴾ [آل عمران: ۸۱].

عنوان روایت: (حسن)

۲۸- (سلیمان بن داود المنقری) از شهر بن حوشب نقل می‌کند که «حجاج باو گفته بود تفسیر این آیه مرا عاجز کرده و معنی آن را نمی‌فهمم: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...﴾ [النساء: ۱۵۹]. بخدا قسم امر می‌کنم تمام افراد یهودی و نصرانی را گردن بزنند (شهر) گفت: مراد از این آیه این نیست که فهمیده‌اید؛ مقصود این است که عیسی پیش از قیامت از آسمان بدینا نزول می‌کند و تمام افراد یهود و غیره باو ایمان می‌آورند و در بهشت سر حضرت مهدی نماز می‌گذارند، حجاج گفت تو این را از کجا فهمیدی شهر گفت از حضرت باقر شنیده‌ام».

ترجمه راوی: ابن غضائری می‌گوید سلیمان بن داود المنقری جدا ضعیف است و در مسائل مهمه زیاد حدیث جعل می‌کرد. علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی او را در عداد ضعفا قرار داده اند^(۱). شهر بن حوشب امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۲۹- علی بن ابراهیم در تفسیرش در ذیل این آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾ [یونس: ۳۹]^(۳) می‌گوید: روایت شده که این

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۹.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۸۹.

۳- آیه قبلش این است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [یونس: ۳۸] این آیه یکی از آیات تحدی است، خلاصه مفادش این است: آنانی که قرآن را تکذیب کرده و می‌گویند مُتَزَلَّ از جانب خدا نیست، باینان بگو اگر راست می‌گوئید یک سوره مانند این بیاورید، و غیر از خدا هر که را که می‌توانید دعوت کنید و از آنان استعانت بجوئید که در این باره بشما کمک کنند: پس از اتمام تحدی در مقام شرح حال مخالفین و علت اینکه آنان قرآن را تکذیب می‌کردند بر آمده می‌گوید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ...﴾ [یونس: ۳۹] یعنی اینان چیزی را تکذیب می‌کنند که محیط بعلم وی نیستند، یعنی کفار چون در قرآن تفکر و تدبر نمی‌کنند، مقاصد و مرام آن را نفهمیده‌اند لذا کورکورانه آن را تکذیب

آیه در باره رجعت نازل شده است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۰- (علی بن ابراهیم) در ذیل آیه ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ

بِهِ...﴾ [یونس: ۵۴]^(۲). می گوید: «مرویست که این آیه اصلاً اینطور بوده است: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ

می کنند؛ بعد می گوید: ﴿...وَلَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ...﴾ [یونس: ۳۹] آی: و لم يأتهم بعد حقيقة ما وعد في القرآن مما يثول إليه أمرهم من العقوبة؛ یعنی آن عقوبتی که خداوند در قرآن بآنان وعده داده از خسران در دنیا و آخرت، هنوز متوجه آنان نشده موقعی که دچار آن عقوبت شدند؛ آن وقت تصدیق خواهند کرد که قرآن وحی آسمانی و منزل از جانب خداوندست - و یا اینکه مراد این است که هنوز نیامد آنان را تأویل و تفسیر قرآن، یعنی چون در قرآن مطالبی است که فهمیدن آنها بسته بمراجعه مبین قرآن یعنی پیغمبر اکرم است، و از طرفی چون کفار در اثر نخوت و خودپرستی مراجعه به محمد ﷺ نمی کنند تا اینکه آنها را در یابند، لهذا از روی نادانی آن را تکذیب می کنند، در هر حال این آیه از آیات تحدی است؛ ابداً نظری بر رجعت ندارد، عجب است از مرحوم علی بن ابراهیم قمی که بگفته علمای رجال شیعه مرد دانشمند و جلیل القدری بوده است، اینگونه تأویلات را که مخصوص بملاحده و باطنیه است در تفسیرش نوشته اند! مگر اینکه بگوئیم این تفسیر اساساً از تألیفات این مرد جلیل نبوده و ساختگی باشد. و گرنه چطور می شود که چنین دانشمندی تا این اندازه از مبانی قرآن کریم بی اطلاع باشد که آن را با اینگونه تأویلات بی اساس آلوده نمایند.

۱- مرحوم علی بن ابراهیم راوی این روایت را بطور کلی حذف کرده است.

۲- متمم این آیه این است: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ، وَأَسْرَأُ الْقَدَمَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۵۴﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۵۶﴾﴾ [یونس: ۵۴-۵۶] این آیات در مقام بیان عدل خداوند، و قبح ظلم و عواقب و خیمه ستمکاران است؛ یعنی هر آنکه در دنیا ظلم می کند اگر برای خلاصی خود فرضاً تمام آنچه که در روی زمین است، فدیة بدهد هرآینه بیفانده و غیر قابل قبول است، اینان وقتی که بکیفر اعمال ظالمانه خود برسند و به بینند که عذاب خدائی متوجه آنان شده، آن وقت پشیمان خواهند شد، ولی چه فائده، خداوند آنچه را که مقتضای عدالتش هست خواهد قضاوت کرد، و کسی هم نمی تواند او را از قضاوت عادلانه اش باز دارد، زیرا آنچه که در آسمان و زمین است همه مملوک اوست، آگاه باشید که وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم علم ندارند، اوست که زنده می کند، و می میراند، و بسوی اوست مرجع و باز گشت خلاق.

این آیات بطوری که ملاحظه می فرمائید میزان عدالت خداوند و آثار و عواقب ظلم را بطور کلی برای ما بیان می کند، ابداً ناظر به خصوص ظلم بر خاندان محمد ﷺ نیست، بلکه این از جمله مصادیق این آیه است، حقیقتاً شرم آور است! با اینکه در ذیل آیه صریحاً می گوید: ﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۵۶﴾﴾ [یونس: ۵۶] با این حال در این روایت جمالتی بدون هیچ گونه تناسب در آیه گنجانده شده و آن را مُتَزَلَّ بر رجعت کرده است!!

ظَلَمْتُ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ» ما فی الأرض (جمیعا) لافتدت به فی ذلك الوقت، یعنی الرجعه».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۱- علی بن ابراهیم می‌گوید: «از حضرت صادق معنی این آیه را پرسیدند: ﴿وَيَوْمَ نُخَشِّرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾ [النمل: ۸۳]^(۲) فرمود، مردم درباره اش چه می‌گویند؟ سائل گفت می‌گویند که

۱- ضعف این روایت نیز از لحاظ ارسالش هست.

۲- گرچه در ضمن روایت (۵) و (۶) هم که ضعف هر دو را ثابت کردیم، باین آیه استدلال شده بود، ولی در این روایت چون راه استدلال بآن را بیان می‌کند، و علاوه بر این چون رجعین این آیه را قویترین ادله‌شان قرار داده‌اند، از اینرو لازم می‌دانم شرحی بطور اجمال در اطرافش بنویسیم: چنانچه متن روایت فوق را بدقت ملاحظه نمایند می‌بینید، که اصل استدلال امام - بقول راوی - مبتنی بر این است که اولاً از آیه: ﴿وَيَوْمَ نُخَشِّرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا﴾ [النمل: ۸۳] مفهوم گرفته، زیرا در جواب سائل می‌گوید «مگر خداوند در قیامت جماعتی را محشور کرده و باقی را و می‌گذارد» سپس بگمان خود آن مفهوم را معارض با منطوق آیه: ﴿وَوَحَّشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۷] تشخیص داده، و بالاخره برای رفع تعارض آیه اول را حمل بر رجعت می‌کند.

بر دانشمندان پوشیده نیست که (وصف) در صورتی مفهوم دارد که علت منحصراً ثبوت حکم در موضوعش باشد و گرنه ابداً مفهوم ندارد؛ مثلاً اگر بگوئید که من امروز علما را ضیافت خواهم کرد، در صورتی که علت ضیافت کردن شما علما را وصف عالمیه نباشد، ابداً دلالت ندارد که سایر طبقات را ضیافت نخواهید کرد، بنا بر این اگر بنا شود که آیه نامبرده دارای مفهوم باشد، باید وصف (مکذیبه) علت منحصراً ثبوت حشر یعنی رجعت باشد، در این صورت باید ائمه و سعدا رجعت نکنند، با اینکه پایه و اساس عقیده رجعین همانا رجعت ائمه و مردمان سعید می‌باشد؛ علاوه بر این اگر (وصف) در این آیه مفهوم داشته باشد باید در آیه: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾ [النحل: ۸۴] هم که بدون شبهه راجع بقیامت است، مفهوم داشته باشد، و در نتیجه باید بگوئیم که بعث در قیامت مخصوص بشهدا یعنی انبیاء است با اینکه هیچ عاقلی نمی‌تواند ملتزم باین معنی بشود، مگر اینکه رجعین این آیه را نیز حمل بر رجعت نمایند! اگرچه از اینان بعید نیست، چه می‌بینیم در هر جای قرآن که به کلمه، حشر، بعث و آخرت، خلاصه بهر کلمه بقیامت بر می‌خورند آن را تأویل به رجعت می‌کنند.

و ثانیاً چنانچه بر فرض محال وصف دارای مفهوم باشد، بدون شبهه مفهوم، آنهم مفهوم مخالف یک جمله با منطوق جمله دیگر اصلاً قابل معارضه نیست تا اینکه انسان محتاج برفع معارضه باشد، پس معلوم شد که استدلال باین آیه در خصوص رجعت بکلی غلط و بی اساس است، و از اینجا نیز می‌فهمیم روایاتی که در آنها استدلال باین آیه شده، همه مجعول و ساختگی است، زیرا چنین مغالطه و استدلال بی اساس نه تنها شایسته مقام شامخ حضرت جعفر بن محمد نیست بلکه درخور مقام اشخاص عادی هم نمی‌باشد!

راجع به قیامت است، فرمود مگر خداوند در قیامت از هر امت فوجی را محشور کرده و بقیه را بحال خودشان و اگذار می‌کند؟ نه، این طور نیست، این آیه مربوط بر رجعت است آیه راجع به قیامت این است: ﴿... وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۴۷].

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۲- بطوری که (عمر بن عبد العزیز) و (ابراهیم بن منیر) خبر می‌دهند معاویه ابن عمار می‌گوید آیه ﴿... فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ را^(۲) در حضور حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود این

گذشته از اینها فرضاً اگر این آیه منزل به رجعت باشد، فقط رجعت اشقیاء و مکذبین از آن استفاده می‌شود، چطور شد رجعت مکذبین را خدا خبر می‌دهد، ولی از رجعت انمه و سعدا مخصوصاً از سلطنت چهل و چهار هزار ساله حسین بن علی و رسالت پیغمبر اکرم و کشته شدن شیطان کذائی بکلی ساکت است! چون دانستی این آیه بهیچ وجه ناظر بر رجعت نیست، اکنون بارعایت اختصار در مقام شرح آن بر می‌آید: یکی از بهترین راه‌های تفسیر قرآن خود قرآن است، چنانکه گفته‌اند (القرآن یفسر بعضه بعضاً) بطوری که از این آیه: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا﴾ [یوسف: ۷] یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱۸﴾ [النبا: ۱۷-۱۸] صریحاً استفاده می‌شود، افراد بشر در تعقیب نفخ (صور) فوج فوج و دسته دسته در روز میقات و قیامت محشور خواهند شد، و آیه: ﴿تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كَلِمًا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ [النمل: ۸] قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ ﴿[الملک: ۸-۹] صریحاً مکذبین را فوج و دسته مخصوصی قرار می‌دهد، پس با رعایت مفاد این دو آیه در کمال وضوح دانسته می‌شود که آیه ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا﴾ [النمل: ۸۳] که می‌گوید فوج مکذبین را محشور خواهیم کرد، در مقام بیان کیفیت حشر فوج مکذبین در قیامت است.

بعبارت دیگر از طرفی آیه: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبا: ۱۸] خبر می‌دهد که مردم در قیامت فوج فوج محشور می‌شوند، و از طرف دیگر آیه: ﴿كَلِمًا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ...﴾ [الملک: ۸] صریحاً می‌گوید که مکذبین فوج مخصوصی هستند، با ملاحظه این دو آیه بطور روشن معلوم می‌گردد که آیه: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾ [النمل: ۸۳] راجع بقیامت و در مقام اخبار به کیفیت حشر مکذبین است.

۱- علی بن ابراهیم روات این روایت را نیز حذف کرده‌است.

۲- این آیه در سوره (۲۰) در پایان قصه آدم و حوا واقع شده، از آیه (۱۱۴) شروع و بآیه (۱۲۶) ختم می‌شود. خلاصه آن قصه این است: ما به آدم گفتیم شیطان دشمن تو و زن تو هست، مبادا شما را از بهشت بیرون کرده و در نتیجه دچار تعب و مشقت و گرفتار شقاوت و بدبختی شوی، اکنون که در بهشت جای داری برهنه و تشنه نخواهی ماند، دچار گرمای آفتاب نخواهی شد؛ ولی با این حال آدم در تحت تأثیر شیطان واقع شده، و از بیانات ملایم او که متضمن رهنمائی به زندگانی جاوید و پادشاهی ابدی بود، دل باخته و در نتیجه از رهنمائی و گفته‌های

آیه راجع به دشمنان ما هست که در رجعت (عذره) می‌خورند.

ترجمه راوی: علمای رجال مانند: علامه، نجاشی، ابن داود و کشی و مجلسی در وجیزه و... عمر بن عبد العزیز را از ضعفا و حتی بعضی او را از (غلاة) می‌دانند، فضل بن شاذان می‌گوید این مرد اغلب چیزهای قبیح و منکر را روایت می‌کرده است^(۱). ابراهیم بن منیر امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۳۳- «در کتاب منتخب البصائر نیز عین همین مضمون از همین روات نقل شده است.».

۳۴- (علی بن ابراهیم) در ذیل این آیه: ﴿وَحَرَّمَ عَلٰی قَرِيَّةٍ اَهْلَكْنَهَا اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۵﴾ [الأنبياء: ۹۵]. از جمعی روایت کرده که «حضرت صادق و حضرت باقر فرموده‌اند هر قریه‌ای که

خدا اعراض نمود، و بالاخره بطمع رسیدن بوعده‌های شیطان، مقالاتش را بقبول تلقی کرده و عاقبت خویشتن را از نعمت سعادت ابدی محروم کرد، دچار برهنه گی و دیگر مشقتهای گوناگون گردید، خلاصه بودای آمیخته با رنج و مشقت دنیا تنزل کرد - بعد از آن می‌گوید- ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هٰذَا فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقٰى ﴿۳۴﴾ وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِىْ فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾ [طه: ۱۲۳-۱۲۴] یعنی: «کسی که پیرو راهنمایی من باشد در زندگانی دنیا و آخرت دچار گمراهی و شقاوت نخواهد شد، ولی کسی که از ذکر من، از گفته من و از راهنمایی من اعراض نماید، گرفتار ضیق معاش و عسرت در زندگانی خواهد شد، و در روز قیامت هم کور و بی چشم محسور می‌شود.».

این آیات از آیات برجسته قرآن کریم و متضمن بهترین سرمشق زندگانی عاقله بشر است، این آیات ما را از اسرار و رموز زندگانی آگاه می‌سازد و منشأ کلیه موجبات شقاوت و بدبختی را بما خاطر نشان می‌کند، و در عین حال نزدیکترین راه سعادت‌مندی را بما نشان می‌دهد بعبارت واضح این آیات صریحاً بما یادآوری می‌کند که در این عرصه تراحم حیات باید در مقابل مردمان شیاد و شیطان صفت جدا مقاومت کرده، و بطمع رسیدن به آرزوهای بی فایده مفتون سخنهاى آنان که ظاهراً خیلی دلفریب و در حقیقت زهر آلوده است نشویم، این آیات عواقب وخیمه طمع و عدم تملک نفس مخصوصاً نتایج سوء اعراض از گفتار های خدا را که در حقیقت منشأ هر گونه بدبختی است، صریحاً بما خبر می‌دهد، این آیات اکیداً بما سفارش می‌کند که در این زندگانی آمیخته با هزاران گونه محنت و آلم باید پیوسته متذکر خدا و پیرو ذکر خدا و گفته های خدا باشیم، خلاصه این آیات جدا بما توصیه می‌کند که باید همواره عامل بقرآن کریم و پیرو سنت و سیره آورنده قرآن باشیم ولی تمام این حرفها در صورتی است که این آیه مقدسه در مقام بیان خوراک دشمنان اهل بیت در رجعت نباشد!! بی چاره قرآن! راستی قلم بجائی رسید که از فرط تأثیر نمی‌دانم چه بنویسم؟! جز اینکه گفتارم را در اینجا خاتمه دهم چاره‌ای ندیدم.

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۴۴-۳۴۵.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۴.

خداوند اهلش را در اثر عذاب هلاک بکند، در رجعت بر نمی‌گردند»^(۱)، سپس می‌گوید: این آیه

۱- منطوق این آیه نه فقط مثبت رجعت نیست بلکه صریحاً آن را نفی می‌کند، زیرا می‌گوید هر قریه‌ای که ما اهلش را هلاک کرده و می‌میرانیم رجعت نمی‌کنند، از مفهومش هم اگر چه وصف بطور کلی دارای مفهوم باشد، نه تنها نمی‌شود در این باره استفاده کرد، بلکه هیچگونه معنی اساسی از آن استفاده نمی‌شود؛ زیرا مفاد مفهومش این است، قریه‌ای که ما اهلش را هلاک نکرده و نمیرانده ایم رجعت می‌کنند، بدیهی است که رجعت متوقف بر مردن است، برگشت مردم زنده بدنیا معنی ندارد، ولی اگر کسی بخواهد از مفهومش - بر فرض ثبوت مفهوم برای وصف- استفاده بکند، ناگزیر است یا کلمه (بالعذاب) را در آیه پشت سر کلمه (اهلکانها) تقدیر بکند، و یا ثابت بکند که (هلاکت) در لغت و یا در اصلاح قرآن بمعنی هلاکت در اثر عذاب است، زیرا در این صورت مفاد منطوق آیه این است: هر قریه‌ای که ما اهلش را در اثر عذاب هلاک می‌کنیم رجعت نمی‌کنند، بنا بر این مفاد مفهومش چنین می‌شود: قریه‌ای که ما اهلش را در اثر عذاب هلاک نکرده ایم رجعت می‌کنند، ولی هیچ یک از این دو تدبیر را در اینجا نمی‌توان بکار برد، اما تقدیر، پوشیده نیست که بدون دلیل علمی هیچگاه نمی‌توان چیزی را در یک جمله‌ای تقدیر کرد، زیرا مقتضای (اصل) عدم تقدیر است.

اما دعوی اینکه هلاکت در لغت و یا در اصطلاح قرآن بمعنی هلاکت در اثر عذاب است، می‌گویم هلاکت در لغت نابود شدن را گویند؛ نه نابود شدن در اثر عذاب را، و در اصطلاح قرآن نیز چنین است؛ زیرا قرآن هر جایی که هلاکت را بطور مطلق ذکر کرده از آن موت و فناء مطلق را اراده کرده است، نه فناء در اثر عذاب را، مانند این آیات: ﴿إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ...﴾ [النساء: ۱۷۶] یعنی: «هر مردی که بمیرد و اولاد نداشته باشد ولی خواهر داشته باشد، نصف ترکه‌اش را باید بخواهرش داد». ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ [القصص: ۸۸] «هر چیزی نابود می‌شود، مگر ذات پروردگار» ﴿وَإِنَّ مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا...﴾ [الإسراء: ۵۸] یعنی: «نیست قریه‌ای مگر آنکه ما اهلش را نابود می‌کنیم پیش از روز قیامت و یا معذب می‌کنم آنانرا بعد از شدید». ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [الجاثیه: ۲۴] یعنی: «جز این زندگانی دنیا که می‌میریم و زنده می‌شویم، زندگانی دیگری در بین نیست، فانی و نابود نمی‌کند ما را مگر طبیعت» ﴿...اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا...﴾ [الأعراف: ۱۶۴] یعنی: «خدا نابود می‌کند ایشان را و یا معذبشان می‌کند بعد از شدید».

ولی جایی که مقصودش از هلاکت، هلاکت در اثر عذاب است، آن را مقید به عذاب کرده است مانند آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ...﴾ [طه: ۱۳۴] پس دانسته شد که هلاکت در قرآن نیز بمعنی نابود شده و فناء مطلق است، از اینرو کلمه هلاکت در آیه مزبوره چون بطور مطلق ذکر شده، بمعنی موت و فناء مطلق خواهد بود، بنا برین بر فرض اینکه وصف مفهوم داشته باشد باز نمی‌توان در رجعت از آن استفاده کرد، یعنی ان مفهوم اصلاً دارای معنی اساسی نمی‌باشد، زیرا مفاد مفهومش در این صورت - چنانکه گفتیم- این است: هر قریه‌ای که ما اهلش را هلاک نکرده و فانی نمی‌کنیم رجعت می‌کنند! آیا برای رجعت مردم زنده بدنیا می‌توان معنی و مفهومی تصور کرد؟! و اگر ما با اینان مدارا کرده بگوئیم کلمه هلاکت بمعنی موت در اثر عذاب است هر چند

بزرگترین دلیل رجعت است، زیرا احدی از مسلمین انکار ندارد که تمام مردم: چه آنانی که در اثر عذاب هلاک شده و چه آنانی که هلاک نشده‌اند، بسوی قیامت بر می‌گردند، پس اینکه خدا در اینجا می‌گوید هلاک شدگان بعد از بر نمی‌گردند باید مرادش رجعت باشد، یعنی آنانی که در اثر عذاب هلاکشان می‌کنیم در رجعت بر نمی‌گردند، ولی در قیامت برای اینکه داخل در جهنم شوند خواهند برگشت.

عنوان روایت: (حسن)

۳۵- علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از جمعی روایت کرده که حضرت صادق فرموده «پیغمبر ﷺ یک روز رفت در مسجد دید علی در حالتی که سرش را روی مجموعه ریگی گذارده، خوابیده‌است، با پیش او را تکانی داده فرمود بلند شو ای «دابة خدا» در این بین یکی از اصحاب عرض کرد آیا ما هم می‌توانیم یکدیگر را باین اسم بنامیم؟ فرمود: نه بخدا، این از اسمهای مخصوص به علی است؛ علی است همان (دابه) ای که خدا می‌گوید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲]^(۱) سپس رو کرد به علی و فرمود: خدا در آخر الزمان تو را با نیکوترین صورتی خروج

مفهوم آن معنی دار می‌شود، ولی این در صورتی است که وصف هلاکت در اثر عذاب علت منحصره عدم ثبوت رجعت باشد، زیرا مکرر گفتیم ثبوت مفهوم برای وصف بسته باین است که آن وصف علت منحصره ثبوت حکم در موضوعش باشد بنا بر این باید آنهمه مردان مشرک و زیانکار که به نص قرآن در قرن‌های پیش در اثر عذاب خدا هلاک شده‌اند رجعت نکنند، با اینکه مضمون قسمتی از ادله شان رجعت مشرک محض است. اکنون که دانستی این آیه و روایت صلاحیت ندارد که دلیل رجعت بشود، می‌گویم ممکن است ما این را از جمله مؤیدات نفی رجعت قرار بدهیم، زیرا در صورتی که مراد از هلاکت موت و فناء مطلق باشد - چنانکه همین طور هم هست - صریحاً نافی رجعت بطور کلی است زیرا مفاد صریحش این است؛ هر قریه‌ای که ما اهلش را نابود می‌کنیم یعنی هر یک از افراد بشر که در روی زمین ساکن می‌باشند، واجب و لازم است که پس از مردن دیگر بدنیا بر نگردند، و اگر مراد از آن نابود شدن در اثر عذاب باشد چنانکه مفسر و روایت نامبرده می‌گوید باز رجعت قسمتی از افراد بشر را نفی می‌کند چه می‌گوید هلاک شدگان به عذاب بر نمی‌گردند، اگر گوئی بنا بر این پس باید آنانی که در اثر عذاب هلاک نشده‌اند رجعت کنند می‌گوئیم وصف مفهوم ندارد، نفی چیزی مثبت ما عدای آن نیست، همان طوری که اثبات چیزی نفی غیر آن را نمی‌کند.

۱- با اینکه نزدیک‌ترین راه فهم قرآن در درجه اول دانستن لغت و اسلوب و سیاق عربی زمان جاهلیت خلاصه آشنائی با ادبیات عصر نزول قرآن، و درجه دوم خود قرآن بود؛ متأسفانه دیگران از جهاتی که همه می‌دانیم بطور

کلی از این دو راه مستقیم منحرف شده، و به راه‌های دیگری که بسی خطرناک بوده رهسپار گردیده‌اند، و در نتیجه نه تنها خودشان منزلها از سر منزل مقصود دور افتاده و دیگران را هم نتوانستند راهنمایی کنند، بلکه خود و گروهی را رسماً گمراه کرده‌اند، بعقیده نگارنده آنهمه سنگهای تفرقه که در بین جمعیت اسلامی انداخته شده و هر عده‌ای را دچار یک جور اوهام و خرافاتی کرده‌است، قسمت عمده‌اش از همین راه وارد گردیده‌است، و یا عواملی که انبوهی از مردم مخصوصاً مردم امروزه را بی‌علاقه باسلام کرده و حتی جمعی را رسماً بطور کلی از دائره اسلام بیرون کرده‌است، همه از همین راه بروز کرده‌است! بدون شبهه اینان اگر مانند تربیت شده‌گان صدر اسلام قرآن را بهمان بساطتش تلقی می‌کردند، افکار این و آن و یا (اخبار) را بطور کلی - بدون رعایت صحت و سقمش - دخالت در فهم قرآن نمی‌دادند، تحقیقاً تشکیلات اسلام و وضعیت مسلمین غیر از این اوضاع رقت باری بود که اکنون مشاهده می‌کنیم! البته طبق هر یک از این گفتارهایم دلیل‌های چندی هست که شرحش از محل بحث ما بیرون است.

باری این آیه (دابة الأرض) از آن جمله آیاتی است که بولهبوسان از دیر زمانی در پیرامون وی به جنبش در آمده، هر یک با طرز مخصوصی درباره‌اش نغمه سرایی کرده اند: بعضی (دابة الأرض) را حیوانی دم دار و دارای پر و چهار دست و پا معرفی کرده‌اند، برخی آن را بی دم ولی صاحب ریش تشخیص داده‌اند، عده‌ای آن را حیوانی بطول شصت ذراع و در عین حال دارای عصای موسی و انگشتر سلیمان و مشخص کفر و ایمان معرفی کرده‌اند، جمعی آن را مرغی که صورتش مانند صورت انسانی است می‌دانند، گروهی با همه این افسانه‌هایی که در بین است، آن را عبارت از علی می‌دانند! بدتر از همه اینان تمام این افسانه‌های متهافت را بحضرت ختمی مرتبت ﷺ و ائمه اطهار نسبت می‌دهند! متأسفانه جمعی از دانشمندان هم تمام آنها را بعنوان احادیث آل محمد در کتابهای خود ضبط کرده و در تعقیبش عده‌ای که هنوز در گوشه و کار دیده می‌شوند، آنها را در مجامع بدماغ مردم تحمیل می‌کنند!

بار خدایا این تناقض گوئیها برای چه، و نقل این همه امور متهافت از چیست؟! مردمی که ما می‌دانیم این حرفها را از لحاظ تخریب اسلام و توهین بر خانواده پیغمبر ﷺ به آنان نسبت داده و منتشر کرده‌اند، پروردگار را دیگر چرا آنانی که ما تا کنون عالم و پرهیزکار می‌دانستیم و همواره نامشان را به بزرگی یاد می‌کردیم این گونه افسانه‌ها را، آنهم با پیرایه‌های مخصوصی در کتابهای خود نوشتند؟! سبحان الله! خداوند هم مگر از (سنیها) تقیه می‌کرد که علی امیر المؤمنین را گاهی باس پشه و فیل و گاهی بنام (دابة الأرض) در کتاب خود یاد بکند؟!.

راستی علی امیر المؤمنین هم در دنیا خیلی مظلوم بوده‌است، گاهی ندانسته خدایش خواندند و زمانی او را بخلاف هم قبول نکردند، موقعی در منبرها زبان بناسزایش گشودند و کنون هم دوستان نادانش در کتابها و مجامع اسلامی او را بنام (پشه) و (فیل) و دابة الأرض می‌خوانند!

بالجمله حل این آیه نیز در عهده سایر آیات قرآن است، پیش از همه باید دید کلمه (دابه) در قرآن به چه چیز اطلاق گردیده‌است، از اینرو می‌باید بتمام آیاتی که متضمن این کلمه‌است مراجعه کرد: کلمه (دابه) در قرآن در

چند مورد به مطلق حیوان اطلاق گردیده مانند این آیه ها: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِيهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النور: ۴۵] یعنی: «خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده‌است: بعضی از آنها با شکم و برخی با دو پا

وعدّه‌ای با چهار دست و پا راه می‌روند، می‌آفریند خدا هر چه را که بخواهد، چه بر هر چیزی قادر و توان است. ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶] یعنی نیست جنبه‌ای در زمین مگر آنکه روزی او در عهده خداوندست ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [هود: ۵۶] یعنی: «نیست جنبه‌ای در زمین مگر آنکه در تحت سیطره و تسلط خداوند است». ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [النحل: ۴۹] یعنی: «هر جنبه‌ای که در زمین است و هر ملکی که در عالم بالا هست همه در مقابل عظمت و کبریائی خداوند خاضع و خاشعند». ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَاللُّكُلِ الَّذِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۳﴾﴾ [البقرة: ۱۶۴] یعنی: «آفرینش کرات علویه و کره زمین، و اختلاف شب و روز و کشتیهائی که در دریا سیر می‌کند و آبهای که از آسمان - کره بخار - نزول می‌کند و مایه حیات زمین می‌شود، و جنبه‌هائی که در زمین پراکنده نموده و بادها و ابرهائی که در بین آسمان و زمین یعنی (در فضا) تحت تسخیر خداوند درآمده همه اینها برای مردمان عاقل علامه و نشانه بزرگی خداوند است». ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ...﴾ [لقمان: ۱۰] یعنی: «آفرید خدا کرات علویه را بدون ستون‌های محسوس (اشاره بقوه جاذبه‌است) و وضع کرد در زمین کوه‌های محکم و پایدار برای اینکه حرکت ندهد شما را و پراکنده نموده در زمین هر جنبه‌ه را». ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ...﴾ [الشوری: ۲۹] یعنی: «از آیات خداوند آفرینش کرات بالا و کره زمین و جنبه‌هائی است که در آنها پراکنده شده‌است، خداوند قادر و توان است که همه آنها را در محلی جمع کند».

و در سه مورد بر حیوانات مقابل انسان اطلاق شده‌است مانند ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّرَابُ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ...﴾ [الحج: ۱۸] «آیا نمی‌دانی آنانی که در عوالم بالا و در زمین هستند و هم چنین آفتاب، ماه، ستاره‌ها، کوه‌ها و درخت و جنبه‌ها و بسیاری از مردم در مقابل عظمت خداوند خاضع و فرمان بردارند». ﴿...وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾﴾ [الجاثیه: ۴] یعنی: «در آفرینش شما و جنبه‌هائی که در زمین پراکنده هستند هر آینه آیاتی است برای مردمی که در سایه تفکر و تدبیر همواره خواستار یقین هستند». ﴿وَكَايِنٍ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶۰﴾﴾ [العنکبوت: ۶۰] یعنی: «بسا حیوانات هست که نمی‌تواند حامل روزی خود شود و یا آن را ذخیره کند. خدا روزی می‌دهد آنها و شما را».

و در یک مورد بر حیوانات مقابل پرنده‌گان اطلاق شده‌است مانند ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ [الأعراف: ۳۸] «نیست جنبه‌ای در زمین و نیست پرنده‌ای مگر آنکه همه اینها جمعیهائی هستند مانند شما». و در جای دیگر بر حیوانات مقابل انسان و چارپایان اطلاق گردیده‌اند: ﴿وَمِنْ

النَّاسِ وَالذَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ...» [فاطر: ۲۸] و در یک مورد بر مردمان ظالم اطلاق شده است: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ [النحل: ۶۱] یعنی: «اگر خداوند بخواهد از مردمان ظالم مؤاخذه بکند هرآینه احدی از آنها را در روی زمین باقی نمی‌گذارد»، و در آیه دیگر بر مکذبین و مشرکین اطلاق شده است: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ...» [فاطر: ۴۵]. و در مورد دیگر بر مردمان بی عقل و بی ادراک اطلاق گردیده است: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الأنفال: ۲۲] یعنی: «بدترین جنبنده‌ها در نزد خدا مردمی هستند که گوش شنوا و زبان گویا و بالاخره عقل ندارند». و در یک مورد نیز بر کفار اطلاق گردیده است: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنفال: ۵۵] یعنی: «بدترین جنبنده‌ها پیش خدا کفار و مردمی هستند که بخدا ایمان نیاورده‌اند». و در موضع دیگر بر حیوانات کوچک اطلاق شده است: ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّتْ الْجَنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ [سبأ: ۱۴] یعنی: «وقتی که ما مرگ سلیمان را مقرر کردیم راهنمایی نکرد جنها را بر مرگ او مگر دابة الأرض، یعنی موربانه که عصای او را خورده و در نتیجه جسدش بر زمین افتاده و پس از آن جنها فهمیدند که اگر غیب می‌دانستند مدتی در عذاب و رنج نمی‌ماندند»، چون سلیمان در حالی که تکیه بعصای خود داده بود وفات کرده بود جسدش تا مدتی بهمان حال باقی بود، تا اینکه [موربانه] آن عصا را خورده سپس بر زمین افتاد.

چون موارد استعمال کلمه (دابة) را در قرآن دانستیم، اینک می‌توانیم بدون هیچ گونه تکلف این آیه را تفسیر بکنیم: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [الزمل: ۸۲] (وقع) بمعنی وجوب و تثبیت و سزاوار شدن است، مقصود از (قول) عذاب و یا غضب است مانند آیه: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یس: ۷] یعنی: «بتحقیق ثابت و واجب شد بر بیشتر اینکفار عذاب خدا، پس ایشان ایمان نخواهند آورد» و آیه: ﴿قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ...﴾ [القصص: ۶۳] چنانکه تفسیر طبری نیز آن را به عذاب و غضب تفسیر کرده است (تفسیر طبری ج ۲۰ ص ۱۰).

مراد از (دابة الأرض) احتمال می‌رود مردمان شرور و ظالم و نادان باشد، چنانکه در آیات (۱۶: ۶۳) و (۲۲: ۸) و (۵۷: ۸) که فوقا اشاره کردیم بر اشخاص ظالم و نادان و کافر اطلاق شده است، و راغب اصفهانی هم در کتاب (لغت القرآن) خود که آن را (مفردات) نامیده در ضمن تشریح معنی لغت (دابة) می‌گوید: جمعی را عقیده بر آن است که مقصود از (دابة الأرض) در آیه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ - مردمان شرور و نادان است (مفردات راغب ص ۱۶۳). بنا بر این معنی آیه این است وقتی که واجب و ثابت شد عذاب و غضب خدا بر جمعیتی؛ خارج می‌کنیم و مسلط می‌کنیم بر آنها مردمان ظالم و شرور و نادان را، یعنی هر آن جمعیتی که امر بمعروف و نهی از منکر در بینشان متروک شود و از اینرو خودشانرا مستحق عذاب و غضب خدا بکنند در نتیجه خداوند یک عده مردم ظالم و نادان را بر آنها مسلط خواهد کرد [تفسیر طبری: ج ۲۰ ص ۱۰].

می‌دهد، راوی به حضرت صادق عرض می‌کند سنی‌ها در این آیه (تکلمهم): مشتق از (کلم) قرائت می‌کند، فرمود زخمین کند خدا آنانرا با آتش جهنم، باید (تکلمهم) مشتق از کلام قرائت کرد».

عنوان روایت: (حسن)

۳۶- علی بن ابراهیم در تفسیرش در ذیل این آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَتْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَتْنَتَيْنِ...﴾ [غافر: ۱۱]^(۱) می‌گوید: حضرت صادق فرموده این آیه درباره رجعت است.

خداوند در آیه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾ [آل عمران: ۱۱۰] صریحاً بما یادآوری کرد که یگانه وسیله سیادت و بزرگواری هر جمعیتی همانا اشاعه امر بمعروف و نهی از منکر در بین آن جمعیت است، و در آیه: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾ [البقرة: ۱۴۳] رسماً بما خاطر نشان کرده که چنین جمعیت شاهد و سرپرست و بالاخره حکام و مسلط بر سایر جمعیت‌های دنیا خواهند بود، اکنون در اینجا می‌خواهد بگوید: جمعیتی که این خصلت پسندیده و وسیله آقائی را از دست بدهد، ما هم در مقابل اشرار و ارازل از مردم را بر آنان مسلط خواهیم کرد، خلاصه چون در اثر متارکه امر بمعروف و نهی از منکر زمینه انحطاط و انقراض خود را فراهم می‌آورند، از اینرو مورد غضب خدا واقع شده و در تحت تسلط مردمان ظالم و نادان قرار گرفته و در نتیجه نه تنها از نعمت سعادت و سیادت محروم می‌مانند بلکه اصلاً نابود و منقرض خواهند شد.

و نیز احتمال می‌رود منظور از (دابة الأرض) حیوانات کوچک یعنی (میکروب) باشد چنانکه در آیه (۱۳: ۳۴) که در بالا نوشتم بر حیوان کوچک - موریانه - اطلاق گردیده است بنا بر این معنی آیه این است: جمعیتی که مورد عذاب و غضب خدا واقع شوند خارج می‌کنیم بر آنان حیوانات کوچک ذره بینی یعنی (میکروب امراض) و یا حیوانات کوچک حامل میکروب را یعنی برای منقرض کردن آنان میکروب امراض و یا حیوانات حامل میکروب را در بین آنان منتشر خواهیم کرد، در این صورت باید کلمه (تکلمهم) را (تکلمهم) مشتق از کلم یعنی زخم قرائت کرد چنانکه بعضی هم قرائت کرده‌اند، در هر حال این آیه از آیات برجسته آیات اجتماعی قرآن کریم و متضمن یک اصل بزرگ اجتماعی است، بهیچ وجه به رجعت علی بن ابی طالب و غیره نظر ندارد، راستی شرم آور است که انسان یک چنین آیه نفیس و پرمعنی اجتماعی را که متضمن حل مشکلات یکی از مسائل مهمه اجتماعی است، به چنین افسانه‌ای تأویل بکند.

۱- آیه قبلش این است ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا أَتْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَتْنَتَيْنِ فَأَعْرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۰-۱۲] یعنی: آنانی که کافر شدند در آخرت بآنها ابلاغ می‌کنند که عداوت و بغض شدید خدا امروز نسبت بشما بزرگتر است از آن عداوتی که شما در دنیا با خودتان کرده‌اید زیرا آن روز دعوت به ایمان به خدا شدید و اجابت

نکردید، پس از آن کفار می‌گویند ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ خداها از اول ما را میت و بدون حیات آفریدی. یعنی اول ما موجودی مرده و بی‌حیات یعنی (خاک) بودیم، بعد از آنکه ما را زنده کردی یعنی بصورت انسان آفریدی باز ما را از اموات قرار دادی و ﴿...وَأَحْيَيْتَنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ خداها ما را در دنیا زنده کردی و پس از مردن اکنون در اینجا نیز بما حیات دادی ﴿...فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا...﴾ اکنون ما به گناه و جرم خود معرفتیم ﴿...فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾ آیا بسوی برگشتن بدنیما برای ما راهی هست؟ جواب این سؤال بقرینه سیاق کلام محذوف است (لا سبیل لکم الی خروج) نه، راه برگشتن بدنیما بکلی برای شما مسدود است، چه آن روزی که شما را بخدای یگانه دعوت کردند شما تکذیب نمودید، و اگر احیاناً معبود دیگری از اصنام را شریک او قرار می‌دادند شما تصدیق می‌کردید، پس اکنون حکومت و قضاوت این اعمال شما با خداوند قادر متعال خواهد بود. گرچه بعضی درباره جمله ﴿...فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾ احتمال دیگری دادند، ولی چون بهترین راه فهم قرآن خود قرآن است، لذا با مراجعه بآیه: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ آلِ التَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتُنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۲۷﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۲۸﴾ [الأنعام: ۲۷-۲۹] که متضمن مقاله کفار در آخرت است، دانسته می‌شود که این جمله ﴿...فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾ بطوری که گفتیم متمم مقاله کفار و مراد از آن درخواست کفار است برای برگشتن به دنیا، چنانکه صاحب کشاف و بیضاوی بطور قطع و شیخ طبرسی در مجمع البیان بطور احتمال این جمله را حمل بهمین معنی کرده‌اند. از اینجا است که ما می‌توانیم این آیه را که رجعیین از ادله قویه خود قرار داده‌اند، از مؤیدات نفی رجعت قرار بدهیم. باری رجعیین از اول این جمله: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ را با مغالطه کاری تاویل بر رجعت کرده یعنی دو موت را بمعنی موت در دنیا و در رجعت و دو حیات را بمعنی حیات در رجعت و در قیامت گرفته، سپس بر طبقش روایات چندی که از آن جمله روایت فوق الذکر است جعل کرده و عاقبت هم بعضی از علمای معاصر چون فهم قرآن را منحصر باخبار (بدون رعایت صحت و سقم آن) می‌دانستند جمود باین خبرهای ضعیف کرده و در نتیجه آن را از آیات مثبتة رجعت قرار داده‌اند، ولی چنانچه اینان مختصری به قرآن عنایت داشتند و در آیه: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمُوتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [البقرة: ۲۸] صریحاً مفسر و مبین این آیه‌است تأمل می‌کردند هیچگاه دچار همچو اشتباهی نمی‌شدند، چه این آیه که در مقام بیان مجرای سیر ارتقائی بشر است صریحاً می‌گوید: برای انسان دو موت یعنی موت پیش از خلقت و موت بعد از خلقت و دو حیات یعنی حیات در دنیا و حیات در آخرت می‌باشد، بنا بر این آیه: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ که مشعر بر دو موت و دو حیات برای انسان است بدون شبهه منزل خواهد بود بعین آنچه که مستفاد از این آیه‌است، بعبارت دیگر در آیه: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...﴾ خدا کفار را مورد سرزنش قرار داده می‌گوید؛ با آنهم تطوراتی که در خودتان مشاهده می‌کنید با این حال چگونه مبدأ و معاد را انکار کرده موت و حیات را به دهر و طبیعت استناد می‌دهید، و در آیه: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ می‌خواهد بگوید آنچه را که مشرکین در دنیا

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۳۷- علی بن ابراهیم در ضمن تفسیر این آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] بوسیله جمعی از (یحی حلبی) و (ابی خالد کابلی) روایت کرده که «علی بن حسین فرموده مراد از این آیه رجعت پیغمبر اکرم است»
 ترجمه راوی: یحی حلبی مهمل و گمنام است^(۲)، ابی خالد کابلی بطوری که صاحب کتاب (حاوی) می نویسد از ضعفا می باشد^(۳).

انکار می کردند (یعنی حیات اخروی و استناد موت و حیات دنیوی بخدا) در آخرت موقعی که مواجه با عذاب خدا شدند، تصدیق خواهند کرد، یعنی می گویند: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ خدایا ما را اول موجودی مرده آفریدی، و بعد ما را نیز مرده قرار دادی ﴿...وَأَحْيَيْتَنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ خدایا در دنیا ما را موجودی زنده خلق کردی و اکنون نیز در اینجا به ما حیات بخشیدی ﴿...فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا...﴾ پس ما به گناه خود یعنی آنچه را که در دنیا از روی نادانی انکار داشتیم اکنون اعتراف می کنیم. پس دانسته شد: مراد از آیه ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ همان است که بعینه از آیه ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ...﴾ استفاده می شود و بهیچ وجه مربوط به رجعت نیست، ممکن است اشکال شود که آیه: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا﴾ متضمن دو اماته و دو احیاء هست ولی آیه: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ...﴾ مشعر بر یک موت و یک اماته و دو احیاء می باشد با این حال چگونه می توان این آیه را مفسر آن آیه قرار داد؟ می گوئیم: کلمه (اماته) چنانکه در معنی ازاله حیات استعمال می شود، بطوری که زمخشری در تفسیر «کشاف» ص ۲۷۴ و ابن آلوسی در تفسیرش جزو ۲۴ ص ۴۶ و بیضاوی در تفسیر خود ص ۲۲۴ می نویسد در معنی ایجاد الشیء میت و جعل الشیء عادم الحیاء هم زیاد استعمال می کنند مانند کلمه (تصغیر) و (تکبیر) که چنانکه در معنی کوچک کردن و یا بزرگ کردن چیزی بعد از آنکه بزرگ یا کوچک بوده، استعمال می شود، در معنی قرار دادن چیزی را از اصل کوچک و یا بزرگ نیز استعمال می کنند مانند (سبحان من صغر جسم البعوضه و کبر جسم الفیل) یعنی: «تسیح می کنم خدائی را که اصلا جسم پشه را کوچک و جثه فیل را بزرگ قرار داده است» بنا بر این مستفاد از آیه: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ یک موت و یک اماته است همانطور که از آیه (وکیف تکفرون بالله) استفاده می شود، ولی اگر مراد از ﴿...أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ...﴾ دو اماته یعنی اماته در این دنیا و اماته در رجعت باشد، پس باید برای انسان سه احیاء یعنی سه دفعه زنده شدن ثابت شود با اینکه این معنی مخالف با صریح قرآن است.

۱- بطوری که در اصل روایت محسوس است علی بن ابراهیم روات این روایت را حذف کرده است. تنقیح المقال:

ج ۳ ص ۳۱۴.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۳۱۴.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۷۹.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل).

۳۸- مفسر نامبرده از (حسن بن علی بن ابی حمزه) و (علی بن ابی حمزه) روایت کرده: «ابی بصیر پس از اینکه این آیه را ﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾^(۱) تفسیر کرد، از او پرسیدند معنی این آیه را ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾^(۲)؟ ابی بصیر گفت: چون در باره پیغمبر و علی و فاطمه حيله کردند، لذا خدا فرمود ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾^(۳) وَأَكِيدُ كَيْدًا^(۴) فَمَهْلُ الْكٰفِرِينَ...» [الطارق: ۱۵-۱۷]، چه اگر قائم عليه السلام قیام بکند برای من از جبارین قریش و بنی امیه انتقام می گیرد».

ترجمه راوی: حسن بن علی بن ابی حمزه باتفاق علمای رجال واقفی بوده، ابن غضائری و علامه و ابن داود رسماً او را از ضعفاء می دانند، و طبق چند روایتیکه کشی نقل می کند مردی بسیار دروغگو و متهم در دین بوده است^(۱). علی بن ابی حمزه نیز باتفاق اغلب علمای رجال واقفی و بعقیده بعضی مردی دروغگو و متهم در دین بوده است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۳۹- در تفسیر مزبور در ذیل این آیه: ﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾^(۱) [الضحی: ۴] از روایت نامبرده از حضرت روایت شده که «مراد از (آخرت) رجعت پیغمبر است».

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۰- (تمیم قریشی) و (عبد الله بن تمیم) روایت می کنند: «مأمون از حضرت رضا عليه السلام پرسیده درباره رجعت چه می گوئی؟ فرمود رجعت در میان امم گذشته بوده و قرآن نیز بآن ناطق است، پیغمبر فرمود آنچه که در بین امم گذشته واقع شده بدون کم و زیاد و در این امت نیز واقع خواهد شد»^(۳).

ترجمه راوی: علامه در خلاصه، و مجلسی در وجیزه و ابن داود و ابن غضائری تمیم قریشی را از ضعفا می دانند^(۴). عبد الله بن تمیم ظاهراً مهمل است.

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۹۰.

۲- تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۶۱.

۳- چون این حدیث برای اغلب علما سوء تفاهم شده و تاکنون پرده از روی مندرجات سودمند آن که متضمن یک رشته مطالب مهمی است برداشته نشده است، از اینرو لازم می دانم در این کتاب فصل جداگانه‌ای برای این حدیث نبوی باز کرده تفصیلاً در مقام شرحش برآیم.

۴- تنقیح المقال: ص ۱ ص ۱۸۷.

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۱- (محمد بن علی الكوفی) از جمعی روایت کرده که (ابن کواء) به علی امیر المؤمنین عرض کرد «اینکه می فرمودید: «العجب کل العجب بین جهادی ورجب» مقصود از این چیست، فرمودان امر عجیب عبارات است از جمع شدن چیزهای پراکنده و زنده شدن اموات و.....».

ترجمه راوی: بطوریکه شیخ در فهرست و کشی در رجالش می نویسد محمد بن علی کوفی از غلاة و مردی مدلس بود، از فضل بن شاذان نقل شده کسانی که بدورگونی مشهورند این چند نفرند: ابو الخطاب، یونس بن ظبیان، یزید الصایغ و محمد بن سنان و محمد بن علی کوفی ابو سمینه، ولی در بین آنان ابو سمینه در این باره بیشتر شهرت دارد^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۲- (عثمان بن عیسی) از جمعی روایت کرده که (عبایه) می گوید «از علی علیه السلام شنیدم می فرمود در مصر منبری بنا کرده و شهر دمشق را خراب می کنم، و یهود و نصاری را از تمام شهرهای عرب بیرون می کنم و اعراب را با این عصایم می رانم، عبایه عرض کرد مثل اینکه خبر می دهی پس از مردن زنده می شوی، فرمود نه، من بر نمی گردم، اینها را مردی از اولادم انجام می دهد».

ترجمه راوی: فاضل جزائری در (حاوی) و محقق در (معتبر) و محقق اردبیلی در (مجمع الفائده) و فاضل مقداد در (تنقیح) و علامه در قسم ثانی از خلاصه، و صاحب مدارک و..... عثمان بن عیسی را از ضعف قرار داده و او را واقفی می دانند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۴۳- (عبد الله بن مسکان) از حضرت صادق روایت کرده که در تفسیر این آیه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَتَنْصُرُنَّهُو﴾ [آل عمران: ۸۱] فرمودند «خداوند از عصر آدم تا زمان پیغمبر خاتم هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آنکه آنانرا بدنیا بر می گرداند، تا اینکه به علی علیه السلام یاری کنند و به پیغمبر خاتم ایمان آورند».

ترجمه راوی: عبد الله بن مسکان گر چه مورد توثیق علمای رجال است، ولی بطوریکه (کشی) از یونس نقل می کند این شخص جز حدیث «من أدرك المشعر فقد أدرك الحج» چیزی از

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۵۷ و ج ۲ ص ۲۴۷.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۵۷ و ج ۲ ص ۲۴۷.

حضرت صادق علیه السلام نشنیده است، مرحوم علامه نیز همین مضمون را از نجاشی نقل می‌کند. و نیز کشی در رجالش می‌نویسد: ابو النصر محمد بن مسعود می‌گوید: عبد الله بن مسکان هیچوقت در مجلس حضرت صادق ورود نمی‌کرد، برای اینکه مبادا نتواند احترامات او را چنانکه باید ایفا نماید، فقط از اصحاب او حدیث می‌شنیده و نقل می‌کرد^(۱).

بنابر این ممکن است بگوئیم روایاتی که مشعرست بر اینکه عبد الله بن مسکان آنها را بدون واسطه از حضرت صادق نقل کرده که از آن جمله همین روایت است، همه مرسل باشند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۴۴- (عمرو بن شمر) می‌گوید: «یک روز در مجلس حضرت ابی جعفر علیه السلام اسم جابر بن یزید جعفی در میان آمد، فرمود خدا رحمت کند جابر را، مراتب علم او بجائی رسیده بود که تاویل این آیه را می‌دانست ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ یعنی «لِرَأْدُكَ إِلَى الرَّجْعَةِ».

ترجمه راوی: بطوریکه نجاشی می‌نویسد: عمرو بن شمر جدا ضعیف است و روایات چندی بنام جابر جعل کرده است، و علامه و ابن غضائری نیز این شخص را در شماره ضعفا قرار داده‌اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۵- (سهل بن زیاد) و (محمد بن فضیل) و (جابر) از حضرت باقر روایت کرده‌اند که «حسین بن علی پیش از اینکه شهید بشود، باصحابش گفته بود: پیغمبر بمن فرموده پسر من! تو را بعد از این بعراق خواهند برد، و آن سرزمینی است که تمام پیغمبران در آنجا با هم ملاقات می‌کنند - تا اینکه می‌گویند - من اول کسی هستم که زمین برای او شکافته می‌شود، و سپس خروج می‌کنم و در همان موقع علی امیر المؤمنین نیز خروج میکند و (قائم) ما قیام می‌کند، پس از آن جماعتی از آسمان که هرگز بزمین نیامده بوده از طرف خدا به من ورود می‌کنند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای چندی از ملائکه نیز نزد من نزول می‌کنند، محمد و علی و من و برادرم و همه آنانیکه خدا بآنان منت گذارده است، با مرکبهای خدائی یعنی با اسبها و شترهای ابلق نوری که کسی بآنها سوار نشده بود، بزمین نزول خواهند کرد! تا اینکه می‌گویند - هر قدر که خدا خواسته باشد در دنیا توقف می‌کنم، سپس خدا از مسجد کوفه چشمه‌ای از (روغن) و چشمه‌ای از (آب) و چشمه‌ای از (شیر) بیرون می‌آورد، بعد از آن، علی علیه السلام شمشیر را بمن می‌دهد و بطرف مشرق و مغرب مبعوثم

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۲۱۶.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۳۲.

می‌کند، تمام دشمنان خدا را می‌کشم حتی هندوستان را فتح می‌کنم - تا اینکه می‌گوید - در آن وقت کسی از شیعیان ما نمی‌ماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او اعزام می‌کند که گرد و خاک را از روی او پاک کند، و منزل‌ها و ازواج بهشتی او را باو معرفی نماید».

ترجمه راوی: سهیل بن زیاد رازی از (غلاة) و جعال حدیث بود، بطوری که نجاشی و ابن غضائری می‌نویسند، احمد بن محمد عیسی او را بمناسبت این که از غلاة و بسیار دروغگو بود از قم به ری تبعید کرده بود، طبق روایاتی که در (تحریر طاووسی) و در (رجال کشی) نقل شده فضل بن شاذان می‌گفت سهل بن زیاد رازی مرد احمقی بوده است، سایر علمای و فقها مانند شیخ در (فهرست) و علامه در (خلاصه) و محقق در (شرایع) و شهید ثانی و صاحب مدارک و محقق اردبیلی و محقق سبزواری و شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی و..... نیز روایات (سهل) را تضعیف کرده‌اند^(۱).

محمد بن فضیل بطوریکه شیخ در رجالش و علامه در خلاصه و ابن داود می‌نویسد از (غلاة) بوده است^(۲).

جابر به صفحه (۱۳۷) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۶- صاحب کتاب «منتخب البصائر» نیز همین مضمون را از جمعی که منتهی به (سهل بن زیاد) می‌شود روایت کرده است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۷- (موسی الحنات) می‌گوید از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود «روز خدا سه روز است: روز قیام قائم و روز رجعت و روز قیامت».

ترجمه راوی: طبق شهادت ابن غضائری و علامه در خلاصه موسی بن سعدان الحنات از (غلاة) بوده است، نجاشی و ابن داود نیز او را از ضعفا می‌دانند^(۳).

۱- تنقیح المقال: ج ۲، ص ۷۵.

۲- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۱۷۲.

۳- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۲۵۶.

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۸- همین مضمونرا (محمد بن حسن المیثمی) و (مثنی الحنط) از حضرت باقر روایت کرده‌اند. ترجمه راوی: محمد بن حسن المیثمی اسمش در کتب رجال ذکر نشده^(۱) مثنی الحنط امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۴۹- همین مضمونرا جمعی نیز از (مثنی الحنط) روایت کرده‌اند.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۰- «معلی بن خنیس» می‌گوید «از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود اول کسیکه رجعت می‌کند حسین بن علی است، چهل هزار سال در زمین مکث خواهد کرد».

ترجمه راوی: معلی بن خنیس از غلاة بوده‌است به صفحه (۱۴۶) [ترجمه راوی روایت شماره ۲۲] مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف و مرسل)^(۳).

۵۱- (محمد بن سنان) و منخل بن جمیل و (جابر) از حضرت باقر روایت کردند که فرمود «هر مؤمنی برای او کشته شدن و مردنی هست، هر کسیکه کشته می‌شود و یا می‌میرد باید رجعت کند تا اینکه بمیرد و کشته شود، راوی می‌گوید بعد من این آیه را تلاوت کردم ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾ [الانبیاء: ۳۵] فرمود (وَ مَنْشُورَةٌ) گفتم مَنْشُورَةٌ چیست؟ فرمود آنچه که به پیغمبر نازل شده این طور بوده‌است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ مَنْشُورَةٌ﴾.

ترجمه راوی: محمد بن سنان و منخل بن جمیل هر دو از (غلاة) می‌باشند به ترجمه راوی روایت شماره ۱۰ و شماره ۱۲ مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۵۲- (بریده اسمی) می‌گوید «پیغمبر فرمود چگونه می‌شود حال شما وقتیکه امت من از ظهور مهدی مایوس شوند و از جرم آفتاب صدائی می‌رسد - تا اینکه راوی می‌گوید - کدام یک از عمرها

۱- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۱۰۵.

۲- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۵۲.

۳- بعضی از روایاتش به جمله (عن رجل) تعبیر شده.

درازترست فرمود عمر آخری دو برابر اولی است».

ترجمه راوی: بریده اسمی مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۳- (عمر بن عبد العزیز) می گوید: «جمیل بن دراج تفسیر این آیه را از حضرت صادق: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱] فرمود مضمون این آیه در موقع رجعت تحقق پیدا می کند، مگر نمی دانی که بسیاری از پیغمبران و ائمه کشته شدند و کسی بآنان یاری نکرد؟ سپس معنی این آیه را سؤال کردم ﴿وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ [۴۱] یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿۴۲﴾ [ق: ۴۱-۴۲] فرمود راجع بموقع رجعت است».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۳۲ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۴- (علی بن ابراهیم قمی) نیز عین همین مضمون را از روات نامبرده نقل می کند.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۵- (عبد الله بن محمد بن عیسی) بوسیله جمعی از زواره نقل می کند که حضرت باقر فرمود «هر کس که کشته می شود حتماً باید رجعت بکند تا اینکه شربت مرگ را بچشد».

ترجمه راوی: عبد الله بن محمد بن عیسی مهمل و مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۶- عین همین مضمون را عیاشی نیز از راوی نامبرده روایت کرده است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۵۷- (صفوان) می گوید: «از حضرت رضا شنیدم که می فرمود هر یک از مؤمنین که می میرد در روز رجعت کشته می شود و هر که از آنان که کشته می شود در آن روز می میرد».

ترجمه راوی: روات این روایت از ثقات می باشند.

عنوان روایت: (حسن).

۵۸- (عبد الله بن محمد بن عیسی) و (ابو جمیله مفضل بن صالح) از حضرت صادق روایت

کرده اند که «پیغمبر فرمود چگونه می شود حال شما قریش و قتیکه بعد از من کافر شوید و مرا در

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۶۴.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۸۴.

میان لشکری به بینید که صورت‌ها و گردن‌های شما را با شمشیر می‌زنم؟ و.....».

ترجمه راوی: (عبد الله بن محمد بن عیسی) به ترجمه راوی روایت شماره ۵۵ مراجعه کنید، بطوریکه ابن غضائری و علامه در حاله می‌نویسند ابو جمیل مفضل بن صالح مردی بسیار دروغگو و جعل حدیث بوده است و سایر علمای رجال مانند نجاشی و ابن داود و مجلسی و..... او را رسماً در شماره ضعفاً قراد داده و بعضی نیز او را از غلاة می‌دانند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۵۹- (محمد بن عیسی یقطینی) بوسیله جمعی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود «این آیه ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^(۷۲) راجع بر رجعت است». **ترجمه راوی:** به ترجمه راوی روایت شماره ۵ مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۰- همین مضمون را (عیاشی) نیز از (علی حلبی) نقل می‌کند.

ترجمه راوی: علی حلبی مهمل و مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۱- (یقطینی) و (عبد الله بن عطا) می‌گویند «حضرت باقر فرموده من در (منی) مریض بودم و پدرم نیز نزد بود، یکی از غلامان به پدرم اظهار کرد طائفه‌ای از عراق آمدند و می‌خواهند شرفیات شوند، فرمود اینانرا داخل خیمه کن، زمانی نگذشت که دیدم صدای خنده پدرم بلند شد، چون من بیمار بودم از اثر آن متأثر شدم، سپس نزد من آمد فرمود معلوم می‌شود از خنده من محزون شدی، سبب را پرسیدم، فرمود اینها چیزی از من پرسیدند که پدران از آن خبر داده بودند و اینان نسبت به آن ایمان داشتند من از فرط مسرت خندیدم که در بین مردم کسانی هستند که به آن ایمان دارند، عرض کردم چه چیز از شما پرسیده بودند؟ فرموده پرسیده بودند «مردگان کی زنده می‌شوند که بازندگان درباره (دین) قتال بکنند».

ترجمه راوی: عبد الله بن عطا مهمل و مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۶۲- در کتاب منتخب البصائر نیز همین مضمون از عبد الله بن عطا روایت شده است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۶۳- (حنان بن سدیر) از پدرش نقل می‌کند «که از حضرت باقر مسأله رجعت را پرسیدم سه بار فرمود (قدریه) آن را انکار می‌کنند».

ترجمه راوی: حنان بن سدیر بعقیده صاحب تنقیح از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب کیسانیه و بعقیده شیخ و علامه و ابن داود و..... واقفی بوده است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۴- (وهیب بن حفص) از ابی بصیر نقل می‌کند که «بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم ما در بین خود صحبت می‌کنیم که عمر بن ذر نمی‌میرد تا اینکه با قائم آل محمد قتال بکند، فرمود مَثَل (ابن ذر) مَثَل مردی است در بنی اسرائیل که او را (عبد ربه) می‌گفتند و اصحابش را دعوت بضاللت می‌کرد، و قتیکه مرد، اصحابش روی قبر او جمع شده می‌گفتند این شخص و قتیکه از قبر بیرون آید و.....».

ترجمه راوی: وهیب بن حفص امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۵- (محمد بن سنان) بوسیله شخصی از حضرت صادق نقل می‌کند که «پیغمبر فرمود و قتیکه خدا مرا باآسمان برد از پشت پرده با من صحبت‌هایی کرد، از آن جمله این بود: علی آخرین کسی است که او را قبض روح می‌کنم، علی است همان (دابه) ای که با مردم سخن می‌گوید، علی را به تمام چیزهایی که بتو وحی می‌کنم آگاه می‌سازم، نباید چیزی را از او کتمان بکنی - تا اینکه می‌گوید - بین من و تو جز علی سری نیست».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۱۰ مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۶۶- (ابان بن ابی عیاش) می‌گوید ابو الطفیل مسأله رجعت را از جمعی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب بمن خبر داده، سپس گفت همینکه این مسأله را از آنان شنیدم در کوفه به علی علیه السلام عرضه داشتم، فرمود این علم مخصوصی است که سزاوار نیست امت پیغمبر آن را ندانسته باشند تا اینکه می‌گوید - سپس معرفی (دابة الأرض) را از حضرت خواستار شدم، فرمود

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۸۱.

۲- تنقیح المقال: ج ۳، ص ۲۸۲.

کسی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود، و زن می گیرد، گفتم، چه کسی است؟ فرمود پروردگار زمین است و سکون زمین بوسیله اوست، عرض کردم نفهمیدم، فرمود صدیق و فاروق این امت است.....!)).

ترجمه راوی: بسیاری از علمای رجال که از آن جمله شیخ و علامه هستند ابان بن ابی عیاش را در شماره ضعفا قرار داده اند، سید علی بن احمد عقیقی می گوید این شخص فاسد المذهب بوده است^(۱).
عنوان روایت: (ضعیف).

۶۷- (سلام بن مستنیر) از حضرت صادق روایت کرده که «فرمود ایشان: - خلفا خودشانرا بنام هائی نامیدند که خدا جز علی کسی را بآن نام ننامیده است، ولی تأویل آن نامها هنوز بظهور نرسیده، گفتم کی بظهور می رسد؟ فرمود وقتی که خدا پیغمبران و تمام مؤمنین را پیش روی خودش جمع کند، تا اینکه آن حضرت را یاری کنند، همین است معنی این آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...﴾ [آل عمران: ۸۱] در آن روز پیغمبر بیرق خود را بعلی می دهد و بر همه افراد بشر حکمرانی خواهد کرد».

ترجمه راوی: سلام بن مستنیر امامی ولی مجهول الحال است^(۲).
عنوان روایت: (ضعیف).

۶۸- عیاشی از زراره نقل می کند که «حضرت صادق پس از تلاوت این آیه: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ فرمود کسیکه کشته می شود چون شربت مرگ را نمی چشد لذا باید حتما رجعت کند تا اینکه شربت مرگ را بچشد».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۲۴ مراجعه بکنید.
عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۶۹- عیاشی از (سیرین) روایت کرده که «حضرت صادق از من پرسید مردم درباره این آیه چه می گویند؟ ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ﴾ [النحل: ۳۸] گفتم می گویند که راجع به کفار است که منکر قیامت و حشرند، فرمود قسم بخدا دروغ می گویند، مضمون این آیه موقعی تحقق پیدا می کند که قائم قیام نماید و جمعی با وی رجعت بکنند».

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۴۳.

ترجمه راوی سیرین اسمش مذکور در کتب رجال نیست.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۷۰- (وهیب بن حفص) از ابی بصیر روایت کرده می‌گوید «از حضرت باقر معنی این آیه را پرسیدم ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...﴾ [التوبة: ۱۱۱] فرمود در خصوص عهد و میثاق است: سپس آیه: ﴿التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ﴾ را تلاوت کردم فرمود (التابعین العابدین) قرائت کن، اینانند کسانی که خداوند در رجعت جان و مالشان را از آنان می‌خرد، سپس فرمود هر مومنی برای او مردن و کشته شدنی هست، هر کسی که کشته می‌شود باید رجعت کند تا اینکه بمیرد».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۶۴ رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۱- همین مضمون را عیاشی نیز از ابی بصیر نقل می‌کند.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۲۴ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۷۲- (حسن بن علی بن فضال) و (شعیب الحداد) از ابی الصباح روایت کرده می‌گوید «بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم می‌خواهم چیزی از شما پرسیم ولی کراهت دارم از اینکه نام آن را ببرم، فرمود پرسش تو از رجعت است؟ عرض کردم بلی، فرمود انکار نمی‌کند این قدرت خدا را مگر (قدریه)، انکار مکن آنرا».

ترجمه راوی: حسن بن علی بن فضال هر چند جمعی او را توثیق و بلکه تجلیل کرده‌اند، ولی ابن ادریس و صاحب مدارک او را بعنوان کافر و ملعون معرفی کرده و می‌گوید فطحی مذهب بوده است^(۱). شعیب الحداد مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۳- (حسین بن علوان) و (محمد بن داود العبدی) می‌گویند (عبد الله بن ابی بکر) به علی علیه السلام عرض کرد (ابو المعتمر) مطلبی بمن گفت که در قلبم نمی‌گنجد، فرمود چه گفته بود؟ گفتم می‌گوید که شما از پیغمبر شنیده‌اید که می‌فرمود ما دیده و یا شنیده‌ایم که مردی سنش از سن

پدرش بیشتر بوده، فرمود آن مطلب همین بود؟ گفتم بله آیا تو این مطلب را تصدیق داری و چنین مردی را می‌شناسی؟ فرمود بلی، در اینجا شروع می‌کند بشرح قصه (عزیز).

ترجمه راوی: علامه در قسم ثانی از خلاصه و فاضل جزائری در حاوی حسین بن علوان را در عداد ضعفا قرار داده‌اند^(۱). محمد بن داود العبدی مهمل و گمنام است. عبد الله بن ابی بکر امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۴- (ابو خالد القمط) از (عبد الرحمن القصیر) روایت کرده می‌گوید «حضرت باقر علیه السلام بعد از اینکه این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۱۱] فرمود مقصود از این آیه این است: هر یک از مؤمنین که کشته می‌شوند رجعت می‌کنند تا اینکه بمیرند، و آنانیکه می‌میرند رجعت می‌کنند تا اینکه کشته شوند».

ترجمه راوی: چهار نفر باین کنیه: (ابو خالد القمط) معروفند ۱- خالد بن زید ابو خالد القمط ۲- خالد بن یزید ابو خالد القمط ۳- صالح ابو خالد القمط ۴- خالد بن سعید ابو خالد القمط - آخری ثقه و بقیه مجهول الحالند، با اینکه زیاد جستجو کردم نتوانستم ممیزاتشانرا پیدا کنم از اینرو راوی این روایت مجهول الحال خواهد بود.

عبد الرحمن القصیر مجهول الحال است^(۳).

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۵- همین مضمون را (عیاشی) نیز از (عبد الرحیم) نقل می‌کند.

ترجمه راوی: در بین روایات حدیث چندین نفر بنام عبد الرحیم معروفند که در بین آنان فقط عبد الرحیم بن عبد ربه (ثقه) و عبد الرحیم القصیر (حسن) است ولی بقیه مجهول الحالند. ممیزات ابراهیم هر قدر تفحص کردیم بدست نیاوردیم، (عیاشی) که این خبر را از او نقل می‌کند چون غالباً از ضعفا نقل حدیث می‌کرد - چنانکه در چند صفحه پیش گفتم - از اینرو نمی‌توان اطمینان پیدا کرد که راوی این خبر همان عبد الرحیمی باشد که ثقه و یا حسن است، در هر حال راوی نامبرده مجهول الحال است.

۱- تنقیح المقال: ج ۱، ص ۳۳۶.

۲- تنقیح المقال: ج ۲، ص ۱۶۲.

۳- تنقیح المقال: ج ۲، ص ۱۴۷.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۶- (ابو خالد القمط) از (حمران بن اعین) روایت کرده که «از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم آیا میان بنی اسرائیل چیزی واقع شده که مانند آن در بین این امت واقع نشده باشد؟ فرمود نه، گفتم پس مقصود از این آیه چیست ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا...﴾ [البقرة: ۲۴۳] آیا آنها پس از نده شدن در همان روز مردند یا مدتی زندگانی کردند؟ فرمود خدا آنانرا بدنیا برگرداند و مدتی هم زندگانی کردند».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۷۴ و شماره ۱ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۷۷- (یقطنی) و (عمرو بن شمر) از (جابر بن یزید) روایت کردند که «حضرت صادق فرمود علی علیه السلام دو دفعه رجعت می‌کند؛ اول با پسرش حسین علیه السلام تا اینکه از بنی امیه و آنانیکه در جنگ با او شرکت داشتند انتقام بگیرد، سپس خداوند از کوفه سی هزار و از سایر مردم هفتاد هزار نفر از یارانش را بسوی بنی امیه اعزام می‌کند و در صفین با آنان جنگ کرده تمام آنان را به قتل می‌رساند سپس خدا آنانرا زنده کرده به اتفاق فرعون و آل فرعون معذبشان می‌کند، تا اینکه می‌گوید خدا سلطنت اهل دنیا از روزی که آن را آفریده تا روزیکه آن را فانی می‌کند به پیغمبر عطا می‌کند، تا اینکه بآنچه را که در قرآن وعده کرده است: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳] وفا نماید».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۵ و روایت شماره ۴۴ و روایت شماره ۷ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۸- (عثمان بن عیسی) از خالد بن یحیی روایت کرده می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم آیا پیغمبر ابو بکر را صدیق نامیده؟ فرمود بلی، موقعیکه او با پیغمبر در غار بود پیغمبر فرمود الان می‌بینم کشتی پسرهای عبد المطلب را که در دریا دچار اضطراب گردیده و گم شده، ابو بکر گفت می‌توانی بمن نشان بدهی؟ فرمود بنزدیک من آی، نزدیک شده حضرت دستش را بر چشمهایش مالیده فرمود نگاه کن، نگاه کرد دید قضیه همان است که پیغمبر فرمود بود، حتی خانه‌های مدینه را هم دید، پیش خود گفت اکنون تصدیق کردم که تو ساحری، پیغمبر فرمود تو هم (صدیقی) بعد عرض کردم (عمر) چرا فاروق نامیده شد؟ فرمود مگر نمی‌بینی که او حق را از باطل جدا کرده و مردمرا به باطل وادار نمود؛ سپس گفتم آیا پیغمبر فرمود که از دعوت (سعد) پرهیز نمائید؟ فرمود بلی، برای چه؟ فرمود برای اینکه در رجعت با علی می‌جنگد».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۴۲ مراجعه نمائید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۷۹- (علی بن سلیمان بن رشید) از شخصی روایت کرده می‌گوید (علی بن ابی حمزه) یک روز رفت خدمت حضرت رضا عرض کرد آیا تو امامی؟ فرمود بلی! عرض کرد از جدت حضرت صادق شنیدم می‌فرمود هر امامی حتماً باید اولادی بعد از او باقی بماند، فرمود این طور نفرموده بود، بلکه فرموده بود هر امامی باید بعد از او از او اولادی باقی بماند، مگر آن امامی که حسین بن علی بر او خروج می‌کند».

ترجمه راوی: علی بن سلیمان بن رشید امامی ولی مجهول الحال است^(۱).

علی بن ابی حمزه سالم البطائی باتفاق علمای رجال واقفی بوده؛ وبعضی مانند ابن غضائری او را بعنوان کذاب، ملعون و متهم معرفی کرده‌اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۸۰- (عیاشی) از (رفاعه ابن موسی) نقل می‌کند که «حضرت صادق فرمود اول کسیکه رجعت می‌کند حسین بن علی و یزید بن معاویه است، حسین علیه السلام یزید و اصحابش را می‌کشد همانگونه که آنان حسین را بقتل رسانده بودند، سپس حضرت صادق این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ [الإسراء: ۶]^(۳).

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۲۱۹.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۲۶۱.

۳- آیه قبلش این است ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ ﴿۶﴾ إِنَّ أَحْسَنَتُمْ أَحْسَنَتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ یعنی: «ما در تورات به بنی اسرائیل خبر دادیم که اعقاب شما در آنجا نیکه منزل دارند دو مرتبه فساد می‌کنند، و در مقام کبریائی و فرعونیت بر آمده، بر مردمان ظلمی شایان می‌کنند، و قتیکه اولین مرتبه ظلم و فسادشان در رسد ما یکعهه بندگان نیرومند و ذی شوکت خود را بر شما مسلط کرده که دیار و مسکن‌های شما را در تحت نظر و تفتیش قرار بدهند، که اگر کسی باقی مانده باشد او را بکشند، و این وعده‌ای است تخلف ناپذیر، پس از آن دولت و غلبه شما را بر آنانیکه بشما مسلط شده بودند، بشما رد می‌کنیم، یعنی فتح و فیروزی را نصیب شما قرار می‌دهیم، اموال شما را زیاد می‌کنیم، و شما را دارای عده وافر و یاران بی‌شمار قرار می‌دهیم، این در وقتی است که از کبریائی و بیدادگری و از آن کارهای مفسده آمیز خود دست بکشید،

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره ۲۴ مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۸۱- (حسن بن ابی الحسن دیلمی) و (محمد بن علی) از حضرت صادق روایت می‌کنند که «در ذیل این آیه ﴿أَقْمَنَ وَعَدَّنْهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَقِيه...﴾ [القصص: ۶۱] فرمود، شخص موعود علی علیه السلام است، خدا باو وعده داده که در دنیا از دشمنانش انتقام بگیرد و در آخرت او و دوستانش را به بهشت ببرد».

ترجمه راوی: حسن بن ابی الحسن الدیلمی مهمل و مجهول الحال است^(۱).

محمد بن علی نیز مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف)^(۲).

۸۲- (اسماعیل بن ابان) و (فضل بن زبیر) و (عمران بن مثیم التمار) از (عبایه اسدی) نقل می‌کنند که «از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود من سید پیر مردانم و در من سنتی از سنتهای

چنانچه دارای کردار نیک و گفتار نیک و بالاخره، از هر جهت نیکوکار شدید، در حقیقت بخودتان نیکی کرده‌اید، بهره آن نصیب خودتان خواهد شد، یعنی در دنیا به غلبه و عزت و در آخرت بثواب و منزلت کامیاب خواهید شد، ولی اگر زشت خو و بدکردار شدید، تحقیقا بخود بد کرده‌اید، همان زشتی و پلیدی نصیب شما خواهد شد، یعنی در دنیا و آخرت دچار شقاوت و بدبختی می‌شوید».

این آیه‌ها -مانند سایر قصه‌های قرآن- گرچه در ظاهر مشعر بر یک قصه تاریخی است، ولی در معنی مانند قصصی که علمای اجتماع و اخلاق بیان می‌کنند، متضمن بیان فلسفه تاریخ است، می‌خواهد عاقبت و نتایج سوء ظلم، فساد و تکبر و پیروی نکردن خدا و رسول خدا را بما نشان بدهد، می‌خواهد فوائد نیکوکاری و خوش رفتاری را بما آگاه نماید خلاصه می‌خواهد راه رستگاری و سعادت در دنیا و آخرت را در ضمن همین قصه بما ارائه بدهد.

پس دانستی که این آیه از جملات یک قصه پررهای اخلاقی است، ابدا مربوط برجعت نیست تا این اندازه مغالطه کاری که غلات در این قضیه بخرج داده‌اند، واقعاً حیرت آوراست! این بیچارگان از بس به سر و صورت دادن این امر بی اساس علاقمند بودند، همینکه در یک آیه به کلمه: (کَرِهَ) و (رَجوعَ) و (حشرَ) و (بعثَ) و (آخرت) و مانند اینها بر می‌خوردند، فوری اول و آخر آن آیه را قطع کرده و یک پیرایه‌ای هم بهمان آیه بی سرو ته بسته جز و دلیل خود قرار می‌دادند، دیگر غافل از اینکه خداوند در موقعش کسانی را خواهد بر انگیخت که پرده از روی نیرنگ بازیهای آنان بر میدارد و سیاهکاری‌های آنان را که از دیر زمانی عالم اسلام را تاریک کرده بود محو می‌کند و یک‌عده مردان بزرگ اسلام را از اینگونه نسبتها تبرئه می‌کند و دامن جمعی مسلمان را از لکه‌های بدنامی پاک می‌سازد.

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۹۴.

۲- چون بعضی از روایات حذف شده از این جهت نیز ضعیف است.

ایوب است، بخدا قسم خداوند اهل و طائفه‌ام را برای من جمع می‌کند، چنانکه عائله یعقوب را برای او جمع کرده بود».

ترجمه راوی: اسماعیل بن ابان^(۱) و فضیل بن زبیر^(۲) و عمران بن میثم التمار^(۳) هر سه مجهول الحالند.

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۳- (سهل بن زیاد) از حضرت باقر روایت کرده که «فرمود گویا می‌بینم عبد الله شریک عامری را که عمامه سیاهی دنباله‌اش میان دو شانه‌اش آویخته شده بر سر گذارده در پائین کوه پیش روی قائم ما با چهار هزار نفر الله اکبر گویان به بالای کوه رو آورده‌اند».

ترجمه راوی: سهل بن زیاد به ترجمه راوی روایت شماره ۴۵ رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۴- (سالم بن مکرم ابی خدیجه) می‌گوید «از حضرت صادق شنیدم که می‌فرمود از خدا خواسته بودم که پسر اسماعیل را بعد از من باقی بگذارد، خدا اجابت نکرد ولی در عوض درباره پسر من رتبه و منزلت دیگری بمن بخشید و آن این است که اسماعیل اول کسی می‌باشد که ده نفر از اصحابش زنده می‌شود، از آن جمله عبد الله بن شریک است که علمدار او خواهد بود».

ترجمه راوی: سالم بن مکرم ابو خدیجه از (غلاة) یعنی از پیروان ابو الخطاب بود، مرحوم

شیخ در (فهرست) و ابن داود، از همین جهت او را در عداد ضعفا قرار داده‌اند (۴).

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۵- عین همین مضمون را صاحب کتاب منتخب البصائر نیز از جمعی که منتهی به (ابو

خدیجه) مزبور می‌شود پروردگار است.

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۶- (جعفر بن فضل) می‌گوید از (محمد بن فرات) پرسیدم (اصبغ) را ملاقات کردی؟ گفت

بله، با پدرم او را ملاقات کردم، پیر مردی بود که موی سر و صورتش سفید شده و ریش درازی داشت،

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۲۶.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۳.

۳- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۵۲.

۴- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۶.

پدرم از او تقاضا کرده بود حدیثی که از علی علیه السلام شنیده‌است برایش نقل کند گفت «از حضرت علی شنیدم می‌فرمود من سید پیرمردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است و.....».

ترجمه راوی: جعفر بن فضل گمنام است.

بطوریکه علامه در قسم ثانی از خلاصه می‌نویسد محمد بن فرات گاهی مدعی (بابت) بود و زمانی دعوی پیغمبری می‌کرد، و طبق روایاتی که کشی نقل می‌کند از (غلاة) بوده و شراب هم می‌خورده‌است، عاقبت در دست ابراهیم بن مهدی ابن منصور بقتل رسید^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۷- (داود الرقی) می‌گوید: «بامام عرض کردم چون پیر شده و استخوانهایم نازک گردیده‌است، دوست می‌دارم در راه شما کشته شوم، فرمود اگر فعلا موفق نشوی در آتیه موفق خواهید شد».

ترجمه راوی: بطوریکه ابن غضائری و نجاشی می‌نویسند داود الرقی فاسد المذهب و محل اعتماد غلاة بوده است، محقق بحرانی و فاضل جزائری و شهید ثانی و ابن داود نیز او را از ضعفا می‌دانند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۸۸- محمد بن عبد الله بن غالب و (محمد بن ولید) از (عبد الله بن خفقه) روایت کرده‌اند «که ابان بن تغلب برایم نقل کرد گذارم بجماعتی افتاد که نسبت بمن از لحاظ اینکه از حضرت صادق نقل حدیث می‌کردم نکوهش می‌کردند - تا اینکه می‌گوید دیدم جمعی از کودکان از جانی می‌گذشته و این جملات را می‌خوانند: «العجب کل العجب بین الجهادي والرجب» سپس از حضرت معنی آن را پرسیدم، فرمود مراد ملاقات مردگان با زندگان است».

ترجمه راوی محمد بن عبد الله بن غالب طبق شهادت نجاشی و علامه ابن داود واقفی بوده است^(۳).

محمد بن ولید هر چند فطحی مذهب بوده، ولی مورد توثیق علمای رجال می‌باشد (۴) عبد الله بن خفقه اسمش در کتب رجال مذکور نیست.

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۷۰.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۴۱۴.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۴۴.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۹۷.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل).

۸۹- (صاحب کتاب منتخب البصائر) می گوید به کتابی برخوردیم که متضمن خطبه‌های علی امیر المؤمنین بود و قسمتی از آنها از (ابو الروح فرج بن فروه) از (مسعد بن صدفه) از جعفر بن محمد روایت شده بود؛ در آنجا خطبه‌ای است بنام (مخزون) از جمله جملاتش این است «فیا عجب کل العجب بین جمادی و رجب» مردی از علی رضی الله عنه پرسیده تعجب شما از چیست؟ فرمود چگونه تعجب نکنم و حال آنکه قضای خدا درباره شما جاری گشته و شما نمی فهمید؛ آگاه شوید، صداهائی خواهد رسید که در بین آنها مرگهائی واقع می شود و مردگان زنده می گردند و.....».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱).

۹۰- (محمد بن سالم بن ابی سلمه کندی) از حسن بن شاذان واسطی نقل می کند که «نامه‌ای مبنی بر شکایت از تعد یاتیگه اهل واسط بمن می کردند بحضرت رضا نوشتم، تا اینکه می گوید حضرت در جواب نوشت خدا از دوستان عهد و پیمان گرفته که در ایام دولت باطله صبر کنند، پس بحکم خدا صبر کن، اگر سید خلائق قیام بکند هر آینه می گوید: ﴿قَالُوا يَوْمَئِذٍ لَمَّا بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ [یس: ۵۲]^(۲).

۱- راوی خصوص این خطبه تعیین نشده و بطور ارسال ذکر شده است، از اینرو ضعیف خواهد بود - فرضا هم اگر راوی آن فرج بن فروه و مسعد بن صدفه بوده باشد، اولی بطوریکه مامقانی در [تنقیح المقال: ج ۳، ص ۴] می نویسد مجهول الحال و دومی بطوریکه در [تنقیح المقال: ج ۳، ص ۲۱۲] مذکور است علامه و فاضل جزائری و مجلسی او را از ضعف می دانند از اینرو نیز ضعیف خواهد بود.

۲- بطوریکه ملاحظه می شود در این روایت این آیه را منزل به زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه می داند، ولی با ملاحظه صدر و ذیل آیه بطور وضوح معلوم می شود که راجع به تشریح و ضعیف کفار در موقع نفخ صور و قیامت است، آیات قبل و بعدش این است: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾ ﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ ﴿وَنُفِخَ فِي الْأُصُورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ ﴿قَالُوا يَوْمَئِذٍ لَمَّا بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدُنَّا مُحْضَرُونَ﴾ ﴿[یس: ۴۸-۵۳] یعنی: کفار بطور استهزاء به حضرت ختمی مرتبت می گویند پیوسته بما از حشر و قیامت و نزول عذاب و عده می دهی در چه زمانی واقع خواهد شد اگر راست می گویی؟ خدا در جواب می گوید اینان منتظر نیستند مگر (صیحه واحده) را که روی می آورد باینان در حالی که باهم مخاصمه و معامله می کنند، یعنی وقوع قیامت بطور ناگهانی است و در آن هنگام قدرت ندارند بر اینکه نسبت بجیزی توصیه نمایند و بمنزل‌های خودشان برگردند، وقتیکه (صور)

ترجمه راوی: علامه علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و ابن غضائری محمد بن سالم بن ابی سلمه کندی سجستانی را از ضعفای دانند^(۱).
عنوان روایت: (ضعیف).

۹۱- (صالح بن سهل) می گوید: «حضرت صادق در تفسیر این آیه ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...﴾^(۲) فرمود حسین بن علی با هفتاد نفر از اصحابش که با وی کشته شده بودند خروج خواهد کرد، در حالتیکه در سرهایشان کلاه خودهای مُذَهَّب دور و و یا دولبه می باشد».
ترجمه راوی: بطوریکه ابن غضائری و کشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و سید طاووس در تحریر و ابن داود می نویسند صالح بن سهل از غلاة و جعل حدیث بود^(۳).
عنوان روایت: (ضعیف).

۹۲- (مسعه بن صدقه) از حضرت روایت کرده که علی علیه السلام می فرمود من سید پیرمردانم و خداوند اهل و عیالم را برایم جمع می کند و.....».
ترجمه راوی: علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و فاضل جزائری مسعه بن صدقه را از ضعفای دانند^(۴).
ترجمه روایت: (ضعیف).

۹۳- (محمد بن خالد بن عبد الله البجلی) می گوید «حضرت باقر فرمود که علی می فرمود اگر کسی بخواهد با شیعه دجال جنگ بکند باید جنگ بکند با آنانی که برای عثمان و اهل نهر و گریه می کنند، و کسیکه بمیرد با اعتقاد باینکه عثمان مظلوم کشته شده، دچار غضب خدا شده و (دجال) را هم نخواهد درک کرد! مردی عرض کرد چگونه است حال کسیکه پیش از قضیه عثمان

دمیده شد از قبرهایشان بیرون آمده می گویند: وای بر ما کی ما را از خوابگاه ما برانگیخت و بیدار کرد؟ پس از اینکه قدری بخود آمدند می گویند این است همان چیزیکه خدا بما وعده داده بود و پیغمبران در آنچه که بما خبر داده راستگو بوده اند؛ بعد خدا در مقام اخبار از سرعت بعث خلائق بر آمده می گوید: ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾^(۵) یعنی در مدت یک صیحه و در مدت کمی همه افراد بشر در نزد ما حاضر می شوند، یعنی در عرصه قیامت جمع خواهند شد.

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۱۸.

۲- مقتضی است به صفحه (۱۸۴) مراجعه کنید.

۳- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۹۲.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۱۲.

مرده باشد؟ فرمود از قبرش بیرون می‌آید تا اینکه قسمت اعتقاد پیدا کند، هر چند بینی او بخاک مالیده می‌شود».

ترجمه روای: محمد بن خالد بن عبد الله البجلي امامی ولی مجهول الحال است^(۱).

ترجمه روایت: (ضعیف).

۹۴- (احمد بن محمد بن خالد البرقی) و (محمد بن خالد البرقی) و (محمد سلیمان دیلمی)

از عبد الرحیم قصیر روایت کرده‌اند که حضرت باقر بمن فرمود اگر قائم ما قیام بکند حمیرا: (عائشه) زنده می‌شود، تا اینکه حضرت با و حدبزند و انتقام فاطمه دختر پیغمبر را از او بگیرد».

ترجمه روای: احمد بن محمد بن خالد البرقی گرچه ثقه و مرد جلیل القدری بود، ولی

بطوریکه نجاشی و شیخ در (فهرست) و علامه در (خلاصه) می‌نویسند غالباً از ضعفاً نقل روایت می‌کرد و بروایات مرسله زیاد اعتماد می‌کرد، بطوریکه در اثر آن چنانکه ابن غضائری می‌نویسد -

مورد طعن قمیین بوده‌است، در هر حال با وجود اینکه خودش از ثقاة است، روایاتش چندان مورد اعتماد علما نمی‌باشد^(۲).

محمد بن خالد البرقی بعقیده جمعی مانند نجاشی و ابن غضائری و شهید ثانی از ضعفاً

می‌باشد^(۳).

محمد بن سلیمان الدیلمی از غلاة است به ترجمه راوی روایت شماره (۲۱) مراجعه شود.

عبد الرحیم القصیر بعقیده صاحب معتبر از ضعفاً و بعقیده جمعی از علما از حسان

می‌باشد^(۴).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۵- (عبد الکریم الخثعمی) از حضرت صادق روایت کرده: «وقتیکه قیام قائم نزدیک شود در

ماه جمادی الثانی و در ده روز از ماه رجب باران شدیدی که مانند آن را هیچکس ندیده باشد باریده و در اثر آن خداوند گوشتها و بدنهای مؤمنین را در قبرهایشان می‌رویاند، گویا می‌بینم آنان که از

سمت (جهینه) رو می‌آورند و موی‌هایشان را از گرد و خاک تکان می‌دهند!».

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۱۴.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۸۲.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۱۳.

۴- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۵۰.

ترجمه راوی: عبد الکریم الخثعمی باتفاق علمای رجال (واقفی) بوده، هر چند جمعی او را از ثقات می‌دانند ولی علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری روایاتش را قابل عمل نمی‌دانند - مخصوصاً ابن غضائری می‌گوید (واقفه) این شخص را از خودشان می‌دانند و (غلاة) زیاد از او نقل روایت می‌کنند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۶- (مفضل بن عمر) می‌گوید «حضرت صادق فرموده حضرت قائم از ظهر کوفه خروج می‌کند، و ۲۷ نفر از اشخاص ذیل نیز با او از همانجا خروج خواهند کرد: پانزده نفر از قوم موسی آنانیکه مردم را بحقیقت راهنمایی می‌کردند، و هفت تن از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلیمان و ابو دجانة انصاری و مقداد و مالک اشتر، که اینان از یاران و حکام آن حضرت خواهند بود».

ترجمه راوی: بطوریکه ابن غضائری و نجاشی می‌نویسند مفضل بن عمر الجعفی از (غلاة) و پیروان مذهب (خطابی) و بسیار دروغگو و جعل حدیث بود، علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و نیز او را از ضعفا می‌دانند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۷- (عیاشی) نیز همین مضمون را از مفضل بن عمر روایت می‌کند.

۹۸- (احمد بن عبید) و (یحیی بن زکریا نرماسیری) و (علی بن ابی حمزه سالم البطائنی) بوسیله جمعی از حضرت باقر روایت می‌کنند که فرمود «اگر قائم آل محمد خروج بکند خدا بوسیله ملائکه باو یاری خواهد کرد، اول کسی که باو بیعت می‌کند محمد و دومی علی علیه السلام خواهد بود».

ترجمه راوی: احمد بن عبید مجهول الحال است^(۳) یحیی بن زکریای نرماسیری طبق شهادت علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود و ابن غضائری و نجاشی از غلاة و جعل حدیث بود^(۴).
علی بن ابی حمزه سالم البطائنی (به ترجمه راوی روایت شماره (۳۸) مراجعه شود).

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۶۰.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۳۸.

۳- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۶۷.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۳۱۵.

عنوان روایت: (ضعیف).

۹۹- (حسن بن علی الزیتونی) و (احمد بن هلال) درباره علائم ظهور قائم از حضرت رضا حدیث مفصلی روایت کرده و از آن جمله این است: «مردم در قرص آفتاب بدنی می بینند، و در آن موقع صدائی از آسمان می رسد که این امیر المؤمنین است!».^(۱)

ترجمه راوی: حسن بن علی الزیتوی الاشعری امامی ولی مجهول الحال است^(۱). بطوریکه شیخ در رجال و فهرست و صاحب کتاب تهذیب در باب وصیت و صاحب تحریر می نویسند احمد بن هلال از (غلاة) بوده است، و حتی بعضی از اینان رسماً او را لعنت کرده اند^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۰۰- عین همین مضمون را (حمیری) نیز از (احمد بن هلال) روایت کرده است.
۱۰۱- (مفضل بن عمر) می گوید «حضرت صادق فرموده حضرت قائم پس از ظهورش میاید سر قبر مؤمنینی و می گوید، مؤمن! صاحبت ظهور کرده، اگر می خواهی ملحق باو بشوی پاشو و چنانچه بخواهی در کرامت پرورگارت بمانی همین جا بمان».

ترجمه راوی به ترجمه راوی روایت شماره (۹۶) رجوع کنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۰۲- در زیارت جامعه که (محمد بن اسماعیل برمکی) و (موسی بن عبد الله نخعی) آن را از حضرت ابی الحسن الثالث روایت کرده اند، دارد که «خدایا قرار بده ما را از کسانی که پیروی می کند آثار شما را- تا اینکه می گوید- و برمی گردد در رجعت شما و بریاست می رسد در دولت شما».

ترجمه راوی: بطوریکه این غضائری می نویسد محمد بن اسماعیل برمکی از ضعف می باشد^(۳).

موسی بن عبد الله نخعی امامی ولی ظاهراً مجهول الحال است (۴).

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۰۳- (علی بن محمد بن مسعده) و (حسن بن علی بن فضال) بوسیله جمعی در خصوص زیارت اربعین از حضرت روایت کرده اند: «گواهی می دهم باینکه من نسبت بشما ایمان دارم و بر رجعت شما یقین دارم».

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۹۵.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۹۹.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۸۱.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۵۷.

ترجمه روایت: علی بن محمد بن مسعده ظاهراً مهمل است - حسن بن علی بن فضال به ترجمه راوی روایت شماره (۷۲) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

۱۰۴ - در کتاب من لا یحضره الفقیه نوشته که حضرت صادق فرمود «از ما نیست کسی که بر رجعت ما معتقد نباشد و متعه را حلال نداند».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱).

۱۰۵ - (سهل بن زیاد) و (محمد بن سلیمان الدیلمی) و (سلیمان دیلمی) از (ابی بصیر) روایت کرده می گوید «این آیه ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...﴾ خدمت حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود درباره این آیه چه می گویی؟ - تا آخر آنچه که در روایت ۶۹ مذکور است».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۴۵) و روایت شماره (۲۱) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)^(۲)

۱۰۶ - همین مضمونرا (عیاشی) از (ابی بصیر) نقل می کند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۳)

۱۰۷ - همین مضمونرا (ابراهیم بن اسحق) بوسیله جمعی از حضرت باقر و صادق روایت کرده است.

ترجمه راوی: بطوری که مرحوم شیخ در (فهرست) و ابن غضائری و نجاشی می نویسند ابراهیم بن اسحق از (غلاة) بوده است^(۴).

عنوان روایت: ضعیف

۱۰۸ - (سهل بن زیاد) و (محمد بن حسن بن شمون) و (خالد الاصم) و (عبد الله بن القاسم البطل) می گویند که «حضرت صادق این آیه را این طور تفسیر فرموده اند: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ یعنی قتل علی بن ابی طالب و امام حسن - ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا﴾ یعنی قتل حسین بن علی ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ یعنی چون

۱- بعضی از روایات این دو روایت (۱۰۳ و ۱۰۴) حذف شده و از این جهت نیز ضعیف است.

۲- بعضی روایاتش به کلمه (جماعت) تعبیر شده و باصطلاح بطور ارسال ذکر شده است، از این جهت نیز ضعیف است.

۳- به صفحه (۱۳۰-۱۳۱) مراجعه کنید.

۴- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۳.

وقت خونخواهی حسین بن علی در رسد ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ یعنی بر می‌انگیزیم پیش از خروج قائم جمعی را که تمام قاتلین آل محمد را می‌کشند ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ یعنی خروج قائم وعده‌ای است ثابت و مسلم ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی خروج می‌کند امام حسین باهفتاد نفر از اصحابش در حالیکه کلاه‌های طلا کاری و دو رویا دو لبه بر سر گذارده‌اند و همواره بمردم ابلاغ می‌کنند که این شخص امام حسین است تا اینکه مردم او را با (دجال) و شیطان اشتباه نکنند، وقتیکه مردم نسبت به حسین بن علی کاملاً معرفت پیدا کردند قائم عَلَيْهِ السَّلَام وفات می‌کند و حسین بن علی او را غسل می‌دهد.

ترجمه راوی: سهل بن زیاد و عبد الله بن قاسم البطل بطوریکه در ترجمه راوی روایت شماره (۴۵) و شماره (۱۴) نوشتم از (غلاة) می‌باشند، محمد بن حسن بن شمون نیز طبق شهادت شیخ و نجاشی و علامه در خلاصه و ابن داود و..... از (غلاة) بوده است^(۱).

خالد الاصم مجهول احال است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۰۹- صفوان می‌گوید «از حضرت صادق درخواست کرده بودم که بمن اجازه زیارت حسین بن علی را بدهد، سپس از او خواهش کردم کیفیت زیارت آن حضرت را بمن بیاموزد - از جمله فقرات زیارت نامه این است: «وَأشهد الله وملائكته وأنبيائه ورسله أني بكم مؤمن وبإيابكم موقن».

۱۲۰- در (کتاب مصباح) در زیارتنامه حضرت عباس دارد: من نسبت بشما و برجعت شما یقین دارم».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳).

۱۱۱- در (کتاب مصباح الزيارة) زیارتنامه‌ای ذکر شده که (ابن عیاش) از (خیر بن عبد الله) از (حسین بن روح) نقل کرده، در آنجا دارد «وحتد العود في حضر تكم والفوز في كرتكم».

ترجمه راوی: احمد بن محمد بن عبید الله بن حسن بن عیاش بطوریکه شیخ در رجال و فهرست و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود می‌نویسند در آخر عمرش دچار

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۸۶.

۳- این دو روایت بطور ارسال نقل شده است.

اختلال شده بود، بعضی می گویند مقصود اختلال عقلی می باشد ولی عبارات نجاشی مشعر است بر اینکه دچار اختلال مذهبی شده بود، در هر حال علمای رجال نامبرده و فاضل جزائری و مجلسی در وجیزه این شخص را از (ضعفا) می دانند^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۱۲- در کتاب (اقبال الاعمال) و (مصباح المتهجد) دعائی در باره روز تولد حسین بن علی ذکر شده از جمله فقراتش این است: «حسین بن علی در روز رجعت به نصرت الهی کمک کرده می شود».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل.

۱۱۳- در زیارتنامه حضرت قائم علیه السلام در سرداب که در کتاب (مصباح الزائر) نقل شده دارد «فاجعلنی یا رب فیمن یکر فی رجعتہ یعنی: خدایا قرار بده مرا از کسانی که بر می گردند در رجعت او».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۲).

۱۱۴- در کتاب نامبرده زیارتنامه دیگری درباره آن حضرت در سرداب نقل شده از جمله فقراتش این است: «و أن یجعل لی کرّة فی ظهورک و رجعة فی آیامک».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۱۵- باز در کتاب مزبور زیارتنامه ای در خصوص آن حضرت نقل شده که می گوید «اللهم انی اذین لك بالرجعة بین یدی صاحب هذه البقعة».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۱۶- (علی بن طاووس) در کتاب (مصباح الزائر) از حضرت صادق روایت کرده «هر کسی اگر چهل روز این عهدنامه را بخواند خدا او را از انصار قائم ما قرار می دهد و چنانچه پیش از ظهور قائم بمیرد خدا او را از قبرش بیرون آورده و در عوض هر کلمه از آن هزار حسنه باو بخشیده و هزار سیئه از نامه عملش محو می کند، بعد خود عهد نامه را می نویسد».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۱۷- (علی بن طاووس) در کتاب نامبرده می گوید از حضرت صادق روایت شده «هر کس اگر بخواهد قبر حضرت ختمی مرتبت را از دور زیارت بکند باید بگوید - زیارتنامه ذکر کرده تا اینکه

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۸۸.

۲- مؤلفین کتاب های نامبرده این دو روایت (۱۱۲ و ۱۱۳) را بطور ارسال نقل کرده اند.

می‌گوید: «إني من القائلين بفضلکم مقرر بر جعتکم» یعنی من بفضلیت و رجعت شما اقرار دارم.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۱۸- (محمد بن سنان) بوسیله جمعی خصوص کیفیت قبض روح مؤمن از حضرت صادق روایت کرده می‌گوید «مؤمن پس از مردنش آل محمد را در بهشت زیارت می‌کند و با آنان می‌خورد و می‌آشامد - تا اینکه می‌گوید - پس از قیام قائم خدا ایشان را زنده می‌کند».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۱۰) مراجعه شود.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۱۹- همین مضمون را شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر بوسیله جمعی از (محمد بن سنان) روایت کرده است.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۰- (حسین بن محمد بن عامر) بوسیله جمعی زیارتنامه‌ای از حضرت صادق روایت کرده و در آنجا دارد که «إني من المؤمنین بر جعتکم».

ترجمه روایت: حسین بن محمد بن عامر امامی ولی مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)^(۳).

۱۲۱- (حسین بن عبد الله الرجانی) از حضرت صادق روایت کرده که علی عليه السلام فرمود «منهم فاروق اکبر و صاحب میسم و صاحب نشر اول و نشر آخر و صاحب رجعت‌ها و دولت‌ها».

ترجمه راوی: حسین بن عبد الله الرجانی ظاهراً امامی ولی مجهول الحال است^(۴).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۲- (محمد بن مروان) از ثمالی از حضرت صادق زیارتنامه‌ای نقل کرده که از جمله فقراتش این است: ما برای یاری شما آماده هستیم، تا اینکه خدا زنده بکند شما را.

ترجمه راوی: محمد بن مروان مجهول الحال است^(۱).

۱- چون مؤلفین کتابهای مزبور روات این روایات (از ۱۱۴ تا ۱۱۷) را حذف کرده‌اند، از اینرو مرسل و ضعیف می‌باشد.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۴۲.

۳- این روایت از جهت ارسال رواتش نیز ضعیف است.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۸۲.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۳- (محمد بن مجیب جوهری) بوسیله جمعی از حضرت صادق روایت کرده که می‌گوید: «چون نزدیک قبر حسین بن علی وسایر ائمه رسیدی، بگو: «اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر ابن نبیک وابعثه مقاماً محموداً تنتصر به لدينک وتقتل به عدوک فإنک وعدته...».

ترجمه روای: محمد بن مجیب الجوهری امامی و مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۴- (علی بن طاووس) در کتاب «اقبال الاعمال» می‌گوید «در روز دحو الارض مستحب است

خواندن این دعا - دعا را می‌نویسد - تا اینجا: «وابعثنا فی کرته حتد نکون فی زمانه من اعوانه».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳).

۱۲۵- (ابو سلمه) می‌گوید: معنی این آیه را: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^(۱۷) از حضرت صادق پرسیدم فرمود درباره علی علیه السلام نازل شده، ﴿مَا أَكْفَرَهُ﴾^(۱۷) یعنی چه گناهی از علی سرزده بود که او را کشتند؟ ﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^(۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ﴾ یعنی علی از طینت انبیاء آفریده شده ﴿فَقَدَرَهُ﴾^(۱۹) یعنی راه هدایت را برای علی آسان کرده است ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ وَفَأَقْبَرَهُ﴾^(۲۰) یعنی بعد از آن علی را مانند پیغمبران می‌میراند ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾^(۲۱) سپس در رجعت او را زنده می‌کند».

ترجمه روای: تقریباً شش نفر باین کنیه (ابو سلمه) معروفند ۱- محمد بن حنظله العبدی ابو سلمه ۱- محمد بن حنظله القیسی ابو سلمه ۳- خالد بن سلمه الجهنی الکوفی ابو سلمه ۴- راشد بن سعید الفزاری ابو سلمه ۵- علیم بن محمد البکری ابو سلمه ۶- غیلان بن عثمان ابو سلمه بطوریکه مرحوم مامقانی در کتاب «نتائج التنقیح» بترتیب در ص ۱۳۶ و ۴۸ و ۵۳ و ۱۱۰ و ۱۲۰ می‌نویسد تمام اینان مجهول الحالند.

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۸۲.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۷۸.

۳- این دو روایت (۱۲۳ و ۱۲۴) بطور ارسال نقل شده است.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۶- همین مضمون را صاحب کتاب «کنز الفوائد» نیز از (ابو سلمه) نقل می‌کند.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۷- (عبد الله بن الرحمن الاصم) و (منفصل بن صالح) از ابی عبد الله جدلی نقل می‌کند

«که روزی رفتم خدمت علی علیه السلام می‌فرمود من دابة الأرض هستم».

ترجمه راوی: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم بطوریکه نجاشی و علامه در قسم ثانی از

خلاصه و ابن غضائری و ابن داود می‌نویسند از (غلاة) و از دروغگویان بصره بوده‌است^(۱).

مفضل بن صالح به ترجمه راوی روایت شماره (۵۸) رجوع کنید.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۸- (عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز) از (جابر) روایت کرده می‌گوید «از حضرت باقر

شنیدم که می‌فرمود بخدا قسم مردی از ما اهل بیت پس از مردنش سیصدونه سال سلطنت خواهد

کرد، عرض کردم در چه وقت؟ فرمود پس از وفات قائم علیه السلام پرسیدم حضرت مهدی چند سال

سلطنت می‌کند؟ فرمود: نوزده سال، پس از آن منتظر رجعت و خروج می‌کند برای خونخواهی

حسین بن علی».

ترجمه راوی: عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز العجلی بطوریکه علامه در قسم ثانی از

خلاصه و مجلسی در وجیزه و فاضل جزائری و ابن غضائری می‌نویسند از ضعفا بوده‌است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۲۹- همین مضمون را نیز صاحب اختصاص از (عمرو بن ثابت).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۰- (ابی عبد الله ریاحی) و (ابی صامت حلوانی) از حضرت باقر روایت کرده‌اند که «علی علیه السلام

می‌فرمود خدا شش چیز بخشیده‌است: علم مرگ‌ها و علم بلاها و علم قرآن و منم صاحب

رجعت‌ها و دولت‌ها، منم صاحب عصاء و میسم، منم آن دابه‌ای که با مردم سخن می‌گوید».

ترجمه راوی: ابی عبد الله ریاحی^(۳) و ابی صامت حلوانی^(۴) هر دو مجهول الحالند.

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۹۶.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۲۴.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ فصل الکنی ص ۲۵.

۴- تنقیح المقال: ج ۳ فصل الکنی ص ۲۰.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۱- صاحب کتاب بصائر الدرجات نیز همین مضمون را از «ابی صامت حلوانی» نقل می‌کند.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۲- (محمد بن سنان) و (مفضل بن صالح) از حضرت صادق روایت کرده‌اند که «علی امیر المؤمنین بیشتر از اوقات می‌فرمود منم قسمت کننده بهشت و دوزخ منم فاروق بزرگ، منم صاحب عصا و میسم».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۱۰) و (۵۸) مراجعه فرمائید.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۳- همین مضمون را (معلی بن محمد البصری) و (محمد بن جمهور) از (محمد بن سنان) نقل می‌کند».

ترجمه راوی: بطوریکه مجلسی در وجیزه و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود و ابن غضائری می‌نویسند معلی بن محمد البصری مضطرب الحدیث و فاسد المذهب بوده است^(۱). محمد بن الجمهور طبق شهادت مرحوم شیخ در رجالش و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری، از (غلاة) بوده است^(۲). محمد بن سنان نیز از غلاة بوده است، به ص (۱۳۹) رجوع شود.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۴- همین مضمون را (سهل بن زیاد) و (محمد بن ولید) و (سعید الاعرج) از حضرت صادق نقل می‌کند.

ترجمه راوی: سهل بن زیاد و محمد بن ولید به ترجمه راوی روایت شماره (۴۵) و شماره (۸۸) مراجعه شود.

سعید بن عبد الرحمن الاعرج بطوریکه علامه در (مختلف) و فاضل مقداد در (تنقیح) و فخر در ایضاح می‌نویسند مجهول الحال است^(۳).

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۳۳.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۹۶.

۳- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۲۷.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۵- (حریز) و (برید بن معویه) از حضرت صادق روایت کرده‌اند که «روزها و شب‌ها با آخر نمی‌رسد تا اینکه خدا مردگانرا زنده کند و زندگانرا بمی‌راند و حق را باهلش برگرداند».

ترجمه راوی: بطوریکه علمای رجال می‌نویسند (حریز) در سجستان در زمان حیات حضرت صادق بدون اذن او برای خوارج شمشیر کشیده بود، و چون اینکار در شریعت اسلام ممنوع بوده در اثر آن، حضرت او را در مجلسش راه نمی‌داد، بعضی احتمال داده‌اند که علت ممنوعیتش از ورود در مجلس حضرت صادق لابد برای این بود که یک عمل قبیح بزرگی از او بروز کرده‌است، در هر حال صاحب تکمله و منتهی المقال روایات حریز را بمناسبت همان کاریکه در سجستان کرده و از ورود در مجلس حضرت صادق ممنوع شده بود غیر قابل قبول می‌دانند^(۱).

برید بن معویه هر چند مورد تجلیل و توثیق علمای رجال می‌باشد، ولی طبق روایاتیکه کشی نقل کرده از اهل بدع و مورد لعن حضرت صادق بوده‌است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۳۶- احمد بن محمد الایادی و (احمد بن عقبه) می‌گویند: «پدرم می‌گفت از حضرت صادق پرسیدند آیا رجعت حق است؟ فرمود بلی، اول کسی که خروج می‌کند کیست؟ فرمود حسین بن علی است، که بعد از قائم خروج خواهد کرد، آیا تمام مردم با او خروج می‌کنند؟ فرمود نه، بلکه بطوریکه خدا می‌گوید ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾^(۱۸) دسته دسته رجعت می‌کنند».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳)

۱۳۷- در کتاب (منتخب البصائر) از حضرت صادق روایت شده «که امام حسین با آنانیکه با او شهید شده بودند رجعت می‌کند، و هفتاد پیغمبر نیز همراه او می‌باشند، چنانکه با موسی بن عمران هم بودند، حضرت قائم انگشترش را بحسین بن علی می‌دهد، و حسین بن علی آن حضرت را پس از وفاتش غسل خواهد داد».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل.

۱۳۸- صاحب کتاب نامبرده از جابر جعفری روایت کرده می‌گوید: «از حضرت صادق شنیدم که

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۶۱.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۶۵.

۳- در این روایت روات بین احمد بن محمد و احمد بن عقبه حذف شده و از اینرو ضعیف است.

می فرمود بخدا قسم مردی از شیعیان ما پس از مردنش سیصد و نه سال سلطنت خواهد کرد، عرض کردم در چه وقت؟ فرمود: بعد از قائم. گفتم: قائم چند سال در عالم می ماند؟ فرمود: نوزده سال».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱).

۱۳۹- (اسد بن اسماعیل) می گوید «از حضرت صادق پرسیدند مقصود از یومی که خداوند در این آیه ﴿... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ وَّخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [المعارج: ۴] مقدارش را تعیین کرده چیست؟ فرمود مراد از آن رجعت پیغمبر اکرم است که مدت سلطنت او در رجعت پنجاه هزار سال است، ومدت سلطنت علی عليه السلام نیز چهل و چهار هزار سال خواهد بود».

ترجمه راوی: اسد بن اسماعیل مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳).

۱۴۱- در کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایان» از (علی بن مهزیار) روایت شده می گوید «در خواب دیدم کسی بمن گفت امسال برو مکه حضرت قائم را ملاقات خواهی کرد - قصه را نقل می کند، تا اینکه می گوید - حضرت قائم بمن گفت: وقتیکه (چنین) مفقود شود، و (مغربی) به جنبش در آید و (عباسی) لشکر کشی بکند، و مردم به (سفیانی) بیعت کنند، آنگاه به (ولی خدا) اذن می دهند که ظهور کند، و با سیصد و سیزده نفر در بین صفا و مروه خروج می کنیم و می روم کوفه و مسجد آنجا را خراب کرده و سپس آن را مانند اولش بنا می کنیم، و تمام ابنیه جبابره آنجا را نیز خراب خواهیم کرد، و می روم یثرب و (حجره) را خراب می کنیم و کسانیکه در آنجا مدفونند بیرون آورده در حالتیکه بدن آن دو نفر تر و تازه می باشد! سپس امر می کنیم آن دو نفر را به سمت بقیع ببرند و به دو چوبه دار آویزان کنند، و در نتیجه آن چوبه ها سبز می شود، و مردم بیش از پیش فریفته و گرویده آنان شوند، در این بین منادی از آسمان ندا کند ای آسمان بینداز و ای زمین بگیر!! پس در آن روز جز مؤمن کسی در روی زمین باقی نمی ماند، عرض کردم بعد از آن چه

۱- مؤلف کتاب «منتخب البصائر» حسن بن سلمان بن خالد است، بطوریکه مامقانی در تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۸۴ می نویسد از شاگردهای مرحوم شهید بوده، چنین کسی البته نمی تواند بدون واسطه از حضرت صادق و نیز از جابر که بقولی از اصحاب حضرت باقر و بروایتی از اصحاب حضرت صادق بوده روایت بکند، حتما روات چندی در بین بوده که ایشان حذف کردند و در نتیجه این دو روایت مرسل خواهد بود.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۲۲.

۳- در این روایت نیز بعضی از روایات حذف شده است.

خواهد شد؟ فرمود رجعت رجعت! سپس این آیه را تلاوت فرمود ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ [الإسراء: ۶].

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۴۲- احمد بن حسین بن علی فضال و (ابن ابی الخطاب) از (مروان بن مسلم) نقل می‌کند که (برید عجللی) می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم اسماعیلی که خدا در این آیه ذکر کرده - ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ وَكَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾ [مریم: ۵۴] آیا همان اسماعیل پسر ابراهیم است، چنانکه معروف است؟ فرمود او نیست، زیرا اسماعیل پیش از پدرش ابراهیم وفات کرده بود، و ابراهیم پیغمبر و صاحب شریعت بود، اگر همان اسماعیل باشد، پس بسوی چه کسانی مبعوث شده بود؟ عرض کردم پس کیست؟ فرمود مقصود از او اسماعیل پسر حزقیل پیغمبر است که خدا او را به پیغمبری مبعوث کرده بود قومش او را تکذیب کرده و کشتند و سپس پوست صورتش را کردند، در نتیجه خداوند بر آنان غضب کرده سطا طنائیل ملک را که ملک عذاب است نزد او فرستاده که قومش را در تحت شکنجه قرار دهد، اسماعیل گفت من احتیاج باین قسمت ندارم، خدا گفت پس حاجت تو چیست؟ عرض کرد - پروردگارا تو از خلائق عهد و پیمان گرفتی نسبت بخودت به خدائی و نسبت به محمد به پیغمبری و نسبت باوصیای او به ولایت، و بمخلوق خود خبر داده‌ای آنچه را که امت پیغمبر پس از او با حسین بن علی خواهند کرد، و بحسین وعده داده‌ای که او را به دنیا برگردانی تا اینکه از دشمنانش انتقام بکشد، خدایا حاجتم این است که مرا هم به دنیا برگردانی تا از این مردم که آزارم کرده‌اند انتقام بگیرم!

خداوند تقاضای اسماعیل پسر حزقیل را قبول کرده و باو وعده داده که با امام حسین رجعت کند».

ترجمه روای: احمد بن حسین بن علی الفضال با اینکه فطحی می‌باشند بیشتر علمای رجال او را از ثقات می‌دانند مگر علامه که او را در قسم ثانی از خلاصه در شماره ضعفا قرار داده است^(۲).

برید عجللی به صفحه (۲۰۵) مراجعه کنید.

۱- علی بن عبد الکریم صاحب کتاب مزبور بطوری که خود در آنجا اشاره کرده است وسائط بین خود و علی بن مهزیار را حذف نموده است - خلاصه ضعف این روایات و روایت قبل از جهت ارسال است.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۵۵.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱).

۱۴۳- (عبد الله بن عبد الرحمن الاصبم) از (حریز) روایت کرده می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم برای چه عمرهای شما کوتاه‌است، با اینکه مردم خیلی نیازمند بشما هستند؟ فرمود: در نزد هر یک از ما صحیفه‌ای است آنچه را که می‌باید در مدت عمر ما بدان عمل بکنیم در آن نوشته شده، وقتیکه مقرراتش تمام شود معلوم می‌شود که عمر ما بآخر رسیده، در آن موقع پیغمبر نزد ما آمده خبر مرگ ما را بما اعلام می‌کند حسین بن علی در صحیفه خود آنچه را که می‌خواست برایش پیش آمد بکند قرائت کرده - تا اینکه می‌گوید - ملائکه طبق اجازه‌ای که قبلا برای یاری حسین از خداوند گرفته بودند، موقعی روز عاشوراء بزمین نزول کرده بودند که حضرت شهید شده بود، لذا مراتب را بخداوند عرضه داشته و خداوند بآنان امر کرد که همواره ملازم قبه آن حضرت باشید تا اینکه روزی او را به بینید که زنده شده و خروج کرده‌است، و آنگاه او را یاری کنید، ولی فعلا وظیفه شما این است که تا آنروز بر آن حضرت گریه کنید گریستن و یاری کردن بر او را مخصوص بشما کرده‌ام».

ترجمه راوی: عبد الله بن عبد الرحمن الاصبم از غلاة بوده‌است، بصفحه (۲۰۲) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۴۴- (جعفر بن محمد بن مالک) و (علی بن خالد العاقولی) و (عبد الکریم الخثعمی) می‌گویند «حضرت صادق در تفسیر این آیه ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾﴾ [النازعات: ۶-۷] فرمود مراد از (راجفه) حسین بن علی و مقصود از (رادفه) علی بن ابی طالب است، اول کسی که از قبر بیرون آمده و گرد و خاک را از سرش تکان می‌دهد حسین بن علی است، این است معنی آیه ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ [غافر: ۵۱].

۱- چنانچه اصل روایت را در بحار ملاحظه فرمائید می‌بینید که ابن ابی الخطاب در اینجا بدون واسطه از مروان بن مسلم روایت کرده است، ولی در کتاب کافی در باب حجت احادیث چندی هست که در آنها با سه و چهار واسطه از او روایت می‌کند، از اینجا گمان می‌رود که در این روایت نیز بین این دو نفر وسائلی بوده که ابن ابی الخطاب حذف کرده است، و در نتیجه این روایت مرسل باشد؛ چنانکه مرحوم شیخ حسن صاحب (منتقی) و مرحوم شیخ و جمعی از محققین مانند محمد امین کاظمی و غیره - بطور یکه مامقانی در تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۰۹ می‌نویسند - این معنی را از امارات ارسال روایت قرار داده‌اند، یعنی اگر به بیند شخصی که معمولا با چند واسطه از کسی نقل روایت می‌کرده بدون واسطه در یک روایتی از او روایت کرده است، حکم می‌کنند که آن روایت مرسل است، از اینرو این روایت هر چند روایتش یعنی (برید) و (احمد بن حسین بن علی فضل) از ثقات باشند، چنانکه جمعی از علمای رجال گواهی می‌دهند، از جهت ارسال ضعیف خواهد بود.

ترجمه راوی: بطوریکه نجاشی و ابن غضائری و علامه در قسم ثانی از خلاصه می نویسند جعفر بن محمد بن مالک از غلاة و بسیار دروغگو و جعل حدیث بود، مخصوصاً ابن غضائری می گوید این شخص مجمع تمام معایب ضعفا بوده است، شیخ طوسی می گوید جعفر بن محمد بن مالک از ثقات بوده ولی جمعی او را تضعیف کرده اند، و درباره مولد حضرت قائم چیزهای عجیب و غریبی روایت کرده است^(۱).

علی بن خالد العاقولی اسمش در کتب رجال مذکور نیست، و باصطلاح مهمل است^(۲).
عبد الکریم الخثعمی به صفحه (۱۹۲) مراجعه کنید.
عنوان روایت: ضعیف.

۱۴۵- همین مضمون را (ابو القاسم علوی) نیز از حضرت صادق روایت کرده است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳)

۱۴۶- صاحب کتاب (روضه الفضائل) نیز همین مضمون را از حضرت صادق نقل می کند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۴)

۱۴۷- (احمد بن محمد السیاری) بوسیله جمعی از عبد الله بن نجیح یمانی روایت کرده می گوید «روزی این آیه را ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التکاثر: ۸] در حضور حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود مراد از (نعیم) نعمت هائی است که خداوند بوسیله محمد و آل محمد بشما انعام کرده است - تا اینکه می گوید - سپس این آیه ﴿ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ [التکاثر: ۳] را قرائت کردم، فرمود یک دفعه در رجعت و دفعه دیگر در قیامت خواهید دانست».

ترجمه راوی: احمد بن محمد السیاری از غلاة و قائل بتناسخ نیز بوده است به ترجمه راوی

روایت شماره (۱۸) مراجعه شود.

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۲۵.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۲۸۸.

۳- بطوریکه در اصل روایت محسوس است ابو القاسم علوی این روایت را بطور ارسال روایت کرده است.

۴- صاحب کتاب روضه نیز روایت این روایت را بطور کلی حذف کرده و از اینرو مرسل و ضعیف است، گذشته از این خود کتاب روضه هم بطوریکه مرحوم مجلسی در جلد اول بحار در ضمن شرح کتاب هائی که ماخذش بوده می نویسد مورد وثوق نمی باشد.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۴۸- نجاشی می‌گوید: بین (ابو حنیفه) و (مؤمن الطاق) قصه‌های چندی واقع شده از آن جمله یک روز ابو حنیفه به مؤمن الطاق گفت به رجعت عقیده داری؟ گفت بلی. ابو حنیفه گفت: پس پانصد دینار بمن قرض بده، وقتیکه من و تو رجعت کردیم آن وقت بشما خواهیم داد، مؤمن الطاق گفت باید ضامنی بمن بسپری و ضمانت بکنند بر آنکه تو در رجعت بصورت انسان بر می‌گردی، زیرا می‌ترسم تو بصورت بوزینه رجعت بکنی و من نتوانم آن را از شما بگیرم!^(۱)

۱۴۹- همین قصه با مختصر تغییری در کتاب احتجاج نیز مذکور است.

۱۵۰- (ابراهیم بن محمد الثقفی) می‌گوید «از علی امیر المؤمنین پرسیدند ذو القرنین چیست؟ فرمود مردی بود که از طرف خدا بسوی قومی مبعوث شده بود، امتش او را تکذیب کرده و یک شاخس - یا یک طرف سرش را زده بودند، و در نتیجه مرد سپس خدا او را زنده کرده دوباره بسوی همان جمعیت مبعوث کرد، در این موقع نیز تکذیبش کرده و شاخ دیگر و یا طرف دیگر سرش را زدند، در اثر آن ضربت باز مرد، و در این مرتبه نیز خدا او را زنده کرد، چون دو دفعه شاخ این پیغمبر شاخدار را زده بودند از آن جهت او را ذو القرنین نامیدند!!».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)

۱۵۱- عین همین مضمون در روایت دیگر نیز نقل شده، ولی در خاتمه می‌گوید در بین شما نیز مانند این شخص موجود است، راوی می‌گوید علی از این جمله خودش را اراده کرده است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۲)

۱۵۲- (عبد الله بن اسید کندی) می‌گوید «پدرم می‌گفت روزی با جمعی در مجلس علی امیر المؤمنین نشستیم بودیم که (ابن معن) و (ابن نعج) وارد شدند، در حالتیکه یک پارچه‌ای در حلق

۱- راستی خیلی دور از مقام شامخ مرحوم مجلسی علیه الرحمه است که یک قصه فکاهی را که بین دو نفر واقع شده بود در عداد احادیث ائمه و جزء ادله مثبتیه یک مسأله اعتقادی که پایه‌اش باید بر علم و یقین استوار باشد، قرار بدهند! مگر اینکه بگوئیم موقعی که شاگردهایشان ابواب کتاب (بحار) را پس از تنظیم بنظر شریفشان می‌رساندند، ایشان بمناسبت اینکه شیخ الاسلام مرکزی و مشغله‌شان زیاد بوده اصلاً متوجه این قسمت نشده بودند.

۲- ابراهیم بن محمد الثقفی این دو روایت اخیر را (یعنی روایت شماره ۱۵۰ و ۱۵۱) بدون واسطه از علی امیر المؤمنین روایت می‌کند، با اینکه ایشان بطوریکه ابو علی و سایر علمای رجال در کتاب‌های رجال‌شان می‌نویسند در سال (۲۸۳) وفات کرده بود و علی در سال (۴۰) هجری رحلت کرده بود، فاصله بین وفاتشان (۲۴۳) می‌باشد، بنا بر این حتماً وسائط چندی در بین بوده بوده که حذف شده است، از اینرو این دو روایت مرسل و در نتیجه ضعیف خواهد بود.

عبد الله بن وهب انداخته کشان کشان او را می آورند، به حضرت عرض کردند این شخص را بکش و با دروغگویان مداهنه مکن، فرمود نزدیک من آورید، چون بنزدیکش آوردند، فرمود این شخص چه می گوید؟ عرض کردند می گوید تو دابة الأرض هستی و ضربتی بر سرشما زده می شود، رو کرد به عبد الله بن وهب، اینها چه می گویند؟ عرض کرد من برای اینها حدیثی نقل کرده بودم که (عمار بن یاسر) برایم نقل کرده بود، حضرت فرمود رهایش کنید».

ترجمه روای: عبد الله بن اسید کندی و اسید کندی ظاهراً مهمل و مجهول الحالند، گذشته از این ابراهیم بن محمد الثقفی - چنانکه در ذیل روایت، پیش نوشتم - در سال (۲۸۳) هجری وفات کرده بوده چنین کسی مستبعد است که بتواند با یک واسطه از اسید کندی که طبق مضمون همین روایت را ملاقات کرده بود، نقل حدیث بکند زیرا فاصله وفات علی و ابراهیم بطوریکه گفتم (۲۴۳) بوده است، در هر حال این روایت یا از جهت اهمال و مجهول الحال بودن راوی و یا از لحاظ ارسال روایتش ضعیف خواهد بود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)

۱۵۳- (ثقفی) نامبرده در کتابش «غارات» از (عبایه) روایت کرده که علی می فرمود: «من سید پیر مردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است و.....».

ترجمه روای: عبایه بن رفاعه مجهول الحال است^(۱)

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل) (۲)

۱۵۴- (علی بن عبد الله اسد) و (احمد بن معمر) بوسیله جمعی از ابن عباس روایت کردند که «این آیه ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ...﴾ [الشعراء: ۴] درباره ما و بنی امیه نازل شده است، که بر آنان سلطنت خواهیم کرد و....».

ترجمه روای: علی بن عبد الله بن اسد و احمد بن معمر اسمشان در کتب رجال مذکور نیست.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۱۵۵- (محمد بن عیسیٰ الیقطنینی) بوسیله جمعی از ابی بصیر روایت کرده که «تفسیر این آیه را ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ﴾ از حضرت باقر پرسیدم، فرمود این آیت عبارت از علی امیر المؤمنین است که در وقت زوال آفتاب آشکار شده و یک ساعت نمایان می گردد، بطوریکه

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۳۲.

۲- ابراهیم ثقفی این روایت را بدون واسطه از عبایه که از اصحاب علی.

تمام مردم او را بخوبی خواهند دید و گردنهای بنی امیه در مقابل آن خاضع خواهد شد».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۵) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)^(۱)

۱۵۶- (مفضل بن صالح) از (جابر) از (ابی عبد الله جدلی) روایت کرده می گوید «یک روز

رفتم خدمت علی امیر المؤمنین که می فرمود: من دابة الأرض هستم».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۵۸) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۵۷- (اسماعیل بن اسحق الراشدی) و (خالد بن مخلد) و (عبد الکریم بن یعقوب الجعفی)

خبر می دهند که ابی عبد الله جدلی می گوید «روزی رفتم خدمت علی امیر المؤمنین فرمود آیا خبر

ندهم بتو سه چیزی را پیش از اینکه بیگانه وارد بشود؟ منم بنده خدا، منم دابة الأرض، منم راستگو

و عادل روی زمین و برادر پیغمبر روی زمین، سپس فرمود آیا خبر ندهم بتو از بینی و چشمهای

مهدی؟ عرض کردم بلی، در این موقع حضرت دستش را به سینه خود زده فرمود منم !!».

ترجمه روای: اسماعیل بن اسحق و خالد بن مخلد و عبد الکریم بن یعقوب اسمشان

در کتب رجال ذکر نشده و ظاهراً مهمل می باشند.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۱۵۸- (محمد بن حسن الصباح) و (ابان عثمان الاحمر البجلی) و (ابی داود) می گوید (ابی

عبد الله جدلی) می گفت: «یک روز خدمت علی علیه السلام رسیدم که فرموده بود می خواهم هفت

حدیث برای تو نقل کنم، مگر اینکه بیگانه وارد شود، گفتم بفرمائید فرمود آیا بینی و چشمهای

مهدی را می شناسی؟ عرض کردم امیر المؤمنین (شما هستید! و.....!!)».

ترجمه روای: محمد بن حسن الصباح مجهول الحال است^(۲).

بطوریکه کشی و سایر علمای رجال می نویسند ابان بن عثمان از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب

(ناووسیه)^(۳) بود، ولی با این حال اغلب علمای رجال بر حسب اجماعی که کشی نقل کرده این

شخص را از ثقات می دانند مگر ابن داود و فخر المحققین که او را در عداد ضعفاء قرار داده اند،

۱- بعضی از روایات حذف شده و از این جهت نیز ضعیف است.

۲- نتایج التتقیح مامقانی: ص ۱۳۵.

۳- (ناووسیه) یکی از فرقه های (غلاة) می باشند، و حضرت صادق را مهدی منتظر می دانند.

مرحوم فخر المحققین می‌گوید از پدرم علامه حلی پرسیدم روایات (ابان) را می‌توان قبول کرد؟ فرمود اقرب این است که روایاتش را باید رد کرد به دلیل آیه ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ و هیچ فسقی مهمتر و بزرگتر از بی‌ایمانی نیست^(۱).

ابی داود اینکه از ابی عبد الله جدلی روایت کرده مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۵۹- (عمران بن میثم التمار) از (عبایه) نقل می‌کند که «مردی آمد خدمت علی عرض کرد مراد از (دابه) چیست؟ فرمود: دابه‌ای است مؤمنه که قرآن می‌خواند و به رحمن ایمان دارد، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود».

ترجمه روای: بترتیب به ترجمه راوی روایت شماره (۸۲) و (۱۵۳) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۰- عین همین مضمون را (محمد بن عیسیٰ الیقینینی) نیز از صفوان نقل می‌کند، نهایت آنکه علی علیه السلام در اینجا در خاتمه می‌گوید: مادرت به عزایت بنشیند، ان دابه عبارت از علی است. ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۵) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۱- (عبد الله ابن الزبیر القرشی) و (عمران بن میثم التمار) می‌گویند «عبایه می‌گفت یک روز خدمت علی امیر المؤمنین بودم می‌فرمود: برادرم پیغمبر بمن خبر داده که من در خاتمه هزار پیغمبر می‌باشم، و من هم در خاتمه هزار وصی هستم و من بچیزهائی مکلف هستم که آنان مکلف بآنها نبودند، من به هزار کلمه علم دارم که جز من و محمد هیچکس آنها را نمی‌داند مگر آنکه شما از آن کلمات یک آیه در قرآن می‌خوانید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ۸۲].

ترجمه راوی: در کتب رجال چهار نفر باین اسم (عبد الله بن زبیر) نامبرده شده: ۱- عبد الله بن زبیر قرشی ۲- عبد الله بن زبیر اسدی ۳- عبد الله بن زبیر والد ابی احمد الزبیری ۴- عبد الله بن زبیر رسانی، اولی از دشمنان علی علیه السلام و از کسانی بوده که مدعی خلافت بود، دومی و سومی مجهول الحال و چهارمی بمناسبت اینکه زیدی بوده بعقیده علامه حلی در خلاصه از ضعف

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۵-۶.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ فصل الکنی ص ۱۵.

می‌باشد، ممیزات این شخص را هر قدر جستجو کردم بدست نی‌آوردم، ولی ظاهراً باید مراد از آن همان عبد الله بن زبیر قرشی معروف باشد، زیرا بقیه بنام قرشی معروف نیستند.

لیکن این شخص چون مدعی خلافت و از دشمنان علی علیه السلام بوده خیلی بعید است که راوی چنین روایتی که صریحاً بر خلافت علی علیه السلام اشعار دارد بوده باشد، ولی این اسم چون مردد بین ضعیف و مجهول الحال است، در هر صورت این روایت ضعیف خواهد بود.

عمران بن مئیم التمار به صفحه قبل مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۲- (احمد بن محمد بن اسحق الحضرمی) نیز همین مضمون را بوسیله جمعی از (عمران بن مئیم التمار) از (عبایه) روایت کرده است.

ترجمه راوی: احمد بن محمد بن اسحق اسمش در کتب رجال ذکر نشده است.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۳- (یحیی بن ابی بکر) بوسیله جمعی از (ابو هریره) نقل می‌کند که می‌گوید «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دابة الأرض خروج می‌کند در حالتیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با وی می‌باشد که با آن عصا صورت مؤمن را جلا داده و بوسیله آن انگشتر روی (کافر را داغ می‌کند)».

ترجمه راوی: یحیی بن ابی بکر مهمل و گمنام است ^(۱).

در کتابهای رجال سه نفر باین کنیه (ابو هریره) معروفند: ۱- ابو هریره الدوسی که از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده، این شخص گذشته از اینکه در بین شیعه معروف به دروغگوئی و جعل حدیث می‌باشد، بعضی از علمای اهل سنت و جماعت نیز روایاتش را تضعیف کرده و او را دروغگو می‌دانند، مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سفیان ثوری و ابی اسامه و خوارزمی و جاحظ در کتاب معروف توحیدش و سمعانی ^(۲).

۲- ابو هریره بزاز که ظاهراً از اصحاب حضرت صادق بوده، بطوریکه علامه حلی در خلاصه می‌نویسد عقیقی می‌گوید حضرت صادق یک روز نسبت باو اظهار شفقت فرمود و بر او رحمت فرستاد، مردی عرض کرد این شخص که همیشه شراب می‌خورده، فرمود مگر برای خداوند مشکل است که شراب خواری را بمناسبت اینکه دوست علی بوده بیامرزد؟! ^(۳).

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۳۰۸

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۶۵.

۳- تنقیح المقال: ج ۳ فصل الکنی ص ۳۸.

۳- ابو هریره عجللی این شخص نیز ظاهراً از اصحاب حضرت صادق و یا حضرت باقر بوده، بطوریکه ابن شهر آشوب در کتابش "معالم" می‌نویسد: از شعرای اهل بیت بوده‌است، روایت شده که ابی بصیر می‌گوید حضرت صادق روزی فرموده بود کیست که شهرهای ابو هریره را برای من بخواند؟ عرض کردم او که شراب می‌خورد! فرمود خدا بیامرزد ابو هریره را اگر کسی دشمنی علی علیه السلام را در دل نداشته باشد، چنانچه مرتکب هرگونه معصیتی بشود خدا او را می‌آمرزد (۱) اینکه این روایت را بدون واسطه از پیغمبر اکرم نقل می‌کند، معلوم است که همان ابو هریره معروف است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

۱۶۴- (حسین بن علوان) و (سعد بن ظریف) می‌گویند «اصبغ بن نباته می‌گوید یک روز رفتم خدمت علی امیر المؤمنین دیدم نان و سرکه و زیت می‌خورد، عرض کردم مقصود از دابه‌ای که خدا در این آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ۸۲] خبر داده چیست؟ فرمود: دابه‌ای است که نان و سرکه و زیت می‌خورد».

ترجمه راوی: حسین بن علوان به ترجمه راوی روایت شماره (۷۳) مراجعه کنید.

سعد بن ظریف الحنظلی الاسکافی بطوریکه علامه حلی در خلاصه و ابن داود از کشی نقل می‌کنند و در تحریر طاووسی نیز مذکور است، از (غلاة) از پیروان مذهب (ناووسیه) بوده، نجاشی و ابن غضائری و صاحب حاوی نیز این شخص را از ضعفای می‌دانند (۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۵- (سماعه بن مهران) و (فضیل بن زبیر) می‌گویند اصبغ بن نباته می‌گفت «معاویه از من پرسیده بود که شما جماعت شیعه گمان دارید که علی دابة الأرض است؟ گفتیم: ما می‌گوئیم که یهودی‌ها چنین می‌گویند، معاویه (راس الجالوت) یهودی را احضار کرد و از او پرسید شما کلمه دابة الأرض را میان کتاب‌های خودتان می‌بینید؟ گفت بلی چه چیز است؟ گفت مردی است، اسمش را می‌دانی؟ بلی اسمش (الیا) هست. معاویه گفت چقدر این کلمه با کلمه (علی) شباهت دارد!».

۱- تنقیح المقال: ج ۳ فصل الکنی ص ۳۸ حقیقتاً خیلی جای خورسندی است که شیعیان علی با وجود چنین احادیث ساختگی شب و روز بخوردن شراب و دیگر معاصی مشغول نمی‌شوند.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۵.

ترجمه روای: سماعه بن مهران طبق شهادت مرحوم شیخ طوسی و جمعی از فقها واقفی بوده و از همین جهت مرحوم صدوق و صاحب مدارک و..... بروایتش عمل نمی کردند^(۱).
فضیل بن زبیر مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۶- (محمد بن عیسی) بوسیله جمعی از ابو بصیر روایت کرده که «حضرت ابو جعفر فرمود مردم درباره این آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا﴾ [النمل: ۸۲] چه می گویند؟ بعد فرمود: مراد از دابة الأرض علی امیر المؤمنین است».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۵) مراجعه کنید.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳).

۱۶۷- (محمد بن حسن الصباح) و (ابان بن عثمان) خبر می دهند که صالح بن میثم می گفت «از حضرت ابو جعفر تقاضا کردم که حدیثی برابم نقل کند، فرمود مگر از پدرت حدیث نشنیدی؟ عرض کردم نه، پدرم موقعی مرده بود که من بچه بودم، بعد گفتم من اینک حدیثی می خوانم، چنانچه صحیح خواندم تصدیقم کن، واگر غلط خواندم مرا آگاه نما، فرمود چه شرط مشکلی کردی! عرض کردم اگر درست اداء کردم سکوت کن و گرنه مرا آگاه ساز فرمود این شرط آسانست، گفتم «من گمانم این است که علی دابة الأرض است».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۱۵۸) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۸- (عیسی بن هشام) و (ابان بن عثمان) و جمعی دیگر نیز همین مضمون را تا آنجا که صالح می گوید من گمان دارم که علی دابة الأرض است^(۴) از صالح نقل کرده اند، ولی در اینجا دارد که «حضرت ابی جعفر در تعقیب بیانات صالح قدری سکوت کرده سپس فرمود می بینم شما را که خواهی گفت علی رجعت خواهد کرد، بعد این آیه را قرائت کرد ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۶۷.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۳.

۳- چون بعضی از روایاتش در متن روایت حذف شده از این جهت نیز ضعیف است.

۴- شما خواننده که باین روایات می رسید که دابة الارض را تفسیر به علی می کند، مقتضی است دو باره پاورقی صفحه ۱۵۷ تا ۱۶۲ را مراجعه فرمائید.

لَرَأَدُّكَ إِلَى مَعَادٍ ﴿ [القصص: ۸۵] عرض کردم راستی می‌خواستم همین را هم از شما بپرسم که فراموش کرده بودم، فرمود می‌خواهی بتو خبر بدهم چیزی را که از این مهمتر است؟ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾ [سبأ: ۲۸] هیچ نقطه در روی زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه صدای اشهد ان لا اله الا الله و محمد رسول الله در آنجا بلند خواهد بود».

ترجمه روای: عیسی بن هشام مجهول الحال است ^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۶۹- (محمد بن عیسی) و (ابان بن عثمان) می‌گویند «حضرت باقر در تفسیر این آیه ﴿إِنَّ الَّذِي

فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأَدُّكَ إِلَى مَعَادٍ ﴿ [القصص: ۸۵] فرمود پیغمبر بر شما طلوع خواهد کرد».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (۵) و روایت شماره (۱۵۸) مراجعه کنید.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل) ^(۲).

۱۷۰- (جعفر بن محمد بن مالک) بوسیله جمعی از ابی مروان روایت کرده که «از حضرت

صادق معنی این آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ...﴾ [القصص: ۸۵] پرسیدم، فرمود دنیا بآخر نمی‌رسد تا اینکه پیغمبر ﷺ و علی عليه السلام در (ثویه) محلی است در کوفه، جمع شده و همدیگر را ملاقات بکنند و در آنجا مسجدی بنا می‌کنند که دارای دوازده هزار درب خواهد بود».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن مالک از (غلاة) است به ترجمه راوی روایت شماره

(۱۴۴) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۱- تقریباً همین مضمون را (ابراهیم بن اسحق النهاوندی) نیز بوسیله عده‌ای از حضرت

صادق نقل می‌کند.

ترجمه روای: بطوریکه مرحوم شیخ طوسی در فهرست و علامه حلی در خلاصه و نجاشی و

ابن غضائری می‌نویسند ابراهیم بن اسحق النهاوندی از غلاة و متهم در دین بوده، و از اینرو روایاتش را تضعیف کرده‌اند ^(۳).

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۶۴.

۲- بعضی از روایات در متن روایت حذف شده و از اینرو مرسل است.

۳- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۳.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۲- (محمد بن عیسی) و (مفضل بن صالح) از زید الشحام روایت کردند که «حضرت صادق فرمود مراد از (عذاب الادنی) در این آیه ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ...﴾ [السجدة: ۲۱] رجعت است».

ترجمه روای: محمد بن عیسی از غلاة و مفضل بن صالح جعال حدیث بود به ترجمه راوی روایت شماره (۵) و راوی روایت شماره (۵۸) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۳- (محمد بن عیسی) و (مفضل بن صالح) از زید الشحام روایت کردند که مقصود از «عذاب الادنی» در آیه مزبور دابة الأرض است».

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۴- (سلمه بن کهیل) بوسیله عده‌ای از پیغمبر ﷺ روایت کرده که «در خطبه حجّة الوداع می فرمود: طائفه عمالقه را خواهم کشت، جبرئیل عرض می کند بگو عمالقه را یا من می کشم یا علی ، پیغمبر هم چنین فرمود».

ترجمه روای: سلمه بن کهیل ظاهراً معاصر با حضرت سجاد و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام بود، بطوریکه ابن داود و کشی و علامه می نویسند از پیروان مذهب (تبریه) و بلکه از رؤسای این مذهب بوده است، و روایاتش را بطور کلی تضعیف کرده اند^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۵- (جعفر بن محمد بن حکیم) و (عبد الکریم بن عمرو بن صالح الخثعمی) ملقب به کرام روایت کرده که حضرت صادق فرمود: «اگر در روی زمین دو نفر باقی بماند یکی از آن دو امام خواهد بود، و آخرین کسیکه می میرد نیز امام است، تا اینکه زمین خالی از حجت نماند».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن حکیم بعقیده صاحب مدارک و مجلسی در وجیزه مجهول الحال می باشد^(۲). عبد الکریم الخثعمی واقفی بوده است، به ترجمه راوی روایت شماره (۹۵) مراجعه شود.

۱- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۰.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۲۴.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۷۶- (موسی بن عمران النخعی) و (حسین بن یزید النوفلی) و علی بن ابی حمزه بوسیله پدرش از ابی بصیر نقل می‌کند که «بحضرت صادق عرض کردم که از پدری شنیدم که می‌فرمود بعد از قائم عجله دوازده امام خواهد آمد، فرمود پدرم گفته بود دوازده مهدی می‌آید، نه دوازده امام، و آن دوازده مهدی جماعتی از شیعیان ما هستند که مردم را بدوستی درباره ما و معرفت در حق ما دعوت خواهند کرد!!».

ترجمه روای: موسی بن عمران النخعی مجهول الحال است^(۲).

حسین بن الیزید النوفلی از شعرا و مردی بود ادیب، و در ری منزل داشت، بطوریکه نجاشی می‌نویسد قمیین او را از غلاة می‌دانستند، و ابن داود نیز از کشی نقل می‌کند که او از غلاة بوده‌است، در هر حال علمای رجال مانند علامه و ابن داود و شارح تهذیب و فاضل مجلسی روایاتش را رد کرده‌اند^(۳).

علی بن ابی حمزه به ترجمه راوی روایت شماره (۷۹) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۷- سید رضی الدین در کتاب «البشارة» می‌گوید «در کتابی که تألیف (جعفر بن محمد بن مالک کوفی) بوده، دیدم ایشان باسناد خود تا حمران، روایت کرده‌اند که عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال برای سایر مردم و هشتاد هزار سال برای آل محمد است!».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن مالک از غلاة و بسیار دروغگو بوده‌است به ترجمه راوی روایت شماره (۱۴۴) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

۱۷۸- (محمد بن سالم) از حضرت باقر روایت کرده که «در تفسیر این آیه ﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَأُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَحْيَيْتَنَا أَتُنزِلُنَا...﴾ [غافر: ۱۱] فرمود این آیه مخصوص به اقوامی است که رجعت می‌کنند ولی مضمونش در قیامت نیز جاری می‌شود».

۱- بعضی از روایاتش به جمله (عمن ذکرة) ذکر شده و از اینرو مرسل است.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۲۵۸.

۳- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۳۴۹.

ترجمه روای: محمد بن سالم مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: (ضعیف).

۱۷۹- (معلى بن خنيس) و (ابو المفضل) از (مفضل بن عمر) روایت می‌کنند که می‌گوید «حضرت صادق فرمود گویا می‌بینم یک تختی از نور در محلی گذارده شده، و روی آن قبه‌ای از یاقوت سرخ که با جواهرات گوناگون نیز زینت یافته‌است، نصب شده و حسین بن علی بالای آن نشسته‌است و در اطرافش نیز نود هزار قبه سبز رنگ گذارده شده و مؤمنین را می‌بینم که همواره زیارت آن حضرت آمده و بر او سلام می‌دهند، و آنگاه خداوند بمؤمنین می‌گوید اولیای من! هر چه می‌خواهید کنون از من درخواست کنید، زیرا مدت ذلت و آزار شما خیلی بطول انجامید، امروز روزی است هرگونه حاجتی که داشته باشید برآورده خواهم کرد، خوراک آنان در آن موقع بطور کلی از بهشت می‌رسد».

ترجمه روای: معلى بن خنيس و مفضل بن عمر هر دو از غلاة می‌باشند اولی از پیروان مذهب (مغیریه) و دومی از پیروان مذهب «خطابیه» بوده‌است بترتیب به ترجمه راوی روایت شماره (۲۲) و (۹۶) مراجعه کنید.

ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی بطوریکه ابن غضائری می‌نویسد جعل حدیث و اغلب چیزهای منکر را نقل می‌کرد، مرحوم شیخ در رجالش می‌گوید جماعتی روایات این شخص را بطور کلی تضعیف کرده‌اند، و مرحوم مجلسی نیز در وجیزه روایاتش را تضعیف کرده‌است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف

۱۸۰- (ابن شهر آشوب) در کتاب مناقب می‌گوید «حضرت رضا در تفسیر این آیه ﴿...أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ۸۲] فرمود دابه الارض عبارت از علی امیر المؤمنین است».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۸۱- (ابن شهر آشوب) از ابی عبد الله جدلی روایت کرده که «علی عليه السلام می‌فرمود من دابه الارض هستم».

۱- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۱۹.

۲- تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۴۶.

ترجمه روای: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی صاحب کتاب «مناقب» در قرن ششم می‌زیسته و معاصر با ابن ادریس صاحب (السرائر) متوفی در سال (۵۷۸) بوده، چنین شخصی حتماً نمی‌تواند بدون واسطه از ابی عبد الله جدلی که از اصحاب علی امیر المؤمنین بوده، و همچنین از حضرت رضا - در روایت فوق - نقل روایت بکند، تحقیقاً وسائط چندی در بین بوده که ایشان حذف کرده‌اند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

۱۸۲- (محمد بن مسعود العیاشی) در تفسیرش از جابر روایت کرده که «حضرت باقر این آیات را این طور تفسیر فرموده‌اند: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ ﴿١﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَأَلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ [النحل: ۲۱-۲۲] ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ﴾ یعنی کفارند و مؤمنین نیستند ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ ﴿٢﴾ یعنی آنان ایمان نیاوردند که مشرک هستند ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهُهُ وَاحِدٌ﴾ معنی این همان طور است که خدا گفته‌است! - ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ [الأنعام: ۱۵۰] یعنی کسانی که به حقانیت رجعت ایمان نمی‌آورند».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۱)

۱۸۳- عین همین مضمون را عیاشی نیز از ابی حمزه نقل می‌کند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۲)

۱۸۴- (عبد الرحمن بن محمد علوی) از ابن عباس روایت کرده که «ایشان در تفسیر این آیه - ﴿وَالْتَهَارِ إِذَا جَلَّهَا﴾ ﴿٣﴾ [الشمس: ۳] گفته‌اند مقصود این است که اهل البیت در آخر الزمان مالک تمام نقاط روی زمین شده و دنیا را پر از عدل و داد می‌کنند».

عنوان روایت: ضعیف: موقوف^(۳)

۱۸۵- (ابراهیم بن محمد الثقفی) می‌گوید «حضرت صادق فرموده که علی می‌فرمود من صاحب عصا و میسم هستم».

۱- بصفحه (۱۴۷) مراجعه کنید.

۲- بصفحه (۱۴۷) مراجعه کنید.

۳- این روایت را که از ابن عباس نقل شده، موقوف می‌گویند، بطوریکه در ص ۱۲۴ نوشتم موقوف از اقسام حدیث ضعیف است.

عنوان روایت: ضعیف مرسل^(۱).

۱۸۶- (محمد بن سنان) و (مفضل بن عمر) نیز همین مضمون را از حضرت صادق روایت کرده‌اند.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (۱۰) و شماره (۹۶) مراجعه کنید.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۸۷- (ابراهیم بن حکم بن ظهیر فزاری) بوسیله جمعی از سلمان فارسی روایت کرده که

«علی میفرمود من صاحب عصا و میسم و فاروق بزرگ و صاحب کرات هستم».

ترجمه راوی ابراهیم بن حکم بن ظهیر فزاری مجهول الحال است^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۸۸- (ابن شهر آشوب) در کتاب «مناقب» از حضرت باقر روایت کرده که «در شرح این

کلمات علی «علي يدي تقوم الساعة» می‌فرمود مقصود از ساعت رجعت است».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۳).

۱۸۹- علی بن ابی حمزه سالم البطائی از پدرش از ابی بصیر نقل می‌کند که «حضرت صادق

در تفسیر این آیه ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾^(۱۵) فرمود چون نسبت به پیغمبر و علی و فاطمه حيله

کردند لذا خدا فرمود ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾^(۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا^(۱۶) فَمَهْلِ الْكٰفِرِينَ... ﴿﴾ زیرا

اگر قام مبعوث شود از جبارین قریش و بنی امیه انتقام می‌گیرید».

ترجمه راوی: علی بن ابی حمزه به ترجمه راوی روایت شماره (۷۹) مراجعه شود.

سالم البطائی پدر علی بن ابی حمزه مجهول الحال است^(۴).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۰- (مفضل بن صالح ابی جمیله) و (ابان بن عثمان) از (فضل بن عباس) روایت کردند که

«حضرت صادق فرمود مضمون این آیه: ﴿فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾^(۱۴) [الشمس:

۱۴] در موقع رجعت است ﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾^(۱۵) [الشمس: ۱۵] یعنی خدا نمی‌ترسد از اینکه

مانند آن عذاب را متوجه آنان بکند در وقتی که رجعت می‌کنند».

۱- ابراهیم بن محمد الثقفی رواة بین خود و معصوم را حذف کرده است.

۲- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۵.

۳- به صفحه (۲۲۵) رجوع کنید.

۴- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۴.

ترجمه راوی: مفضل بن صالح جمال حدیث و بسیار دروغگو و ابان بن عثمان نیز از غلاة بوده است، به ترجمه راوی روایت شماره (۵۸) و (۱۵۸) مراجعه کنید.

فضل بن عباس مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۱- (عمر بن عبد العزیز) میگوید (عبد الله بن نجیح) می گفت که «من این آیه را ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^(۳) در حضور حضرت صادق تلاوت کردم، فرمود ایشان یک مرتبه در رجعت و یک مرتبه در قیامت خواهند دانست».

ترجمه راوی: عمر بن عبد العزیز از غلاة است به ترجمه راوی روایت شماره (۳۲) مراجعه کنید. عبد الله بن نجیح مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل^(۲).

۱۹۲- (عبد الله بن القاسم الحارثی) بوسیله جمعی از حضرت باقر روایت کرده که «در تفسیر این آیه ﴿خَشَعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِفُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلَّتْكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ [المعارج: ۴۴] فرمود مراد از (ذلک الیوم) روز خروج قائم است».

ترجمه راوی: عبد الله ابی القاسم الحارثی بطوریکه نجاشی و ابن داود می نویسند از غلاة بوده است. ابن غضائری می گوید این شخص بسیار دروغگو بوده و دروغگوئی او از همان احادیثی که نقل کرده کاملاً هویدا است^(۳).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۳- کشی در رجالش می نویسند (احمد بن علی بن کلثوم) می گفت هر وقتیکه موضوع رجعت در حضور حکم بن بشار در میان می آمد او آن را انکار می کرد، و در تعقیبش ما می گفتیم این شخص از مکذبین است.

ترجمه راوی: بطوریکه مرحوم شیخ می نویسند احمد بن علی بن کلثوم سرخسی متهم به غلو بوده، و از ظاهر کلمات کشی نیز استفاده می شود که از غلاة بوده است، در هر حال جمعی مانند

۱- نتایج التنقیح: ص ۱۲۱.

۲- چون بعضی از روایات حذف شده از این جهت نیز ضعیف است.

۳- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۲۰۲.

فاضل مجلسی در وجیزه و علامه حلی در خلاصه و ابن داود و صاحب حاوی روایاتش را بطور کلی رد کرده‌اند^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۴- کشی از (ادریس بن ایوب) و (عبد العزیز العبیدی) و از زراره نقل میکنند که حضرت باقر فرمود «جابر معنی و تفسیر این آیه را می‌داند ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵].

ترجمه راوی: ادریس بن ایوب مهمل و گمنام است.

عبد العزیز العبیدی بعقیده علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و نجاشی از ضعفا می‌باشد^(۲).

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۵- کشی از روایت نام برده و جمعی دیگر نقل می‌کند که زراره و محمد بن مسلم می‌گویند «احادیثی که ما از جابر نقل می‌کردیم از حضرت باقر پرسش کردیم و سپس گفتیم ما را با جابر چه کار که باحدیث وی اعتماد می‌کنیم، حضرت فرمود ایمان جابر بحدی رسیده که همواره این آیه را قرائت می‌کرد ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵].»

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۶- کشی همین مضمون را از محمد بن اسماعیل و جمعی دیگر نقل می‌کند.

ترجمه راوی: محمد بن اسماعیل مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: ضعیف.

۱۹۷- (ابی عبد الله برقی) از حضرت صادق روایت کرده که حضرت صادق فرمود «هر کسی اگر نسبت به هفت چیز که از آن جمله رجعت است اقرار داشته باشد، حتماً مؤمن است.»

عنوان روایت: ضعیف مرسل^(۳).

۱۹۸- (ابن عبدوس) بوسیله جمعی از حضرت رضا روایت کرده که فرموده «کسی که مقرر به توحید باشد - تا اینکه می‌گوید - رجعت و معتیین را نیز اقرار داشته باشد و معتقد به معراج، سؤال

۱- تنقیح المقال: ج ۱ ص ۷۳.

۲- تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۵۵.

۳- بطوریکه در متن روایت محسوس است برقی وسائط بین خود و معصوم را حذف کرده است.

قبر، حوض کوثر، شفاعت و اینکه بهشت و دوزخ مخلوق است و صراط و میزان و بعث و نشور و جزاء و حساب بوده باشد آنکس حقاً مؤمن و از شیعیان ما اهل البیت خواهد بود».

ترجمه راوی: ابن عبدوس بعقیده صاحب حاوی از ضعفا و بعقیده مامقانی و غیره مجهول الحال است^(۱).

عنوان روایت: ضعیف.

شما - خواننده محترم - چنانچه در مطالعه ترجمه روایات این احادیث دقت کرده باشی البته فهمیدی که در بین اینها حتی یک حدیث صحیح هم موجود نیست، بلکه تمام این ۱۹۸ حدیث بجز شش تا که باصطلاح (حسن) است، بمناسبت اینکه روایتشان به غلاة و اشخاص مجهول الحال و مهمل منتهی می شوند، و یا اینکه اصلاً حذف شده است، ضعیف و غیر قابل قبول است - گرچه همه اینها بر فرض اینکه صحیح هم بودند در این موضوع مورد قبول نبودند، زیرا خبر واحد چنانکه مکرر یادآوری کردم از ادله ظنیه است، و جواز عمل بدلیل ظنی - بر فرض ثبوت حجیتش - منحصر در مسائل ظنیه یعنی مسائلی است که دلیل ظنی هم در آنها کفایت می کند، مانند احکام فرعیه عملیه، ولی در احکام قلبی و مسائل اعتقادی که علماء آنها را به احکام علمیه و یقینیه تعبیر می کنند، چون ثبوت آنها منوط به علم و یقین است به هیچ وجه دلیل ظنی مانند خبر واحد و غیره در آنها معتبر نیست، چنانکه در صفحه (۴۸) و (۴۹) دانستی که علمای بزرگ امامیه مانند شیخ مرتضی انصاری، شهید ثانی، شیخ طوسی، ابن ادریس، شیخ طبرسی و سید مرتضی همه متفقند در اینکه در احکام اعتقادی نباید اعتماد به ادله ظنیه مانند خبر واحد - اگر چه خبر صحیح باشد و اجماع منقول و غیره نمود دلیل ظنی در احکام اعتقادی بطور کلی مردود و غیر قابل قبول است.

چون دانستیم این اخبار از جهت سند ضعیف و مردود است خوبست اکنون آنها را عرضه بقرآن کریم نموده به بینم از اینجا چه نتیجه می گیریم زیرا عمده میزان صحت احادیث - مخصوصاً احادیث مربوطه به مسائل اعتقادی، قرآن کریم است یعنی حدیثی که متضمن یکی از احکام و مسائل اعتقادی است، چنانچه مضمونش مخالف و یا غیر موافق با قرآن بوده باشد باید آن را طرح نمود، چنانکه مرحوم شیخ انصاری با اینکه عقیده اش این است که خبر متواتر در شریعت اسلام خیلی کمیاب است با این حال صریحاً در کتاب رسائل می فرماید که اخبار وارد از ائمه درباره لزوم طرح خبر مخالف یا غیر موافق با قرآن در مسائل اعتقادی بحد تواتر رسیده است پس اکنون مراجعه به قرآن نموده، به بینم در باره رجعت چه می گوید؟

قرآن می‌گوید: مردگان هیچگاه بدنیا بر نمی‌گردند

از اینرو هر حدیثی که بر خلاف این می‌گوید، بقول امام جعفر بن محمد مزخرف و باطل است.

۱- ﴿وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ ﴿٩٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ [الأنبياء: ٩٥-٩٦] یعنی: هر قریه‌ای که ما آن را یعنی اهلش را هلاک کرده و می‌میرانیم واجب و لازم است اینکه به دنیا بر نگردند تا موقع باز شدن سد یاجوج و ماجوج و پراکنده شدن آنان در روی زمین، یعنی تا موقع انقراض عالم و قیام قیامت، زیرا فتح سد یاجوج و ماجوج بقرینه آیه بعدش و باتفاق همه مفسرین از شیعه و سنی از نشانه‌های قیامت است، مخصوصاً بنا بقرائت ابن عباس و ابن مسعود که (جدث) با ثا مثلثه بمعنی (قبر) قرائت کرده و کلمه (هم) را کنایه از افراد بشر قرار داده‌اند، بطور وضوح دانسته می‌شود که این موضوع از علائم قیام قیامت است، زیرا بنا بر این مفاد صریح آیه این است: هر قریه‌ای که ما اهلش را می‌میرانیم واجب و لازم است اینکه بدنیا برنگردند، تا موقع باز شدن سد یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن مردگان از قبرهای خود، یعنی تا موقع برپا شدن قیامت، خلاصه مفاد این آیه این است هر یک از اهل دنیا و ساکنین روی زمین که ما آنها را می‌میرانیم واجب است یعنی سنت و قضای حتمی خداوند بر این جاری شده که مادامیکه این دنیا باقی است بدنیا بر نگردند، بلکه برای آنکه به سزای اعمال خود برسند بازگشت آنان تنها در نشأه آخرت خواهد بود.

پوشیده نیست که این معنی صریحاً نافی رجعت است و تمام مفسرین هم حتی آنانی که این آیه را دلیل بر اثبات رجعت قرار داده‌اند مانند علی بن ابراهیم قمی و مرحوم مجلسی، این آیه را همین طوری که گفته شد معنی و تفسیر کرده‌اند، ولی رجوعین چون نتوانستند از ظاهر و منطوق آیه و حتی از مفهوم آن استفاده بکنند - چنانکه در صفحه ۱۵۵ تا ۱۵۷ مبسوطاً نوشتم - لذا بگمان خود تدبیری به کار برده، از آیه مفهوم‌گیری کرده سپس مفهوم مخالفش را با اینکه مفهوم وصف آنهم

مفهوم مخالف باتفاق علما حجیت ندارد دلیل مدعی خود قرار داده‌اند، برای مفسرین در تفسیر این آیه بهمین طوری که گفتیم همه اتفاق دارند، نهایت آنکه در کیفیت استفاده این معنی از آن بطوریکه مطابق با موازین ادبیه باشد هر یک وجهی گفته‌اند، جمعی طبق روایتیکه در تفسیر همین آیه از ابن عباس نقل شده و بر حسب عقیده کسانی و فراء و زجاج می‌گویند: کلمه حرام بمعنی واجبت (۱)، چنانکه در آیه ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾ [الأنعام: ۱۵۱] نیز این کلمه در واجب استعمال گردیده‌است، چه بدیهی است که عدم شرک واجب است نه حرام، و در اشعار ادبای عرب عصر جاهلیت هم در این معنی استعمال کرده‌اند، (عبد الرحمن بن جمانه المحاربی جاهلی) می‌گوید:

وإن حراماً لا أرى الدهر باكياً
على شجوةٍ إلا بكيت على عمرو^(۲)

یعنی واجب است اینکه نه بینم روزگاری را که من بر هیچگونه غم و اندوهی گریان باشم مگر آنکه بگریم بر عمرو. و در محاوره عرب نیز استعمال اینگونه الفاظ در دو معنی ضد با یکدیگر خیلی شایع است، بنابراین معنی آیه همانطور است که گفته شده، برخی می‌گویند کلمه حرام در همان معنی متعارفی خود استعمال شده، ولی خبر است از برای مبتدای محذوف و (ان) در کلمه (انهم) را بکسر همزه خوانده‌اند، یعنی: «حرامٌ علی قریةٍ أهلکناها رُجوعُهُمْ، إنهم لا يرجعون» یعنی: «هر قریه‌ای که ما اهلش را می‌میرانیم، حرام است آنکه بدنیا برگردند، زیرا هیچگاه نخواهند برگشت». بعضی گرچه کلمه حرام را در همان معنی متعارف خود استعمال کرده‌اند ولی کلمه (لا) را زانده گرفته‌اند، مانند آیه: ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ [الأعراف: ۱۲] بنا بر این مفاد آیه این است، هر قریه که ما اهلش را هلاک می‌کنیم حرام است اینکه دو باره بدنیا برگردند. در هر حال استفاد از ظاهر آیه و آن طوریکه همه مفسرین آن را تفسیر کرده‌اند، این است: قضای حتمی خداوند بر این جاری شده که مردگان بدنیا برنگردند مگر پس از انقراض عالم و برپا شدن قیامت، مؤید مضمون این آیه: آیه ذیل است.

۲- ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [۳۱-۳۲] یعنی: «آیا اینمردم نمی‌دانند که آنهمه مردمان قرون
بجَمِيعٍ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿۳۱﴾»

۱- تاج العروس: ج ۸ ص ۲۴۱.

۲- تاج العروس: ج ۸ ص ۲۴۲.

گذشته را که ما پیش از اینان آنان را هلاک کرده ایم بسوی دنیا نخواهد رجعت کرد؟ تحقیقاً همه افراد بشر از گذشته و آینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود، اینکه کلمه ﴿كَمْ﴾ تکثیری را روی کلمه ﴿أَهْلَكْنَا﴾ ذکر کرده، نکته اش این است که می خواهد بفهماند برنگشتن مردگان بسوی دنیا چون از نوامیس حتمیه خداوند است، لذا شما نیز مانند اینان خواهید بود، یعنی وقتیکه مردید دیگر بدنیا برنمیگردید، ولی برای اینکه به جزاء اعمال خود رسیده باشید، همه شما را در روز قیامت نزد خود حاضر خواهیم کرد، این آیه بطوریکه ملاحظه می شود صریحاً نافی رجعت است، این است که (زمخشری) در تفسیرش «کشاف» در ضمن تفسیر این آیه می گوید «وهذا ما یرد قول اهل الرجعه» یعنی: «این آیه از جمله آیاتی است که مذهب رجعین را رد می کند».

و در خاتمه این جملات می گوید: «می گویند که باین عباس گفتند جماعتی عقیده دارند که علی بن ابی طالب پیش از قیامت رجعت خواهد کرد، ابن عباس گفت اینان که این عقیده را دارند بد مردمی هستند، ما که فعلاً زندهای علی را تزویج و میراثش را تقسیم می کنیم، با این حال چگونه می شود که علی بدنیا بر گردد؟»^(۱).

ابن اثیر نیز در کتاب «کامل التاریخ» روایتی که متضمن همین مضمون است از حضرت حسن بن علی نقل می کند: «قال عمرو بن الأصم: قلت للحسن بن علي: إن هذه الشيعة تزعم أن علياً مبعوثٌ قبل القيامة! فقال الحسن: كذب والله هؤلاء الشيعة، لو علمنا أنه مبعوث قبل القيامة ما زوجنا نساءه ولا قسمنا ماله» یعنی: «عمرو بن اصم می گوید بامام حسن عرض کردم، جماعت شیعه گمان می کنند که علی بن ابی طالب پیش از قیامت رجعت بدنیا می کند، حضرت فرمود قسم بخدا اینان دروغ می گویند، چنانچه ما بدانیم که علی پیش از قیامت بدنیا بر می گردد، البته زنهایش را تزویج و اموالش را تقسیم نمی کنیم». در ذیل این روایت ابن اثیر می گوید: مقصود از جمله «هذه الشيعة» بدون شبهه فرقه مخصوصی از شیعه هست، زیرا سایر افراد شیعه قائل باین مقاله نیستند فقط عده کمی از شیعه که فعلاً منقرض شده اند و از آن جمله جابر بن یزید بوده، معتقد باین موضوع بوده اند^(۲).

۱- تفسیر کشاف: ج ۲ ص ۲۵۱.

۲- کامل التاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۵۷.

۳- ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾﴾ [الجنائیه: ۲۴-۲۶] یعنی کفار به پیغمبر می‌گفتند جز این زندگانی دنیا که زنده می‌شویم و می‌میریم - با اینکه بعضی زنده شده و برخی دیگر می‌میریم - زندگانی دیگری برای ما در بین نیست، هلاک نمی‌کند ما را مگر طبیعت، خدا در مقابل می‌گوید اینان این حرفها را از روی نادانی می‌گویند و بهیچ وجه با آنچه که می‌گویند علم ندارند، پایه همه مقالاتشان فقط مبتنی بر گمان است، اینان مردمی هستند وقتیکه حجج ظاهره و آیات واضحه ما به آنان گفته می‌شود در مقابل حجت و برهانی ندارند مگر آنکه به پیغمبر می‌گویند: ﴿أَتُتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾﴾ اینکه می‌گوئی برای این عالم آغاز و انجامی هست اگر راست می‌گوئی پدران ما را که مرده‌اند حاضر کن و آنانرا زنده گردان؟ خدا به پیغمبر دستور می‌دهد که باینان بگو: ﴿يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ خداست آنکه شما را در دنیا زنده می‌کند و بعد شما را می‌میراند، سپس هم شما را در قیامت که حتمی الوقوع است زنده خواهد کرد، ولی بسیاری از مردم باین معنی علم ندارند، حاصل اینکه خداوند در اینجا به پیغمبر اکرم امر می‌کند به آنانیکه احیاء پدران مرده خود را از شما درخواست می‌کنند، بگو زنده کردن پدران شما و بالاخره احیای موتی هم خارج از حدود وظائف من است و هم بر خلاف سنن عادیه خداوند است بلکه سنت و قضای الهی بر این جاری شده که شما را در اینجا زنده گرداند، یعنی از کتم عدم بعرضه وجود آورد، و پس از مدتی شما را بمیراند، و عاقبت هم شما را تنها در قیامت که حتمی الوقوع است برای جزای اعمالتان زنده بکند، پس این آیه هم معلوم می‌شود که رجعت و برگشتن مردگان به دنیا بر خلاف ناموس الهی و قضای حتمی خداوند است، اگر گفته شود که این آیه چون تنها رجعت خصوص کفار را نفی می‌کند پس فقط اخباریکه متضمن رجعت کفاراند مخالف این آیه خواهند بود، نه آنهاییکه مشعر بر رجعت ائمه و مؤمنین می‌باشند، می‌گویم پیغمبر اکرم در جواب مقاله کفار چنانچه می‌گفت پدران شما رجعت نمی‌کنند البته این اشکال وارد بود، ولی در جواب آنان چیزی می‌گوید که بالصراحه شامل همه افراد بشر می‌شود، زیرا این جملات ﴿يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ که در جواب گفته شده متضمن یکی از نوامیس کلیه الهیه و در حقیقت از مواد عمومی نظامنامه عالم ملک و ملکوت

است، بدون شبهه همه افراد انسان مشمول همین ماده عمومی خواهند بود، کسیکه از یک اداره منظمی چیزی را درخواست کرده و رئیس اداره یکی از مواد عمومی مقررات اداره را که مربوط به سؤال او است باو بگوید، آن جواب گرچه در ظاهر متوجه آن شخص سائل است، ولی چون از مواد عمومی نظامنامه آن اداره است در حقیقت متوجه هر گوینده بآن سؤال خواهد بود، مؤید مضمون همین آیه این آیه است:

۴- ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۲۰﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰] یعنی کفار وقتیکه مشرف بر مرگ شدند و تا اندازه‌ای از حقیقت امر آگاهی یافتند، متذکر بی‌ایمانی و زیان کاری خود شده، و در نتیجه حسرت و ندامت آنان را فراگرفته، سپس با حالت تأثر از خدا تقاضای رجعت بدنیا می‌کنند، می‌گویند: پروردگارا مرا به دنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم و آنچه را که از من ترک شده بجای آوردم، «خدا تقاضایشان را بطور استبعاد و در نهایت شدت رد کرده می‌گوید، هرگز روی دنیا را نخواهید دید، رجعت و برگشتن به دنیا کلمه‌ای است که تنها اینان قال بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن و گوش دادن نیست، در جلو ایشان یک حائل و فاصلی است تا روز قیامت که ایشان و رجعت بدنیا را از هم جدا ساخته است»، یعنی وقتیکه مردند دیگر به دنیا رجعت نمی‌کنند تا روزیکه بر انگیخته می‌شوند به آخرت.

پس فهمیدیم رجعت بر خلاف نصوص قرآن کریم است، و در نتیجه این روایات که متضمن رجعت است چون مخالف باقرآند بر حسب فرمایش حضرت جعفر بن محمد همه مزخرف و باطل است، باید تمام اینها را طبق امریه آن حضرت بر کنار انداخت و بر دیوار زد. فرضا هم اگر در قرآن یک آیه مخالف با رجعت نبود چون این روایات موافق با قرآن نیستند یعنی چون در قرآن آیه‌ای نیست که متضمن مضمون این روایات و رجعت باشد، از اینرو نیز باید آنها را طرح نمود، چه در صفحه ۱۱۵-۱۱۷ گفتم اخبار زیادی که بعقیده مرحوم شیخ انصاری به حد تواتر رسیده از ائمه اطهار وارد شده که احادیثی که مضمونش موافق با قرآن نباشد باید آنها لزوما طرح کرد.

[خلاصه این مبحث]

خلاصه این مبحث - روایاتی که مرحوم مجلسی در جلد ۱۳ بحار درباره رجعت نقل فرموده‌اند، از چند جهت ضعیف است، یعنی یک رشته جملائی است که روی موازین شرعی اصلا ما نباید آنها را بعنوان احادیث ائمه اطهار بشناسیم:

۱- بمناسبت ضعف سند یا ضعف روایات آنها، چنانکه تفصیلاً ثابت شد، گذشته از اینکه قسمت بیشتر آنها که متضمن سلطنت ائمه بعد از حضرت مهدی می باشد - چنانکه در صفحه (۱۳۲) - (۱۳۳) نوشته شد - چون معارض با روایات صحیحه وارده درباره آن حضرت می باشد، از درجه اعتبار ساقط است.

۲- از لحاظ مخالفت مضمون آنها با نصوص قرآن کریم.

۳- از نظر عدم موافقت مندرجات آنها با قرآن کریم.

۴- بر فرض اینکه همه از روایات صحیحه بوده و مضمونشان هم با نصوص قرآن کریم مخالفت نداشته باشد، چون بحد تواتر نرسیده و خبر واحدند؛ بمناسبت عدم حجیت اخبار آحاد در مسائل اعتقادیه.

از اینرو قلم بطلان روی همه آنها کشیده و ذوات مقدس ائمه اطهار و فرقه شیعه امامیه را از اینگونه امور بی اصل تبرئه خواهیم کرد.

کنون از طرفداران رجعت انصاف می طلبیم و می پرسیم آیا یک مشت خبر واحد ضعیف مخالف با قرآن را که گمان ضعیفی هم برای انسان تولید نمی کند می توان منشاء و مدرک (عقیده) که طبق دستور شرع و عقل پایه اش باید بطور کلی بر علم و یقین استوار باشد، قرار داد؟ آنهم عقیده به چیزیکه بر خلاف اصل ثابت و ناموس تغییر ناپذیر عالم کون است! پروردگارا! اینمردمیکه جمود باینگونه اخبار ساختگی نموده دماغشانرا مملو از اینگونه خرافات کرده اند و از اینره اساس متین تشیع را که جز پیروی علی یا تعبد به متن ساده اسلام چیزی نبوده متزلزل ساخته و بالاخره زحمات علی و جعفر بن محمد و دیگر ائمه اطهار را بباد داده اند در روز و اسپین جواب تو را چه خواهند گفت؟ خدایا تو گواهی من در این گفتارها نظر به کسان مخصوص ندارم، و آنانی هم که این اخبار را ضبط کرده اند، بحکم اینکه در گذشته اند چندان شایسته نکوهش نمی دانم، ولی درد من اینجاست که برادران دینی ما چرا باید تا این اندازه نسبت به دین که تنها وسیله نیکبختی و بزرگواری آنان است، بی عنایت باشند و در فهم حقایق آن اندکی صرف وقت نکنند؟ چرا باید موازین اسلام را بطوری از دست داده باشند که هر نادانی بتواند هر موهومی را بآنان تحمیل بکند، چرا باید هنوز هم مانند مردمان همجی طوق تقلید پدران خود را بگردن انداخته کورکورانه معتقدات آنان را، اگر چه بکلی بی اصل و موهوم بوده باشد، میزان عقیده خود قرار دهند سبحان الله دینیکه آنهمه بشر بتفکر و تدبّر دعوت می کند مخصوصاً اجتهاد و تحصیل یقین را در امور اعتقادیه

واجب عینی هر فرد قرار میدهد، چرا باید تا این اندازه تقلید جاهلانه در پیروانش حکمفرما باشد که دماغشان را محل انعکاس هر موهومی قرار بدهند؟

حقیقتاً قصه غریبی است، اینان مادامیکه در بند دینند مقلد پدران جاهل و هر دیندار نادانند همین که از این رهائی یافتند پیرو هرنادان بی دینی می شوند! نمی دانم تاکی باید اینان در بند بندگی باقی بمانند، گوئی اساساً برای بندگی آفریده شده اند، خدایا گرچه در قرآن صریحاً فرمودی هرکه ما را فراموش کند مانیز او را بحال خودش واگذار کرده فراموشش می کنیم، ولی با این حال عاجزانه به پیشگاه مقدست مسئلت می کنم به این مردم بیچاره رحم کن، چه خود می دانی راهی که اینان در پیش گرفته اند بسی خطرناک است.

[استدلال سید مرتضی به یک حدیث نبوی و جواب آن]

اگر یادتان باشد در متن روایت (۴۰) درباره رجعت به حدیث معروف نبوی که در ذیل بنظر شما می‌رسد استدلال شده بود، و مرحوم سید بن طاووس و جمعی دیگر نیز بطوریکه مرحوم مجلسی در ج ۱۳ بحار در خاتمه روایات رجعت در صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۶ می‌نویسد رسماً بآن استدلال کرده‌اند - اینک بطوری که وعده داده بودم راه استدلالشانرا نقل کرده سپس در مقام جواب آن و شرح حدیث شریف نبوی بر می‌آیم حدیثی که فریقین آن را از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند این است: «روي الحميدي في الجمع بين الصحيحين عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: فَمَنْ؟». یعنی: «حمیدی در جمع بین صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود شما مسلمین اخلاق و آداب و بالاخره رویه مردمیکه پیش از شما بودند بدون کم و زیاد پیروی خواهید کرد، بطوریکه آنان اگر در سوراخ سوسماری داخل شوند شما پیروی خواهید کرد، راوی می‌گوید عرض کردم این مردمیکه مسلمین از آنان پیروی می‌کنند آیا یهود و نصاری هستند؟ فرمود اگر اینان نباشند پس کیستند؟». «روي الزمخشري في الكشاف عن حذيفة: أنتم أشبه الأمم سمتاً ببني إسرائيل لتركن طريقهم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتي أني لا أرى أتعبدون العجل أم لا!». یعنی: «پیغمبر فرمود شما مسلمین شبیه‌ترین جمعیتی هستید از جهت طریقه و رویه به یهودی‌ها، و رویه آنان را طابق النعل بالنعل پیروی خواهید کرد، بطوریکه من نمی‌دانم آیا گوساله را که آنها پرستش کرده‌اند، پرستش خواهید کرد یا نه؟».

خلاصه استدلال مرحوم سید بحدیث مزبور این است:

«شیعه و سنی این دو حدیث را از پیغمبر اکرم نقل کرده وصحت آن را تصدیق دارند، مقتضای

تصدیقشان این است که در مسأله رجعت وزنده شدن مردگان در این دنیا اختلاف نداشته باشند، زیرا این حدیث نبوی می‌گوید مسلمین آداب و سنن یهود و نصاری را پیروی خواهند کرد، و از طرفی قرآن و اخبار متواتره می‌گویند در بین امم گذشته و ملت یهود خدا کسان چندی را، و قتیکه بموسی گفتند ما بتو ایمان نمی‌آریم تا اینکه خدا را آشکارا به بینیم - میرانده و سپس زنده گردانید، پس بموجب این احادیث نبوی که می‌گوید مسلمین آداب و سنن یهود را روی خواهند کرد در بین ملت اسلام هم باید کسانی باشند که خدا آنانرا پس از مردن در دنیا زنده بکند، حصال چون در بین ملت یهود عده‌ای رجعت کردند، پس بموجب این حدیث نبوی که می‌گوید مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند کرد، باید در بین اینان نیز عده‌ای رجعت بکنند».

اکنون در مقام جواب این استدلال و شرح حدیث شریف بر آمده می‌گوییم:

۱- ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾﴾ [البقره: ۵۵-۵۶] صریحاً دلالت ندارد که در زمان حضرت موسی خدا جمعی را پس از مردن زنده کرده و بالاخره رجعت کرده باشند زیرا محتمل است مراد از (بعثناکم من بعد موتکم) بعثت انبیاء باشند، یعنی پس از اینکه شما را میرانیدیم در بین شما پیمبرانی مبعوث کردیم^(۱).

و نیز محتمل است مراد از موت غشوه باشد مانند آیه ﴿وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾ و مقصود از بعث، افاقه و هوش آمدن باشد، یعنی بعد از اینکه در اثر صاعقه بی‌هوش شدید شما را بهوش آوردیم، و باز احتمال می‌رود مقصود از موت نادانی و جهالت باشد مانند آیه - ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ چنانکه شعرا هم این کلمه را در جهالت زیاد استعمال کرده‌اند مانند:

اخو العلم حي خالد بعد موته واوصاله تحت التراب رمي
وذو الجهل ميت وهو ماش علي الثري يُظن من الاحياء و هو عدیم

یعنی شما را پس از اینکه جاهل و نادان بودید، دانا و عالم کردیم (۲) و همچنین احتمال می‌رود مقصود از بعث کثرت نسل باشد، یعنی پس از آنکه در اثر صاعقه مردید و گمان می‌رفت که بطور

۱- مجمع البیان: ج ۱ ص ۴۸.

۲- روح المعانی: ج ۱ ص ۳۳۹ - ۳۴۰.

کلی منقرض شده باشید اولاد شما را زیاد کردیم^(۱) در هر حال این آیه دلالت ندارد که در زمان حضرت موسی جمعی پس از مردن زنده شده و رجعت کرده باشند.

۲- بر فرض اینکه این آیه دلالت بر این معنی داشته باشد و بالاخره تصدیق بکنیم که در زمان موسی جمعی پس از مردن به دنیا برگشتند، شبهه‌ای نیست که این قضیه در مورد معجزه آنحضرت بوده، یعنی بنی اسرائیل چون دعوت موسی را تکذیب می‌کردند و زیر بار مبداء و معاد نمی‌رفتند؛ لذا خدا برای تثبیت پیغمبری موسی عده‌ای از آنان را میرانده سپس زنده کرد، و این موضوع با جریان نظام عالم طبیعی و غیر عادی را معترف و دلیل رسالت او قرار داد، این چه تماسی دارد به زنده شدن جمعی در آخر الزمان برای انتقام از یکدیگر؟ مگر در آخر الزمان هم پیغمبری مبعوث می‌شود که خدا برای اثبات رسالتش برای توده مردم چنین معجزه‌ای ابراز بکند؟!.

۳- پیغمبر در این حدیث شریف می‌گوید مسلمین پیروی می‌کنند سنن و طریقه یهود و نصاری را، زنده کردن خدا مردگان را مگر از سنن و آداب یهودست تا اینکه گفته شود چون مسلمین بطوریکه این حدیث خبر میدهد متابعت سنن یهود را می‌کنند، پس باید در بین اینان هم خدا جمعی از مردگان را زنده بکند؟ اگر کسی بگوید دهاتی‌ها غالباً آداب و سنن شهری‌ها را پیروی خواهند کرد بطوریکه اگر آنان وارد هر سیاهچال و گودالی شوند اینان هم کورکورانه از آنان پیروی می‌کنند، آیا مقصود این است که چون شهریها در هر سال مثلاً هزار نفر باجل حتمی و دو هزار نفر در اثر زلزله و دیگر پیش آمدها تلف می‌شوند دهاتی‌ها هم چنین خواهند شد؟ روشن است که هیچ بچه‌ای از این جمله این معنی را نمی‌فهمد، بلکه مقصود اینست که مردمان ده در اثر ضعف ادبی، علمی و اخلاقی، اخلاق و عادات خلاصه سنن و رویه شهری‌ها را بدون تأمل پذیرفته کورکورانه از آنان تقلید می‌کنند، و بالاخره مفتون مظاهر مدنیت آنان شده آئین قومیت و سنن ملیت خود را بطور کلی از دست داده دیوانه‌وار بدنبالشان میدوند، این حدیث نبوی هم که می‌گوید: مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند کرد مقصود آن نیست که چون در بین ملت یهود خدا عده‌ای از مردگان را زنده کرد، در بین مسلمین نیز باید جمعی رجعت بکنند، زیرا بدیهی است که زنده کردن مردگان از سنن خداوند است نه ملت یهود! بلکه مقصود این است که مسلمین تعالیم قرآن کریم و سنت و سیره آورنده آن را پشت سر انداخته و میزان آئین خود را از دست داده، متخلق باخلاق یهود خواهند شد: همان اخلاقیکه آنان را به گرداب مذلت و تیره‌بختی انداخته، و ملتی بدان عظمت را در برابر

۱- تفسیر شیخ محمد عبده ج ۱ ص ۳۲۲.

سایر ملل حتی ملل ضعیفه دنیا کاملاً سرافکنده و ذلیل ساخته است، همان اخلاق و رویه‌ای که نظام اجتماعی آنرا از هم پاشیده و هر عده‌ای را بدیاری آواره کرده است، خلاصه همان اخلاقی که - چنانکه قرآن کریم می‌گوید - ذلت و مسکنت را توأم با وجود آنان کرده جزو لاینفکشان قرار داده است! آری چنین است، همین طوریکه این حدیث شریف نبوی می‌گوید، مسلمین بسیاری از اخلاق و سنن یهودیان را از آنان پیروی کرده‌اند:

۱- خروج از دایره توحید - یهودی‌ها چنانکه در اثر خلطه و آمیزش با مصری‌های قدیم گوساله پرستی و عادات وثیه را از آنان گرفته و تقلید کرده‌اند، بعضی از مسلمین - بخصوص جمعی از شیعه - هم از دیر زمانی یکتاپرستی و آن حریت اولیه خود را از دست داده طوق پرستش هزاران گوساله‌های دو پا را بگردن انداخته‌اند! کاش این مقلدان نادان بهمین اکتفا کرده دیگر کاسه از آش گرمتر نمی‌شدند: سنگ پرستی، درخت پرستی و قبر پرستی را شعار خود قرار نمی‌دادند!

۲- غرور در امر دین بمناسبت اعتقاد بشفاعت گزاف - یهودی‌ها چنانکه مغرور بشفاعت پدران خود شده آتش جهنم را جز چند روزی بر خود حرام می‌پنداشتند و از اینرو از مقررات کتاب خدا (تورات) اعراض می‌کردند، عبارت دیگر در سایه انتساب به یعقوب و اعتقاد به گزاف، خویشان را از حد وسط بین خوف و رجاء و آن حالت معتدله‌ای که تنها محرک بشر بطرف کمالی می‌باشد بیرون کرده، رجائی محض شدند و در نتیجه کتاب خدا را پشت سرانداخته هر چیز قبیح را بجای می‌آوردند و فقط دلخوش بودند که خدا با یعقوب معاهده بسته که اینانرا جز چند روزی نخواهد معذب کرد ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارَ إِلَّا أَيْمَانًا مَّعْدُودَاتٍ وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾﴾ [آل عمران: ۲۳-۲۴] اینچنین برادران ما نیز چنانکه همه می‌دانیم یک چنین شفاعت گزاف درباره پیغمبر و ائمه کرام قائل شده، قرآن و بیشتر مقررات اسلام را فدای یک محبت دروغی نسبت به خاندان علی و سوگواری سراسر ریا و تزویر نسبت بآنها کرده آشکارا می‌گویند: آنهمه زحماتیکه پیغمبر، علی و دیگر مردان بزرگ اسلام در راه انتشار اسلام متحمل شده و عاقبت هر یک با وضع رقت باری جان خود را در این راه باخته‌اند: آن ضربت خوردن علی علیه السلام در محراب عبادت و کشته شدن حسین علیه السلام در کربلاء، اسارت و گرفتاری زنان و اطفال بی‌گناهِش و آنهمه ناملایمات وارده بر دیگر ائمه کرام، همه برای شفاعت گناهکاران از شیعه بود؛ همه برای این بود که ما شیعیان علی علیه السلام در دنیا هر منکر و کار زشتی را بجای آورده، در آخرت هم فقط بمناسبت اینکه در دنیا قسمتی از دارائی خود را در راه

دوستی خانواده علی علیه السلام صرف کرده‌ایم یعنی هر سال دو ماه را بنام سوگواری حسین علیه السلام با یکدیگر ملعبه نموده مجلسی که دارای چندین مفسده اخلاقی و اجتماعی بوده، بنام عزاداری برپا داشته‌ایم - با وجود اینکه اطراف هر یک از ما را فقیرانی چند احاطه کرده، صدای بیچارگی زنان گرسنه و اطفال برهنه شان همواره بلند بود، و با اینکه هر چند سالی یکدفعه بنام زیارت، ولی در معنی تجارت و تفریح به قم، مشهد و بین‌النهرین مسافرت کرده‌ایم، ائمه اطهار بدون تأمل دست ما را گرفته در یکی از غرفه‌های زیبای بهشت در آغوش حوریان مهوش جای دهند!! خلاصه همانطوریکه یهودیان جاه طلب یک معنی غلط و بی‌اساس برای شفاعت قائل شده، در نتیجه تعالیم کتاب خدا و آئینشان را در کمال خونسردی تلقی می‌کردند، برادران ما نیز از موضوع شفاعت مانند آنان کاملاً سوء استفاده کرده بالاخره بیشتر تعالیم قرآن کریم و اسلام را با نظر بی‌قیدی می‌نگرند.

خواننده عزیز! کسیکه نسبت بقوانین و دستور العمل‌های اسلام - جز معدودی که از روی عادت و تقلید بجای می‌آورد - چندان عنایت ندارد و پیوسته در مقام هتک نوامیس شریعت اسلام برآمده بیشتر منکرات را مرتکب می‌شود، کسیکه در اثر اخلاق زشت و کارهای ناشایسته‌اش خویشتن را همواره از رحمت حق دور کرده، قابلیت غفران و آمرزش را از خود سلب می‌کند، خلاصه کسی که جز اظهار دوستی نسبت به پیغمبر اکرم و ائمه کرام، عملاً هر لحظه روان پاک آن ذوات مقدس را از خود منزجر و خویشتن را آماده عذاب دردناک خدا می‌کند، آیا ممکن است پیغمبر و ائمه از چنین کسی که روحاً بهیچ وجه شباهت و تناسبی بینشان نیست در محکمه عدل خدا شفاعت بکنند؟! رستگاری و سعادت اخروی مگر از چیزهای مادی مانند مال و جاه و منصب است که خداوند در اثر توسط پیغمبر بمردم اعطا نماید؟ آیا می‌توان تصور کرد که خداوند عادل علی‌الاطلاق، با اینکه صریحاً در قرآن می‌گوید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ﴾ [الزلزلة: ۷-۸] و در جای دیگر می‌گوید: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ ۖ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۗ﴾ ﴿۲۲﴾ جبکسی اذن بدهد که از چنین کسانی شفاعت کند؟

[توضیح معنی شفاعت]

اکنون که سخن باینجا رسید، خوبست با رعایت اختصار در مقام توضیح معنی (شفاعت) آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌دهد برآیم:

شفاعت مشتق از (شفیع) بمعنی جفت است، حاجتمند چون خود را تنها می‌بیند، در حقیقت شخص شفیع را جفت و قرینش قرار می‌دهد، یعنی چون خویشتن را برای قضای حاجت و رسیدن

بمقصودش عاجز می‌داند، لذا دست توسل بدامن شخص دیگری یعنی (شفیع) دراز کرده او را بهمراهی و کمک خود می‌طلبد، باید دانست که طرز شفاعت شفیع در همه جا یکجور نیست، و به نسبت تفاوت چیزیکه مورد احتیاج حاجتمند است از اینکه از مادیات و یا از امور معنویه است - کیفیت شفاعت تغییر می‌کند، مثلاً محصل فقیریکه معلمش را نزد وزیر معارف شفیع و واسطه قرار می‌دهد که وسائل زندگانش را فراهم آورد، طرز شفاعت معلم در اینمورد غیر از آنطوریست که او را شفیع قرار بدهد برای اینکه وزیر او را بیکی از مقامات علمیه منصوب بکند، زیرا در صورت اول شفاعت شفیع باین است که دست محصل را گرفته ببرد پیش وزیر و مراتب فقر او را بوزیر معرفی کرده سپس از او تقاضای کمک خرج محصل را بکند، ولی در مورد دوم چون درخواست محصل از امور مربوطه بروح است، بعبارت روشن، چیزی است که گرو بند رقی نفس و مولود سعه روح و خلاصه از مقامات نفسانیه است، شفاعت معلم در این مورد باین است که وسائل ترقیات نفس و مزایای استکمال روح، خلاصه شرائط قابلیت آن مقام علمی را بمحصل خاطر نشان کرده روحش را متوجه بآن بنماید، بعبارت دیگر محصل را در تحت تعلیم و تربیت خود قرار داده آنچه که وسیله رسیدن محصل بآن مقام است، از مزایای علمی و اخلاقی، بوی بیاموزد، حال محصل اگر کاملاً از معلمش پیروی بکند، کردار، گفتار و دستور العمل‌های او را نصب العین خود قرار داده میزان عملش قرار بدهد، خلاصه روحش را با روح معلم پیوند کرده و خویشتن را از این راه شبیه و قرین او قرار داده و بالاخره قابلیت آن مقامی که منظورش بوده حائز بشود البته در این موقع همینکه آن وزیر دانشمند از ماجری آگاهی یافت، او را بهمان مقام علمی منصوب خواهد کرد، اینجاست که باید گفت معلم در پیشگاه وزیر، از آن محصل شفاعت کرده و محصل هم داخل در شفاعت او شده است، ولی چنانچه محصل شانه از زیر بار تحصیل خالی کرده تعالیم معلم را با کمال بی‌قیدی تلقی بکند و تمام اوقاتش را با تبلی و تن پروری گذرانده، در عوض اینکه نسبت به کردار و گفتار معلمش ابراز علاقه بکند، نسبت بشخص او اظهار دوستی کرده و در عین حال متوقع باشد باینکه بتوسط معلم مورد عنایت وزیر واقع شده بمقام استادی مثلاً نائل شود، بدون شبهه چنین کسی چون بسوء اختیارش خویشتن را از شفاعت معلم بیرون کرده است، با چنین توقع بیجا نباید در شماره عقلاً شمرده شود.

حاصل اینکه شفاعت در مورد دوم دارای مبادی چندی هست، و در حقیقت مانند درختی است که برای او بذر و شاخ و برگ و میوه می‌باشد، بذره‌های آن همان تعالیمی است که معلم در اعماق قلب محصل می‌فشانند، شاخ و برگ و میوه اش عبارت از آن مقامات علمیه است که محط نظر محصل بوده است؛ محصل چنانچه آن بذره‌های علمی و اخلاقی را با اعمال خود آبیاری کند، البته

در موقعش از میوه آن بهره مند می‌شود؛ یعنی در این موقع روح معلم یا روحيات همين محصل که در حقيقت از رشحات و مظاهر روح معلم است او را قهراً بهمان مقام علمی که منظورش بوده رسانده، خلاصه او را در جرگه معلم و در حریم شفاعت او قرار می‌دهد خواننده محترم البته از همين مثال معنی شفاعت پیغمبران و این آموزگاران دبستان انسانیه را دریافته و بخوبی فهمیده‌اند که شفاعت اینان نیز دارای مبادی چندی می‌باشد، و برای آن بذر و شاخ و برگ و میوه‌ای هست؛ بذرش آن دستورها و تعالیمی است که این مریبان بنی آدم هر یک بنوبه خود از طرف مری عالم در دل‌های توده بشر افشاندند، آنانیکه آن بذرها را با اعمال خود طبق دستور پیغمبران در اعماق قلب خود پرورش می‌دهند، حتماً در انجام کار درختی با شاخ و برگ شده و به نسبت زحماتی که در راه رویانیدن و پروراندن آنها متحمل شده‌اند از میوه آن که فلاح و رستگاری می‌باشد بهره‌مند خواهند شد، و روزگاری بی‌پایانی را در زیر سایه آن بسر خواهند برد، خلاصه هر آنکه در دنیا روحش را با ذوات مقدسه پیغمبر و ائمه اطهار پیوند و براهنمائی این راهنمایان گم‌شدگان در این وادی سراسر حیرت و ضلالت، براه افتد. یعنی قرآن و سنت و سیره پیغمبر و ائمه را نصب العین خود کرده میزان اعمالش قرار دهد، عاقبت خویشان را بسر منزل سعادت ابدی رسانده و بالاخره داخل در حریم شفاعت آنان شده و با آنان محشور خواهد شد ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱] اینکه در احادیث منقوله از طریق شیعه و سنی (علماء) را نیز در عداد شفعا قرار می‌دهد بخوبی همين معنی را تأیید می‌کند، چه علماء در حقیقت نمایندگان عمومی پیغمبرند، اینان کسانی هستند آنچه را که از این آموزگاران خدائی می‌یابند بمردم می‌آموزند، و هر آنچه که از کتاب خدا و سنت و سیره پیغمبر و ائمه استفاده می‌کنند بمردم می‌رسانند، و بالاخره اینان نیز بنوبه خود بذر شفاعت را در زمین دل‌های افراد بشر می‌فشانند، هر آنکه طوق پیروی آنانرا که در حقیقت پیروی از پیغمبر است بگردن انداخت، گفتارشان را بقبول تلقی کرد، و بالاخره روحاً خود را قرین آنان قرار داد البته در آخرت در دایره شفاعت آنان داخل شده و در زمره‌شان محشور خواهد شد.

این است معنی شفاعت انبیاء و اولیاء، این است آن شفاعتی که در عوض اینکه در انسان بمناسبت اتکاء بغیر در امور دین، ایجاد ضعف نفس کرده، او را به تبلی و کسالت وادار بکند، همواره انسانرا بسعی و عمل سوق می‌دهد، و بجای اینکه یک امیدواری گزاف در انسان ایجاد کرده و در نتیجه او را نسبت بهتک‌نوامیس شرع، جسور نموده خلاصه انسان را در امر دین مغرور بکند،

او را بین خوف و رجاء که تنها عامل موثر در سعی و عمل است نگاه می‌دارد، رعب و ابهت هر یک از نوامیس الهی در دل او جایگیر شده همواره تمام آنها را با نظر عظمت و احترام می‌نگرد، و بالتیجه خویشتن را کوچکتر از این می‌داند که بتواند در راه مخالفت آنها کوچکترین قدمی بردارد، خلاصه آن شفاعتیکه موجب سعادت دنیا و آخرت مسلمان است مراد از آن همین است و بس، نه اینکه پیغمبر و ائمه جمعی را در آخرت از لحاظ اینکه نسبت بانان در ظاهر اظهار علاقه می‌کردند - با اینکه مقررات دین را در کمال بی‌اعتنائی تلقی می‌کردند - از آتش جهنم که از لوازم لاینفک سرپیچی از ایشان است نجات داده، بروضه رضوان که رهین پیروی خدا و رسول است، رهسپار بکنند، زیرا مکرر گفتم سعادت و شقاوت اخروی بر حسب شریعت عقل و بحکم نصوص قرآن کریم گروند عمل انسان است ﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾ [یس: ۵۴] یعنی: امروز ستم کرده

نمی‌شود هیچ نفسی چیز را، و پاداش داده نمی‌شود مگر آنچه را که می‌کردید، یعنی هر کس طبق کردار و رفتار خود جزا داده می‌شود، نه از ثوابشان چیزی کاهیده می‌شود و نه زیاده بر استحقاق، عقوبه می‌شوند بلکه کاملاً طبق عدالت رفتار خواهد شد ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾ [غافر: ۱۷] امروز پاداش شود هر کسی بآنچه که کسب کرده: از اعمال حسنه و افعال سیئه، هیچگونه ستمی در اینرو نیست، نه ثواب کسی کمتر از اعمال شایسته او باشد، و نه عقاب شخصی زیاده بر کردار ناشایسته او باشد، و نه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه بکنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند، بتحقیق خداوند سریع الحساب است.

۳- کتمان حق چنانکه علماء و رؤسای مذهبی یهود برای حفظ منافع شخصی خود یک رشته معانی باطله را پیش خود اختراع نموده با حقایق تورات مخلوط می‌کردند، و همواره در مقام کتمان آنها بر می‌آمدند، خلاصه جهل و اشتباه کاری را دو حامی بزرگ خود قرار داده حفظ شئون و منافعشانرا در اغفال توده عوام تشخیص داده بودند ﴿يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَارْهَبُونِ ﴿٥٠﴾ وَعَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوْلَٰئَ كَافِرٍ بِهِ ۗ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّيَ فَاتَّقُونِ ﴿٥١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ [البقره: ۴۰-۴۲].

اینچنین در بین مسلمین هم جمعی روحانی نما از دیر زمانی همین رویه را پیش گرفته و بالاخره وضعیت اسلام و تشکیلات اجتماعی مسلمین را بحالت رقت باری درآورند.

۴- نفاق - یهودی‌ها چنانکه در اثر ضعف نفس و جبن فطری، ملکه صداقت را از دست داده، نفاق و دورویی را که از مظاهر ملکه رذیله دوغگوئی و برهم زنده انتظام جامعه است پیشه خود قرار داده و در نتیجه ارکان اجتماعیشان را متزلزل ساخته و هر دسته‌ای در کمال زبونی در محلی بسر می‌برند ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضُوبِهِمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۷۶﴾ [البقرة: ۷۶] اینچنین در بین مسلمین نیز روح صداقت که اساس فضیلت و ریشه بیشتر مکارم اخلاقی است مفقود گشته، نفاق و دورنگی خلاصه دروغ با تمام مظاهرش جایگیر آن شده است.

۵- مردمرا امر به پرهیزکاری نمودن و خویشتن را فراموش کردن چنانکه در بین ملت یهود جمعی بودند که مردمرا به تقوی و نیکوکاری امر نموده و در عین حال خودشان دچار هزاران گونه اخلاق نکوهیده بودند، و در حقیقت خودشانرا فوق قانون و عزیز بیجهت پنداشته بهیچ وجه بمقررات دینی و مزایای اخلاقی عنایت نداشتند، باصطلاح واعظ غیر متعظ بودند ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾ [البقرة: ۴۴] اینچنین بین مسلمین هم جمعی همین رویه زشت یهود را پیش گرفته در عین اینکه مردم را دعوت باخلاق و آئین انسانیت می‌کنند، خود بمراحلی از آداب انسانیه دور مانده عملاً آشنائی به اخلاق ندارند؛ با وجود اینکه در هر محفلی نسبت بدین اظهار دل بستگی و علاقه شایانی می‌کنند؛ و همواره سنگ اسلام را به سینه می‌زنند، عملاً خویشتن را دشمن اسلام معرفی کرده در راه آن کوچکترین قدمی که تماس بامنافعشان داشته باشد بر نمی‌دارند! آری اگر چنین نبود امروز اسلام دچار این انحطاط و مسلمین گرفتار چنین مذلت و مسکنه نمی‌شدند.

۶- تحریف کتاب خدا همانطوریکه علماء یهود برای پیشرفت مقاصد شخصی خود کتاب خدا (تورات) را تحریف کرده‌اند ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ [البقرة: ۷۵] اینچنین در بین مسلمین هم فرقه غلاة از شیعه چنانکه در ص ۱۰۳-۱۰۲ مبسوطاً نوشتم قرآن کریم را تحریف کرده یعنی یکمشت مطالبی طبق عقاید سخیفه خود بعنوان قرآن منتشر کرده و برای تأیید آن احادیثی نیز بنام ائمه اطهار ساخته اشاعه داده بودند، نهایت آنکه یهود در این خصوص موفقیت حاصل کرده یعنی آنچه را که می‌خواستند، از تورات کم کرده و یا بوی افزوده و بالاخره تورات کنونی را تشکیل دادند، لیکن آیات ساختگی فرقه غلاه خوشبختانه هنوز هم در خلال همان احادیث ساختگی باقیمانده و بالاخره تا کنون قرآن مقدس را ملوث نکرده است.

خوانندگان محترم چنانچه در عادات و اخلاق فردی و اجتماعی یهودی‌ها و توده مسلمین - بخصوص شیعه - قدری دقت کنند، می‌فهمند که بسیاری از اخلاق یهودی‌ها علاوه بر آنچه که شرح دادم در مسلمین سرایت کرده و بالاخره تصدیق خواهند کرد که این حدیث شریف از جمله معجزات حضرت ختمی مرتبت است.

بطوریکه در صفحه ۱۲۸ گفتم رجعین برای اثبات رجعت جز (خبر) دلیلی اقامه نکرده، بلکه اصلاً جز آن دلیلی در دست ندارند، گرچه تمسک بچند آیه قرآن و اجتناع منقول هم جسته‌اند، ولی چون معمولاً بتوسط احادیثی که متضمن شرح و تفسیر آیات است، متمسک بآیات می‌شوند، وبدون آن اصلاً متوجه بقرآن کریم نمی‌شود، واجماع منقول هم چون از شعب خبر واحد و باصطلاح خبر واحد لبی است؛ از اینرو مرجع آن دو به همان خبر است، ولی ما بشما وعده داده بودیم که با اینحال با رجعین مماشات کرده هر یک از آنها را بعنوان دلیل علی حده پذیرفته در اطراف هر یک جداگانه بحث کنیم.

در باره (خبر) چیزی را فروگذار نکرده آنچه که گفتم بود گفتم، در خصوص قرآن آنچه آیاتی که بآنها متمسک شده‌اند در ذیل همان خبرهائی که متضمن شرح آنها بوده پس از جواب استدلالشان مبسوطاً در مقام شرح و تفسیر آنها بر آمده‌ام، اما راجع به اجماع که سید مرتضی - بطوریکه مرحوم مجلسی نقل می‌کند - بآن متمسک شده‌است، همه محققین برآنند که اجماع منقول دلیل مستقلاً نیست بلکه از اقسام خبر واحد است، بطوریکه آن را بخبر واحد لبی تعبیر می‌کند، در هر حال جمعی از محققین مانند شهید ثانی و شیخ مرتضی انصاری و آخوند خراسانی و غیره آن را بطور کلی حتی در مسائل فرعی که ادله ظنیه هم در آنها کفایت می‌کنند حجت نمی‌دانند، چه رسد بمسائل اعتقادی که متوقف بر علم و یقین است؛ خلاصه اجماع منقول بر فرض ثبوت حجیتش از ادله ظنیه‌است، و دلیل ظنی چنانکه در صفحه ۴۸-۵۲ نوشتم در مسائل اعتقادی بطور کلی مردود و غیر قابل قبول است.

پس از این مذکورات بخوبی دانسته شده که رجعت و برگشت مردگان باین دنیا چون بر خلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند است و بر طبق آنها هیچگونه دلیل عقلی و نقلی در دست نداریم که ما را وادار باعراض از آن اصل مسلم بکند، از اینرو ناگزیریم که آن را جز امری موهوم و بی اصل چیزی ندانیم.

بلی این اخبار، گذشته از جنبه مخالفت یا عدم موافقت آنها با قرآن و حکم عقل، چنانچه صحیح بود، ممکن بود که بگوئیم مراد از رجعت، رجعت آثار و دولت ائمه اطهار است چنانکه

سید مرتضی - بطوریکه مرحوم مجلسی از او نقل می‌کند - می‌گوید "جمعی از اصحاب ما رجعت را تأویل بر رجعت آثار و دولت ائمه کرده اند" یعنی چون عقول و افکار بشر پیوسته در ترقی و تکامل است و بالاخره روزی خواهد رسید که اکثریت هر جمعیتی از مردمان عاقل و مفکر تشکیل بشود، البته در آنروز مردم حقایق دین اسلام و این آئین فطرت و عقل را که اصلاً توجه‌اش عقلاً می‌باشد، کاملاً دریافته و بالاخره عظمت و رونق اولیه اسلام که در حقیقت از آثار ائمه کرام است، بحالت اولیه‌اش برگشته و رجعت می‌کند.

البته بر هر مسلمانی فرض است که به رجعت باین معنی معتقد بوده و همواره منتظر همچو روزی بوده باشد.

در خاتمه به کسانی که پیرو دین حق و یا در جستجوی آن می‌باشند درود می‌فرستم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطیبین والطاهرین.